

اصطلاحات، لغات و ضرب المثل های کوش مردم ماهشهر، هندیجان و روستاهای حومه



السلام عليك يا امامزاده ابا القاسم المرتضى حمزة ابن موسى الكاظم (عليه السلام)

شاهزاده حمزه



السلام عليك يا امامزاده سيدجعفر بن حمزة ابن موسى الكاظم (عليه السلام)

شاه مشهد



السلام عليك يا امامزاده سيد صالح (عليه السلام)

سيد صالح



السلام عليك يا امامزاده شاهزاده عبدالله (عليه السلام)

شاهزاده عبدالله

ناصر نظارات - مرمماه سال ۱۳۹۲

باسلام ودرود به ساحت مقدس آقا امام زمان (علیه السلام) ، روح پرفتوح حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه)
شهادی انقلاب و جنگ تحمیلی وباسلام ودرود به محضر رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای (دامت برکاته)

خداوند منان راشاکرم که عُمری داد تا بتوانم علاوه بر تعداد ۲۱۵۷ لغت و ۱۰۰ ضرب المثل در نسخه ای که در سایت ها ووبلاگهای اینترنتی ، بصورت رایگان ، در اختیار همشهریان عزیز قرار دادم و علیرغم گفته دوستانی که اظهار می داشتند (دیگر قادر نیستی حتی ۵۰۰ کلمه جمع آوری کنی) ، خوشبختانه افزون بر ۲۲۰۰ لغت واصطلاح و ضرب المثل به نسخه قبلی اضافه نمودم که مجموع آن از مرز ۴۴۰۰ لغت گذشته است ومطمئناً هنوز کلمات و ضرب المثل های زیادی وجود دارد که بنده بلحاظ مشغله کاری به آنها دسترسی پیدا ننموده ام لذا به همه همشهریان عزیز (در جهت تشویق وترغیشان) عرض میکنم : باور بفرمائید گویش ما خیلی کهن تر ، اصیل ترو فراتر از این تعداد کلمات است، فقط همتی می خواهد که با مراجعه به پیرمردان و پیر زنان قدیمی (انشاء الله عُمرشان از ۱۲۰ سال فراتر رود) که هم موجب برکت هستند وهم سرشار از تجربه ، و طبعاً کلمات بکر ومتروک زیادی نیز در ذهن دارند واصلاً نیازی نیست از ایشان سؤال کنی که مثلاً به گهواره چی می گفتید؟ فقط کافی است وقتی را ، به گوش دادن صحبت های معمول آنها اختصاص دهید بعد متوجه می شوید که آنها چقدر پایبند به زبان مادری خود هستند ولغات فراوانی را می توانید جمع آوری کنید به امید روزی که شخصی یا اشخاصی از همشهریان عزیز ، همت نموده و کتابی بایش از ۱۵۰۰۰ لغت رابه رشته تحریر درآورد . در ادامه عرایضم می خواستم این نکته را خاطر نشان کنم، بنده قصد احیاء زبان ماهشهری وهندیجانی راندارم ولی همانطور که در لغتنامه دهخدا و دیگر لغتنامه ها، هزاران اصطلاح و واژه موجود است که بطور کامل متروک شده ومردم هیچ خطه ای از کشور عزیزمان در صحبت های روزمره خود از آنها استفاده نمی کنند(ولی همچنان در فرهنگ لغت موجود میباشد و در چاپهای بعدی این لغتنامه هاباز هم چاپ می شوند) ، لذا کلماتی در گویش ماموجود هست که مشمول همین مسئله شده است یعنی کاملاً متروک وغیر قابل استفاده اند ، و هدف بنده صرفاً نگهداشت وحفظ آنهاست نه احیاء .

اینجانب منکر شیرینی زبان ماهشهری نیستم وخودم با همشهری هایم ، معشوری صحبت میکنم ولی همانطور که تمام خلبانان دنیا هنگام پرواز مؤظفند به زبان انگلیسی صحبت کنند ما هم نباید انتظار داشته باشیم که تهرانی ها ، شیرازی ها ، اصفهانیها و... به زبان معشوری صحبت کنند اما ما مجبوریم به زبان فارسی که قابل فهم برای همه ایرانیان وزبان رایج است صحبت کنیم . ولی از طرفی این واقعاً کم لطفی به گویش ماست که گاهی اوقات فقط در حد طنز ، کلمات این زبان را می شنویم که بعضاً از حلقوم غیر ماهشهری نیز ادا می شود مثلاً چاس خردی یا

نَخَرْدی ؟ وکاش زبان ما هم مثل اصفهانی ها ، شیرازی ها ، یزدی ها و حتی آذری ها در شهر خودمان رواج داشت و بیرون از شهرستان خود، فارسی می شد.

شاید شما هم مثل من بارها و بارها، این جمله که « هرچه قدیمی ها می گفتند راسته، یا قدیمی ها درست می گفتند » را شنیده باشید باور کنید یک دنیا حرف را گاهی در قالب یک کلمه یا ضرب المثل به مخاطب خود انتقال می دادند و به نظر من نسل اکنون که باتوجه به کمرنگ تر شدن زبان اصیل ماهشهری و هندیجانی بعنوان رابطی بین گذشتگان و نسل بعد خود میباشند در جهت نگاهداشت و حفظ این میراث فرهنگی باید تمام همت خود را بکار گیرند تا این گنجینه همیشه رواج ، و رنگ و لعاب خود را حفظ کند.

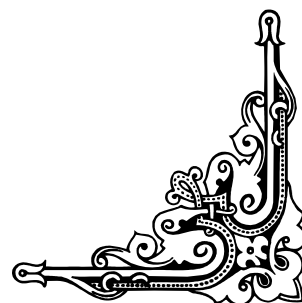
و این جمله را نصب العین خود قرار دهند :

« باشد که میراث داری باشیم واصل ، نه میراث خواری فاصل »

در این کار که صد البته اطمینان دارم دارای نواقص و کاستی هایی است » و امیدوارم به هر طریق ممکن انعکاس دهید یا به ایمیل من (NASSER564631@YAHOO.COM) پیام خود را بفرستید » از کمک تمام اعضای خانواده ام «همسر ، پسر (تشویق)، خواهر (تشویق)، دخترانم (تشویق) » پدرم : حاج صمد نظارات ، عمویم: حاج عبدالرضا نظارت ، پدر همسر : حاج عبدالعلی مطوری ، پسر خاله هایم: مرتضی و مصطفی ابراهیمی و حمید حیدری ، جوان خوش ذوق ماهشهری عباس احمدی ، حاج عزت اله مولوی ، ناصر افضل غلامشاهی ، محمدرضا (مهدی) شعبانی ، صمد حیاتی فر ، ایرج حیاتی ، محمود راشدی زاده (رشیدی)، محمد حیدری ، رحیم حیدری چولائی ، حسین عبادی و شمس اله قنوتی استفاده برده ام لذا از این طریق مراتب قدردانی خود را از ایشان اعلام می دارم . در ضمن باتوجه به اینکه تقریباً نصف این نسخه از کتاب ، مربوط به نسخه اول آن میباشد و بعد از این (حداقل از طرف خودم مطمئنم که دیگر در این ارتباط کتابی ارائه نخواهم کرد) لذا اسامی نفراتی که در نسخه قبلی بنده را مساعدت نمودند در ذیل جهت ارج نهادن به زحمتهایشان مجدداً تایپ میکنم . آقایان عبدالحسین مطور ، مهدی وهادی مطوری، مصطفی اصلاحی ، سید مصطفی موسوی ، سید ضیاء الدین فاطمی ، داریوش قیصری ، داریوش بهمنی ، عبدالکریم اسماعیلی، شمس اله حیاتیان ، عباس نظارات ، احسان قنوتی ، حاج عبدالخالق مطوری ، حاج غلامرضا فلاحتی ، حاج اکبر رئیسی و حاج صادق وقاسم خزعلی .

و من الله التوفیق

ناصر نظارات



ادکلن	ATKOLAN	آ تْکُلان
آستر	ASER	آ سِر
بله ، آری ، همان آری است ، بصورت تأکیدی و تاحدودی هم کنایه ای	ANAH	آ نَه
آبادان	ABODAN	آبُودان
این اصطلاح در سحرهای ماه رمضان از اذان گوهای قدیمی لحظاتی مانده به اذان صبح چندبار تکرار می شد به این معنی که خوردن خوراکی ممنوع است و فقط مجوز نوشیدن آب را دارید	AB AST TANHA	آب است تنها
آرایش کرده ، آرایش کردن	ATIK MATIK	آتیک ماتیک
این اصطلاح در مواردی کاربرد دارد که شخصی نگران مسئله یا مشکلی است که احساس می کند در انجام ، یارفع آن مشکل هیچگونه اقدامی صورت نگرفته لذا بانگرانی از طرف مقابل می پرسد « آخرش چه ؟ » یعنی آخرش می خواهی چه کار بکنی ؟ ، به چه نتیجه ای می خواهی برسی ؟	AKHERESH CHEH	آخرش چه
آدم بمیرد به خوشنامی ولی زنده نباشد به بدنامی ، مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است برگرفته از کلام امام حسین (علیه السلام)	.	آدم بمیره وُتوم ، نَمونه و ننگ
آدم خودش مریض باشد اما پرستاری مریض رانکند (سختی پرستاری کردن و اینکه شب تا صبح بالای سر بیمار کشیک بدهی و نگرانش باشی ، از اینکه انسان خودش مریض باشد سخت تر است)	.	آدم خُوش مریض بُووه ، مریض دَوُری نکنه
دربیبابان ، آدم کم اقبال را کوسه می زند . بدبیاری افراد کم شانس را میرساند	.	آدم کم شانس مین صحرا کوسه ایزنش
آدم نابینا بهتر از بینا راه منزل خود را می داند. به معنی اینکه هرکس به کار خود آگاهتر است	.	آدم کور بهز روشن ره حونشه ایدونه
مریض، بیحال ، دردباریکی (اصطلاح دیگر سرطان) نیز بوده	AZORO	آزُورُ
مدام ، تماماً ، پشت سرهم	AZEGHAR	آزِگار
خلاص بودن دنده اتومبیل ، موتورسکلیت ، لنج ، قایق موتوری و... (حالت خلاصی و درگیر نبودن دنده)	AZAD	آزاد
بیماری مسری دربین مرغان	AZAR	آزار
آسیاب دستی	ASAK	آسَک
آستانه ، آسونه نیز می گویند	OSONAH	آسُونَه

آسیاب که سروصدا می کند حق خودش را میگیرد . یعنی برای احقاق حق باید فعالیت و تلاشی از خود نشان داد .	.	آسیو که تَقْ تَقْ ایکنه ، حق خوشه ایگره
آسیابش همه چیز را آرد می کند کنایه از آدم همه فن حریف و به انسان شکمونیز اطلاق می شود.	.	آسیووش همه چی ایّره
آسیاب ، هم به معنای محل آرد کردن گندم و هم نام روستایی است که مرقد سیدیئر (علیه السلام) در آن قرار دارد	ASIYO	آسیو
بندی که پاردم (پالديم) الاغ را از بالابه جُل آن متصل میکنند.	ASHORMAH	آشُرمه
غذایی که بابرنج وتوله (پنیرک) به صورت ته چین درست میکنند	ASH TOLA EI	آش توله ای
آبکش ، آشپلان هم می گویند	ASHPELA	آشپلا
آبکش ، صافی ، آشپلا هم می گویند	ASHPAL	آشپال
آبکش عیب کف گیر می کنه (معادل: دیگ به دیگ میگه روت سیاه)	.	آشپلا عیب اُسوم ایکنه
آقای ما نوکری داشت نوکرما هم چاکری داشت ، کنایه از افرادی هستند که وقتی بزرگترش فرمانی را به او می دهد ، اوبه کس دیگری محول می کند و همین نیز باعث می شود که کار به سرانجام نرسد .	.	آغی ما نُوکری داشت ، نُوکَرما چاکری داشت
آرماتور بندی	ALMOTOR BANDI	آلموتور بندی
نوعی صید ماهی است که دهانه خور یا جوی را بصورت دائم و برای صید ماهی زبیدی در تابستان و میگو در زمستان می بندند	ALAT	آلات
عادت داده شده ، دست آموز ، تربیت شده	AMOKHTAH	آمُخته
آنتن	ANTIN	آنتین
از، مثلاً آ کی اِشْنُفتی (از کی شنیدی)	A	آ
آستین	OFTIN	آفتین
اگر آب رودخانه من را با خودش ببرد (غرق شوم) بهتراست تادر غریبی (شهر غربت) بمیرم ، یعنی اگر در سیلاب غرق شوم بهتراست تا از ترس سیل و طغیان رودخانه ، محل زندگیم را ترک کنم	.	آ او رُو بِیرُم بَهزِه تامن غریبی بمیرُم
اگر برود کنار رودخانه، آب رودخانه خشک می شود (کنایه از آدم بدشانس و نحس می باشد)	.	آ بره سر رُو آ رُو خشک ایوبه

اگر پشت گوشت را دیدی آن راهم می بینی ، در مواقعی که به بدحسابی ، پول قرض داده باشند این ضرب المثل را که در بیان عدم دسترسی به شخص بدحساب میباشد را ادا می کنند	.	اَ پَسِ گوشتِ دیدی وُ نَمِ ایبینی
از داغ شکم بارگی (شکمو بودن) ، آتش افتاده بین دوپایش (البته این مثل برگرفته از قصه ای است که این لغتنامه بلحاظ رعایت مختصر گویی ، از شرح آن معذور است)	.	اَ داغِ کِمِ لُنْگِش ، تَش اُفتا مِن دِ لِنْگِش
یعنی تولا یق دوستی و معاشرت بامن نیستی اما من به ناچار با تو دوستی گرفته و معاشرت می کنم	.	اَ درد بی کسی تَنه گِرُتَم جی کسی
این ضرب المثل در مورد کسانی که معمولاً اظهار می دارند اگر به خودم می گفتمی آن کار خیر را انجام می دادم (کاری که انجام شده است) بکار می رود یعنی اگر ادا می کنی که من متوجه می شدم خودم انجام می دادم، هنوز دیر نشده کار خیر زیاد است که بتوانی انجام دهی	.	اَ روزه گیری رِمَظون بسیاره
اگر برای من آب ندارد برای تو که نان دارد ریشه این ضرب المثل بصورت خلاصه از این قرار است که شخص پول داری به کارگری پول داده بود که چاهی برایش حفر کند (برای استحصال آب) این کارگر مقداری که زمین را کند خطاب به کارفرما گفت از خشکی زمین معلومه که این چاه به آب نمیرسد لذا کارفرما در جواب به او گفت آسی مو	.	اَ سی مُو اُو نداره سی تو خُو نون داره
یعنی خودم (شخصاً) از زبان آن شخص شنیدم ، برای مورد وثوق بودن و اینکه شخص قاطعیت و صحت مطلب مهمی را نقل قول کند از این اصطلاح استفاده می کند	.	اَ سی وسِه دِنْدونِ خُش اِشْنَفْتَم
دربیان بدی شراکت در امر تجارت و معامله میباشد که معمولاً بادلخوری و ناراحتی بهم می خورد	.	اَ شریک خوب بی، خدا سی خُش ایگرت
اگر شیر گنجشک هم بخواهی دارد! ، کاسبی که همه چیز در مغازه خود دارد	.	اَ شیر گُنْجِکَم بخی داره
نوعی بازی ، باید بایک دست، انگشت شصت یک پارا گرفته و لَی لَی کنان به کسانی که در بازی هستند خودت را برسانی و به محض برخورد با هر کدام جایتان عوض می شود و همچنین بازی ادامه پیدا می کند	ALAKHTOR	اَ لَخْتُور

آویزان	ALEG	أَلِگْ
درست	ALD	أَلْدْ
الآنه، هم اکنون	ALNAH	أَلْنَه
اگر نمیرم هنوز پیر نیستم (آخر کارش راهم می بینم)	.	أَنَمِيرُمْ نَه پیرُمْ
اگر بیدار نشوی، اگر بلند نشوی	A NAVARSI	أَنَوْرَسِی
اندود، کاهگل	ANDAMON	أَنْدَمُون
وِاِلا	ANDAY	أَنْدَیْ
اگر زبانت نبود کلاغ چشمانت را از کاسه درمی آورد (کنایه از چرب زبانی شخص است)	.	أَنَه زَبُونَتْ بِی کِلَا تِیَّتْ دَرِیَاوَرْد
تاب، ایدلو و هیدلو هم می گویند	AYDOW	أَیْدَوْ
نام شخص، مصغر عبدالله	ABDELA	أَبْدِلَا
تکلف، اهمیت، سیشون اتب اتوبی نداره یعنی برایشان مهم نیست (اهمیتی ندارد) بی تکلفی آن شخص یا گروه را می رساند	ATAB OTOB	أَتَبْ أَتُوبْ
اجل دورش می چرخد یعنی فلانی با انجام کارهای خطرناکی که می کند، مثل این است که زمان مرگش فرارسیده	AJALESH GHASHTEH	أَجَلِشْ گَشْتِه
باشرف، محترم	AJVAD	أَجْوَاد
آبیکه بی اختیار از دهان سرازیر می شود، کَحْمَلِیلَه و اَوْمَلِیلَه هم می گویند	AKH MELILAH	أَخْ مَلِیلَه
بزتری که بیضه اش را کشیده باشند	AKHTAH	أَخْتَه
یعنی بهش بر نمی خورد مثلاً می گویند اَخْسِشْ نیای (یعنی بی خیاله و برایش مهم نیست)	AKHS	أَخْسْ
نام شخص، مصغر عبدالرضا یا عبدالحسین	ADOLI	أَدُلِی
ادویه	ADOUVAH	أَدُووَه
وسیله ای دوچرخ که برای حمل بار به چارپایان بسته می شود.	ARABANAH	أَرَبَا نَهْ
ارواح پدر مالک آسیاب (کنایه از خراب کردن چیزی بدون توجه به اینکه این چیز یا وسیله صاحب و مالکی دارد)	.	أَرُوْیْ بُوْصِحَابْ أَسِیَوْ
اشک	ARS	أَرْسْ
اشکها	ARSAL	أَرْسَلْ
اشکهایم	ARSALOM	أَرْسَلْمْ
اشکهایت	ARSALET	أَرْسَلِیتْ

اشکهایش	ARSALESH	آرْسَلِش
ارواح ، به روح	ARVAY	آرْوِی
ازدوباره ، آدارتَه هم می گویند	AZARTAH	آزَارْتَه
عطسه ، صبر هم می گویند	ASHAD	آشَد
رنگ یشمی	ASHMAH	آشْمَه
اصلی ترین ، مهم ترین	ASLE KORI	أَصْلِ کُورِی
دبه درآوردن ، حرفی برخلاف حرف اولیه خود زدن و سست کردن آن موضوع	AGHAH MEGHAH	أَغَه مِغَه
برای خنداندن کودک همراه بانگشت زدن به لب های او وادای این کلمه اورامی خندانند	AGHO	أَغُو
آفتاب	AFTO	أَفْتُو
آفتابه	AFTOVAH	أَفْتُوَه
آفتاب گرفتگی (کسوف)	AFTO GHERAK	أَفْتُو گِرَک
یعنی پشت آفتاب به زمین رسیده ، به لحظه نشستن آفتاب درافق گفته میشود	AFTOW KENDE GHEL	أَفْتُو کِنْدِ گِلْ
مقارن با طلوع آفتاب ، موقع طلوع آفتاب	AFTOW ZANON	أَفْتُو زَنُون
به آفتاب می گوید توطلوع نکن که من بیرون آمده ام ، کنایه اززیبایی و قشنگی بسیار زیاد شخصی است	.	أَفْتُوَهه ایگَه تودَر نِیو که مُو دَر اومِیمِه
لا اقل ، دست کم ، اقلِکم هم می گویند	AGHELEKAN	أَقِلِکَن
اگر ا کاشم سبز نشد ، یعنی بسیاری از این اگرها به واقعیت نمی پیوندند و نمی شود به این اما واگرها اطمینان کرد	.	اَگَر کاشْتُم سُوَز نَدَا
اگر مرا منع نکنی ، جلویم رانگیری	AGHAH MAHNOM NAKONI	اَگَه مَهْنُم نَکْنِی
اگر بتوانم	AGHAH BETAROM	اَگَه بَتَرُم
اگر بتوانند	AGHAH BETAREN	اَگَه بَتَرِن
اگر بتواند	AGHAH BETAREH	اَگَه بَتَرِه
اگر بتوانی	AGHAH BETARI	اَگَه بَتَرِی
اگر دهانش پرازخون باشد تفش نمی کند ، کنایه از رازداری و خویشتن داری کسی است ، البته درمورد جلوگیری از افشای فقر ونداری و گرفتاری نیز کاربرد دارد .	.	اَگَه خِین پُر کُلِپَش بو، تُفِش نِیکْنِه

اگر نتوانم	AGHAH NATAROM	آگه نَتَرُم
اگر نتوانند	AGHAH NATAREN	آگه نَتَرِن
اگر نتواند	AGHAH NATAREH	آگه نَتَرِه
اگر نتوانی	AGHAH NATARI	آگه نَتَرِی
اگر گرسنه باشد سر مار هم می خورد یعنی کسیکه واقعاً گرسنه است هر غذایی که جلویش بگذارند می خورد و کاری به خوشمزه یا بد مزه بودن غذا ندارد و بهانه ای نمی گیرد	.	آگه گُسَنَش بو سر مارَم ایخره
اتفاقی ، تصادفی، شانسی	ALABAKHTAKI	آلابَخَتَکی
سبد دسته دار پلاستیکی ، قبلاً خانم ها، جهت خرید مایحتاج زندگی ، با خود به بازار می بردند	ALAGAH	آلاگَه
گلوپند ، گردن بند ، اگر از قدیمی ها سؤال شود همه متفق القولند که گردن بندهای طلا نام مبارک الله بر رویشان نوشته می شد لذا به همین اسم هم شناخته می شد .	ALLAH	الله
نخاله ساختمانی ، انبرده هم می گویند	AMBORDAH	اَمْبُورَدَه
انبار	AMBAR	اَمْبَار
مشتری همیشگی	AMIL	اَمیل
وسط خانه ، معمولاً بخشی از مناطق ماهشهر از این کلمه استفاده میکنند	AN ANAK SERA	اَن اَنک سِرَا
تیکه تیکه کردن	ANJAH ANJAH	اَنجَه اَنجَه
اولاً	AVALANDESH	اَوَلَنَدِش
ای خواهر ، معمولاً همراه با آه این لغت را تلفظ می کنند یعنی که کار از کار گذشته خواهرم . البته کلماتی نظیر بابا ول کن ، بیخیال و... ، الآن جایگزین ای دَدی شده است	AI DADI	اِی دَدی
ای جادوگر، البته این جمله جنبه دشنام دارد که مادران قدیم بعد از اذیت شدن یا کم محلی از جانب دخترانشان این کلمه را ایراد می کردند	AIY SAHOWRI	اِی سَحَوْرِی
ای کاش از مادرت زائیده نشده بودی (به سر بار جامعه و بیکار و بیعار گفته میشود)	.	اِی وَ دَیْت نَزاده بیدی
ای هم ، کلمه ای کنایه ای است همراه با یأس و ناامیدی مثلاً ای یم ایوبه یعنی آن کار انجام نمیشود	AIYAM	اِی یم

ای برادر ، البته کاربرد آن در جمله بیشتر جنبه اشاره ای دارد ، چیزی هم معنی با « بَی تَنْم » یعنی باتو هستم اگر آیکا را در جمله بخواهیم بکار ببریم ، چنین چیزی می شود مثلاً: آیکا ایگم خبر خوج رضایه دُوری ؟ یعنی : می گویم خبری از حاج رضا داری ؟ بنده از این جهت می گویم جنبه اشاره ای دارد زیرا همین جمله را ممکن است خانمی به خانم دیگر نیز بگوید	AYIKA	آیکا
آب پز	OWPAZ	اُ پَز
غذای که مواد اولیه آن پیاز داغ و فلفل و گرد لیمو باشد	OPEIYOZI	اُ پیوُزی
آنطرفتر	OTAY TAR	اُ تَی تَر
مرحله کوبیدن خرمن با استفاده از چند رأس الاغ ، قاطر یا گاو	OKHON	اُ خُون
آرزو	ORZO	اُ رَزُو
آرزوی بد (نفرین) برای کسی ، مثلاً اَرْمُونِت مِیْن دِلَم که معنی داغت راببینم می دهد	ORMON	اُ رْمُون
باردار - حامله ، وسن هم گفته می شود	OSAN	اُ سَن
استاد	OSA	اُ سا
افسار	OW SAR	اُ وُسار
ستاره ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	OSARAH	اُ ساره
موقع اظهار دل خنکی از شکست یا ضربه ای که به دشمنشان وارد شده از این کلمه استفاده می شود	OFAY	اُ فِی
غذای زیاد آبکی و رقیق	OFERGHENO	اُ فِر قَنُو
افتاده است	OFTAYEH	اُ فِتایه
افتاد	OFTA	اُ فُتا
بهم ریختن	OGHALAPON	اُ وُ فِلْپُون
در قلب نیز گفته می شود که معمولاً آب دریا در این ایام زیاد مدبالایی ندارد و مخصوص ماهیگیری با قلاب است	OGHALBON	اُ وُ فِلْبُون
آب گلاب	OGOLOW	اُ وُ گَلُو
معاشقه بازی کبوترها	OW GOLOPAKI	اُ وُ گَلوپَکی
قیمه (خورشت گوشت)	OW GOSHT	اُ وُ گوشت
کلیه ، قسمتی از مردم در مورد کلیه از این کلمه استفاده میکنند	OW GIRI	اُ وُ گیری
آلوچه	OWLOCHAH	اُ وُ لوچه
آمد	OMAH	اُ مَه

علاوه بر این ، یعنی علاوه بر آن چیزی که انتظار می رفت ، اینبار هم معنای کرده اند	OMBOLA	اُمبُلا
فرا تراز آن ، خارج از انتظار ، غیرمنتظره	ONDOFAH	اُنْدُفَه
آئینه	OYENAH	اُیْنَه
آنطرف	OBAL	اُبَال
آجیل	OJIL	اُجیل
کاره رزنسیت خرمن کوفتن	.	اَوْخُون نه کاربزه
سؤال و جواب	ORSO PORS	اُرسُ پُرس
آب طلا ، برای فروکش کردن ترسی که دفعه‌تاً به کسی وارد شده قطعه ای طلا رادرلیوان آبی می اندازند و شخص ترسیده باخوردن آن آب کمی آرام می شود	ORI TELA	اَوْری طلا
خفه شو ، زبانت بگیرد ، به لکنت بیفتی	OSOSKHA BEGERET	اُسُسخا بِگِرِت
کف گیر	OSOM	اُسُم
ساکت باش ، هیس ، اگر قبل از نام شخصی بیاید معنای استاد می دهد مثل اُسُ علی	OS	اُسُ
صدایی برای راندن و حرکت دادن گوسفندان که چوپان تلفظ می کند	OSOU SHOU	اُسُو شو
ستاره ات	OSARAT	اُسارَت
آسوده ، راحت ، ازاین کلمه مدتهاست استفاده نمی شود	OSIDAH	اَو سیده
عجله ، اِشتو هم می گویند	OSHTOW	اُشتُو
عجله داری ، اِشتوْتِه هم می گویند	OSHTOWTEH	اُشتوْتِه
یعنی عزرائیل ببرت ، نوعی نفرین است	OSKOLOMARG	اُشکوْلومرگ
پودر گیاه چوبک که جهت شستن رخت و لباس استفاده می شد	OSHLONG	اُشلُنْگ
امسال	OMSAL	اُمسال
آماده ، فراهم	OMADAH	اُماده
کنایه از کسی که در فرایند انجام عملی هیچگونه همکاری نداشته باشد ولی موقع بهره برداری استفاده ، بدون تحمل هیچ رنج و مشقتی مثل دیگران که زحمت کشیده اند، بهره مند شود	.	اُماده خَر
بندی که متصل به لنگر (بابره) است ، بند لنگر ، بند بابره ، طناب لنگر	OMAR	اُمار

به جای مخصوصی که اُمار (بند لنگر) از درون آن عبور می کند ولنگر را به آب می اندازند اُمارِ بَهر می گویند	OMARE BAH	اُمارِ بَهر
بعضی ها بلحاظ حساسیت یا شاید هم مقوی بودن گیاه تُولَه (پنیرک) سرگیجه یا حالت خواب آلودگی به آنها دست می دهد که اگر در کسی این حالات را مشاهده شود، از این اصطلاح استفاده می کنند	.	اُنْگا اُو تُولَه خَرْدِه
این اصطلاح در مورد کسانی که دارای فیس و افاده هستند کاربرد دارد، مثل اینکه دختر اُتل خان است	.	اُنْگا دختره اُتل خان
خطاب به کسی که مُدام حرف می زند و مجال صحبت به کسی دیگر نمی دهد، مثل اینکه کله گنجشک خورده است	.	اُنْگا سَرِ گُنْجیک خَرْدِه
مثل اینکه کاسه کولی ها را آب برده است ، کنایه از شلوغی و سروصدای بیش از حد تحمل گروهی (زن و مرد) در هنگام وقوع حادثه میباشد.	.	اُنْگا کاسی کُو لیلِ اُو بُرْدِه
مثل اینکه مویش را آتش زده اند ، کنایه از حاضر شدن کسی ، بلافاصله بعد از آوردن نامش میباشد البته آتش زدن مو یا پر ، بر گرفته از افسانه های قدیمی است که دیو یا سیمرغی پریاموی خود را به شخصی که به نوعی مدیون آن شده اند، می دادند و اعلام می کردند هر وقت در تنگنا قرار گرفتید این موی پر را آتش بزن تا ما حاضر شویم و تورا از آن مهلکه نجات دهیم و...	.	اُنْگا میش تَش زَیْنِه
مثل اینکه نفرین پیغمبر پشت سرش است ، کنایه از شخصی است که دست به هر کاری می زند ناکام است و همیشه بدبختی دارد	.	اُنْگا نُرَین (نفرین) پیغمبری دینداشِه
انگار (مثل اینکه) شاخ مار درونش شکسته است کنایه از تمام نشدن کار یا بیخ پیدا کردن کاری ، اُنْگا شاخ مار مِینش رَهْتِه هم می گویند	.	اُنْگا شاخ مار مِینش اِشْکَهْسِه
مثل اینکه گاو به زمینش زده (کسیکه از شدت خستگی به خواب عمیقی رفته بنحویکه سروصدا های زیاد اطرافش نیز او را از خواب بیدار نمی کند)	.	اُنْگا گاه زَیشِ گِل
آبکی ، رقیق	OVAKI	اَوَوَکی
آب	OW	اَو
آب راه ، مَنخَوَل ، جوی آب نیز معنی می دهد	OW ROW	اَو رَو

در آلد نیز گفته می شود، که معمولاً آب دریا در این ایام مدبالایی دارد و جزر پائینی نیز دارد یعنی آب زیاد پائین می رود	OW VALMAH	اَوَوَ لَمَه
آب نیست و گرنه شناگر ماهری است (کسیکه بعلت فراهم نشدن زمینه خلاف اینچنین وانمود می کند که شخص شریف و مثبتی است)	.	اَوِ نِسی اَنَدِی مَلَج کُنِ قهاریه
آب از آب تکان نمی خورد یعنی هیچ خبری نمی شود یا کسی متوجه نمیشود	.	اَوَ اَوَ تَکون نیخَرِه
آب می دهد ، به نشستی آب از لوله یا شیر آب ، سقف ها هنگام بارندگی و کف قایق و لنج گفته می شود	OW EIDEH	اَوَ ایدِه
آب روبه بالا جریان ندارد یعنی انتظار معجزه از کاری نداشته باش	.	اَوَ سَرِ بالا نیرِی
آب شیرین برای شرب الاغ (چهارپایان) نیست ، در بیان عدم ظرفیت اشخاص در بدست آوردن پُست و مسئولیت میباشد	.	اَوَ شیرین نَمال خَرِه
کنایه از آدم خسیس	OW KOUR	اَوَ کور
آبکی ، آب تنها ، اَوَ هِر نو هم می گویند	OW HOL	اَوَ هُل
چشم ورو ، بی اَوَ تیه یعنی بی چشم ورو	OTIEAH	اَوَ تِیَه
وقتی سنگ پهنی را بر روی آب پرتاب می کنند ، جهش چندتایی سنگ بر روی آب را اَوَ خَرک می گویند ، قدیمی ها وقتی کنار برکه یا رودخانه ای می رفتند و سنگهای مناسبی می دیدند با این جمله «اَوَ خَرک چَن اَوَ خَرک» شروع به پرتاب سنگ می کردند	OKHARAK	اَوَ خَرک
اشکنه	O KHAYAH	اَوَ خایَه
ابر	OR	اَوَ ر
ابر غلیظ	OUWRE TANGH	اَوَ رِ تَنگ
الک	ORBIZ	اَوَ رِ بیز
آن زمان ، آن ایام	OSO	اَوَسُو
آن زمانها ، آن روزها ، اَوَسُونال نیز می گویند	OSONA	اَوَسُونَا
گلایه کردن ، شکایت داشتن	OFO NALAH	اَوَف نالَه
عرق تارونه ، که از شکوفه نخل درست می شود	OWLAGAH	اَوَ لَگَاح
آبله	OLAH	اَوَ لَه
آلو، اَوَ لُوجَه هم می گویند که به معنای آلوچه میباشد	OWLOO	اَوَ لُو

قلیه ماهی	OW MOHI	اَوْ مَوْهی
آفتابه ، البته از این کلمه کم استفاده می شود	EBRIJ	اِبْرِیج
بازی محلی ، در این بازی حبس کردن نفس و قدرت بدنی خیلی مهم است و همان بازی کبدی است	ESHTI TI	اِشْتی تی
شکست	ESHKAS	اِشْکَسْ
شکستم	ESHKANDOM	اِشْکَنْدَم
شکستی؟	ESHKENOWDI	اِشْکَنْوَدی
شکست	ESHKENAD	اِشْکِنَاد
شنیدم	ESHNOFTOM	اِشْنَفْتَم
امروز	EMRO	اِمْرُو
اینطرف	EITAY	اِیْتِی
اجباری، سربازی ، خدمت در نظام	EJBOWRI	اِجْبَوْرِی
برکه ، قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده می کنند	EAD	اِدْ
این اصطلاح در مورد کسانی که عمداً برای لج طرفشان یا پیله کردن تا حصول نتیجه در محل عبورشان بست می نشینند ، کاربرد دارد	ERRESH KERDEH NESHAHSEH	اِرَشْ کِرْدِه نِشْهَسِه
فضول ، کسی که مدام سربه سر دیگران میگذارد	ERNAK	اِرَنَکْ
گرفتم ، خریدم	ESADOM	اِسَدَمْ
گرفتن ، خریدن ، اختیار کردن	ESADEN	اِسَدِن
گرفت، خرید	ESAD	اِسَدْ
گرفتی ؟ ، خریدی؟	ESADI	اِسَدِی
زاپاس ، این لغت از انگلیسی وارد گویش ما شده است	SPAIER	اِسْپَیِر
استغفرالله	ESTAKHOROLA	اِسْتَخْرُ لا
اِسْفَرَزِه ، یکی از اجزای داروی گیاهی چهار تخمه، که به رنگ قهوه ای روشن است	SPEYOSH	اِسْپِیوش
سیم رینگ دو چرخه و موتور سکیلت	ESPAK	اِسْپاک
سزاوار، شایسته	ESTAHHEL	اِسْتاهِل
شنید	ESHNOFT	اِشْنَفْت
چطور مگر ؟	ESHTOPAH	اِشْتَوَپَه

به معنای شکاف یا غار میباشد اما تعدادی کمی از مردم منطقه ما از این کلمه استفاده میکنند	ESHKAF	اِشْكَفَت
سروصدا ، هیاهو	ESHKAHL	اِشْكَهَل
آشکار	ESHKAR	اِشْكَار
پارچه یالباس را چلاندم (فشردم) ، آبش را خارج کردم	ESHPARDOMESH	اِشپاردُمِش
اینقدر	EGHDAH	اِغْدَه
حتماً ، باید	ELLAN	اِلَّان
باید و حتماً	ELLAN O BELLAN	اِلَّانُ بِلَّان
امیدیه	EMADEYAH	اِمَیدِیَه
امروز	EMROU	اِمَرو
انگار که ، مثل اینکه	ENGORI	اِنْگُوری
انداخت	ENDAKHT	اِنْداخت
انگار (مثل اینکه) پول را به دلش دوخته اند ، کنایه از خسیس بودن و به اصطلاح نم پس ندادن کسی است و شدیداً پولدوستی	.	اِنْگا (اُنْگا) پیلَ دَمِ دِلْش دُخْتَنِه
کنایه از دوستی و رفاقت بسیار صمیمی بین دو نفر، مثل اینکه باهم ترید دوغ خورده اند	.	اِنْگا بَیْ هَم تَلیت دُو خَرْدِنِه
اعتقاد ، ایمان ، باور البته قدیمی ها اینگونه تلفظ می کردند	EHTEGHAT	اِهْتِغَات
اعتبار ، البته قدیمی ها اینگونه تلفظ می کردند	EHTEVAR	اِهْتِوَار
می شود ، اِیوُبِه هم می گویند	EIYOBO	اِیوُ بُو
می آیی ؟ اَیْمِ اِیْیْ به کنایه در مورد کسی که اطمینان داری دیگر نمی آید مثلاً جنسی را بصورت قرضی برده و اظهار می دارد که همین الان برمیگردم و پولت را می آورم ، از این اصطلاح کنایه ای است می شود	EIYAY	اِیْیْ
می آیم	EIYAM	اِیَام
می آیند	EIYAYEN	اِیَا یِنْ
می آورم	EIYAROM	اِیَا رُم
می آورد	EIYAREH	اِیَا رِه
می آیم	EIYAM	اِیَام
می آورد ، اِیَاوُرد هم تلفظ می شود	EIYAVERD	اِیَاوُرد
می آید	EIYAYEH	اِیَا یِه

ایای	EIYAI	می آید ؟
احمد ایری مَمَد ایای	.	احمد می رود ، محمد می آید. کنایه از ایجاد مزاحمت کردن است
احوال شریفی	AHVAL SHARIFI	احوالپرسی
آرزآله	ARZALAH	اتاقک مخصوص انباری
ازاین پُشت	AZINAPOSHT	ازاین به بعد
اگه بُو خوشه نیدید اِدِعی شوهی ایگرد	.	اگر پدر خودش را نمی دید ادعای پادشاهی می کرد . درمورد ادعا های بیش از حد و بی جای افراد بکار می رود
اگه بهلم	AGHAH BEHLOM	اگر بگذارم ، اگر اجازه ام بدهد، اگر مرابه حال خودم بگذارم اگه بهلم نیز میگویند که معنای آن میشود اگر اجازه ام بدهند
اگه جومم دهرسه ، اصلم نپهرسه	.	یعنی اگر پیراهنم پاره شده اما اصلتم را از دست نداده ام . به این منظور که اصالت افراد مهمتر از ظاهر آنهاست
اگه شاخ گاه من سر خر بی ، دنیا زیر و زور بی	.	اگر شاخی که بر سر گاو است ، روی سر الاغ بود دنیا زیر و زور می شد معادل: خدا ، خراب دید که شاخش نداد
اگه لشتی	AGHH LESHTI	اگر گذاشتی ، اگر اجازه دادی
اگه نخر دیم نون گنم ، دیدیم دس مردم	.	اگر نان گندم نخورده ایم اما دست مردم دیده ایم . یعنی اگر چیزی را خودمان تجربه نکرده ایم ، تجربه کردن آن رانزد مردم دیده ایم یابه عبارتی اگر از لحاظ مادی چیزی نداشته ایم ولی آنقدرها هم ندیده نیستیم .
اگر سرهمسایه تراشتن تَنم سرت خیس کن	.	اگر سرهمسایه تو را تراشیدند تو هم سرت را خیس کن و آماده تراشیدن سر خودت باش ، یعنی اگر مشکلی برای نزدیکانت پیش آمد، گریبان تورانیزی می گیرد
اگه پیل ری زمین دیدی اول بشمارش	.	اگر پولی را روی زمین دیدی اول کاری که میکنی آن را بشمار یعنی هر پولی به دست رسید بدون شمردن در جیب نگذار
اگه ملایی سرقبر خُت بُخون	.	اگر ملا هستی بر روی قبر خودت بخوان ، کنایه از بعضی موعظه کنندگان میباشد که به گفته و مواعظ خودشان عمل نمی کنند و فقط انتظار عمل از دیگران دارند، اگه بلدی خودت انجام بده

امیدوارم خدا نونت بیه ری گردی خرگوش هر چه بدوئی و ش نرسی	.	نفرینی است یعنی امیدوارم خدا نانت را به گردن (یا پشت کمر) خرگوش بگذارد تا هرچه بدوی به آن نرسی!
او بردم شله بگر	.	نوعی بازی قدیمی که در حین بازی از این جمله استفاده می کردند یعنی آب مرا برد سدی از گل جلویم درست کن، حرف دل کسیکه در وضعیت بحرانی قرار گرفته است نیز میباشد
او تی	OWTAY	آنطرف
اوبال	OBAL	آنطرف
اوتی ترک	OTAY TARAK	آنطرفتر
اورشم	ORSHOM	ابریشم
اورشمک	ORSHOMAK	آویشن
اوربیز و قیلون ایگه تو دوسیلا دوری	.	آردبیز (الک) به قلیان می گوید تو دوسوراخ داری . معادل فارسی : دیگ به دیگ می گوید رویت سیاه . به معنی اینکه صاحبان عیوب از دیگران عیب جویی می کنند
اوروزی	OUROZI	آن روز، در جهت یادآوری یک روز خاص
آوری	O RI	آنطرف
اوستیس	OSTAY SO	از آن موقع تا الان
اوسات	AOSAT	آنوقت ، آن ساعت
اول بجور جاته بعداً بیه پاته	.	اول جایت را پیدا کن بعد پایت را بگذار، یعنی برآورد کن جایی که می خواهی بروی چقدر مطمئن است
اول تیه در اومه یادندون؟	.	اول چشم در صورت نمایان شد یادندان در دهان؟ در مواردی که حق تقدم را بخواهند عنوان کنند ، مطرح می شود .
اومه	OMAH	آمد
اومیمه	OMAYMEH	آمده ام
او مون من یه جو نیری	.	آبمان در یک جوی نمی رود یعنی با هم اختلاف نظر داریم و به تفاهم نمی رسیم (دونفر بادو ایده و اخلاق متفاوت)
اونجونی	ONJONI	آنجائی
اونجو زیاد هی	ONJO ZEYAD HI	آنجا زیاد هست
ای	E	در فعل مضارع بجای می قرار میگیرد مثلاً می خورد میشود ایخره . یا می کند میشود ایکنه و ...

می شود	EIYOBEH	ایو به
می آمدند	EIYOMAN	ایومن
می آیی؟	EIYOY	ایویی
می خواهم	EKHOM	ایخم
خراب می کند	IROMNEH	ایرمنه
باولع می خورد	EILOMBANEH	ایلمبنه
پُر می کنی ، تپاندن ، به زور پر کردن	EI TAPNI	ای تپنی
وقتی به کسی که حرف گوش نداده و مشکلی برایش پیش آمده در جهت سرکوفت از این اصطلاح استفاده می کنند ، یعنی خوبت شد ، ای خوبت هوبید نیز می گویند	EI KHOBET VOBID	ای خوبت ووبید
این بار یا این ست را باختم	EI DOWA BAKHTOM	ای دوو باختم
اینطرف	EI RI	ای ری
این بار ، این دفعه	EI SEFAR	ای سِفَر
این ماه ، این برج	EI MAH	ای ماه
هرگاه از شخص ، وسیله ، محل و یا هرچیز دیگری خیلی ناراضی باشند می گویند ای نه (جای نقطه چین) نام آن شخص ، وسیله ، محل یا هرچیز دیگر را می آورند و سال قحط که یادآور زجر ، ناراحتی ، کاستی و سختی است را در کنارش عنوان می کنند مثلاً ای نه پراید نه سال قحط	.	ای نه نه سال قحط
می ارزد ، ارزشش را دارد	EIYARZEH	ای یر زه
می برم	EBAROM	ایبرم
می بری؟	EIBARI	ایبری
می بستند ، (ایبسم = می بستم) ، (ایبسی = می بستن) ، (ایبس یا ایبَسک = می بست)	EIBASEN	ایبسن
می بندمش	EIBANDOMESH	ایبندمش
می بُرد ، البته در بین قسمتی از مردم منطقه ما، ایبرد معنی (این قسمت یا این سمت) رامی دهد	EIBORD	ایبرد
می بُرد ، وقتی شیری را بخواهند ماست کنند ، ولی خراب شود از این کلمه استفاده میکنند و می گویند شیر بُهرس	EIBOHREH	ایبهره

می گذارند ، اجازه می دهند البته قسمتی از مردم منطقه ما از این کلمه استفاده میکنند و بیشتر این تلفظ می کنند	EIBEHLEN	ایبِهْلِن
می رقصید	EIBAKHT	ایباخت
می رقص ، باختن یعنی رقصیدن البته از این کلمات خیلی کم استفاده میشود	EIBAZEHE	ایبازه
می بافد ، البته به کسی که در حال دروغ گفتن است می گویند آئی ایبافه	EIBAFEH	ایبافه
اینطرف	EIBAL	ایبال
می برت رودخانه و تشنه برمی گردانت (نشانه زیرکی و زرنگی کسی است)	.	ایبرت سر رو تشنه ایارت
الک می کنی ؟	EIBIZI	ایبیزی
می بینی ؟	EIBINI	ایبینی
اندازه می گیری ، پَینیدن = اندازه گرفتن	EIPAYNI	ایپینی
می پوشم	EIPOSHOM	ایپوشم
پخش می کرد ، به پاشیدن آب روی کسی نیز اطلاق می شود	EIPESHKANID	ایپشکنید
می پاشد ، بیشتر به عمل بذرپاشیدن اطلاق می شود	EIPESHKANEH	ایپشکنه
می پرم	EIPEHROM	ایپهرم
مواظبش هستم ، حواسم بهش هست	EIPAYOMESH	ایپایمیش
می پوشانمش ، پنهانش می کنم	EIPOSHANOMESH	ایپوشنمیش
می پوشانیش؟ پنهانش می کنی؟	EIPOSHANISH	ایپوشنیش
می توانم	EITAROM	ایترم
می توانم بگویم می خواهمت اما نمی توانم بگویم تو مرا بخواه (در مواردی که شخصی تمام تلاشش را برای جلب اطمینان کسی بکاربرد ولی آن شخص بدون توجه خیلی سردوبی روح از کنار این همه تلاشی که برایش می شود بگذرد)	.	ایترم بگم ایخمت اما نیترم بگم بخوم
می توانست	EITARES	ایترس
می توانستم	ETARESOM	ایترسم
می توانستی ؟	ETARESI ?	ایترسی؟
می ترسم	EITASOM	ایترسم
می توانی	EITARI	ایتری

اینطرف آنطرف	EITAY OTAY	ایْتیْ اوْتیْ
اینطرف و آنطرف	EITAY OTAYT	ایْتیْ اوْتیْت
اینطرفتر	ITAY TARAK	ایْتیْ تَرک
می چکد	EITOKHEH	ایْتکه
می تراشم ، صورتم را اصلاح میکنم	EITERASHOM	ایْتراشم
فرو می رود	EITEKEH	ایْتکه
تکانت می دهم (تقریباً کلمه ای تهدیدی میباشد)	ETEKNO MET	ایْتکْنِمِت
له اش می کند	EITELGHANESH	ایْتلْغْنِش
با دست ماساژش می دهد؟ ، به آرامی مشتمالش می کند؟	EITELNESH	ایْتلْنِش
با دست ماساژش می دهی؟ ، به آرامی مشتمالش می کنی؟	EITELNISH	ایْتلْنِش
می پرید	EITENGHES	ایْتنْگِس
می پرد	ETENGHEH	ایْتنْگِه
می جنبد ، تکان می خورد	EIJOMEH	ایْجْمِه
می جنبانمش ، تکانش می دهم	EIJOMNOMESH	ایْجْمْنِمِش
می جنبانیش ؟ ، تکانش می دهی؟	EIJOMNISH	ایْجْمْنِش
تکان می دهد	EIJOMNEH	ایْجْمْنِه
می جوشد	EIJOSHEH	ایْجُوْشِه
تکانت می دهم ، می جنبانمت ، تکان شدیدی تورا می دهم	EIJELJANOMET	ایْجِلْجَنْمِت
بازور وارد جایی می شود	EICHOLNEH	ایْچْلْنِه
می کند ، می شکافد	EICHELAKANESH	ایْچِلَاکْنِش
اینچنین ، چنو ، ایچْنُ هم می گویند	EICHENO	ایْچْنو
میخورمش ، آن را می خورم ، آن خوراکی را می خورم	EIKHAROMESH	ایْخَرْمِش
می خورد	EIKHAREH	ایْخَرِه
می خوری ؟	EIKHARI	ایْخَرِی
می خواهم	EIKHOM	ایْخُم
می خواهمت ، دوستت دارم	EIKHOMET	ایْخُمِت
تورامی خواهم که نصیحتت می کنم ، خیروصلاحت را می خواهم که موعظه ات می کنم	.	ایْخُمِت که ایْگُمِت

می خواهم (از خدا می خواهم) بعد از من خارشتر (نوعی خار که میگویند شتر باولع می خورد) نیز بر روی زمین سبز نشود در بیان دلسوزی و در فکر خود بودن است مترادف دیگی که برای من نجو شد می خواهم که سر سگ درون آن باشد		ایخُم بعدِ خُم خارشترِ ری زمین سَوَز نَوُوْیه
می خوابم	EIKHOSOM	ایخوُسُم
میخرَمش، آن را می خرم، خریداری می کنم	EIKHEROMESH	ایخِرُمَش
می خرد	EIKHEREH	ایخِرِه
می خری؟، خرید می کنی؟	EIKHERI	ایخِرِی
می خواهند	EIKHEN	ایخِن
می خواهد	EIKHEH	ایخِه
می خارد	EIKHAREH	ایخارِه
می خواست، میل داشت	EIKHAS	ایخاس
می خاید، می جَوَد، بیشتر به آدمس جوییدن اطلاق می شود	EIKHAYEH	ایخایِه
میجوی؟	EIKHOEI	ایخوئی
میجویش	EIKHOEISH	ایخوئیش
می خواهی	EKHI	ایخی
می خواهید	EIKHIN	ایخین
می لرزید (از سرما یا ترس، لرزیدن)	EIDAKES	ایدکِس
می لرزد، لرزیدن بر اثر سرما و ترس	EIDAKEH	ایدکِه
می دوانمش، اذیتش می کنم	EIDOVANOMESH	ایدو وُئِمَش
می دویدم	EIDOVESOM	ایدو وِسُم
می دویدند	EIDOVESEN	ایدو وِسِن
می دویدی	EIDOVESI	ایدو وِسی
می دوند	EIDOVEN	ایدو وِن
می دوشید (گوسفند، باز یا گاو)، می دوخت هم معنی می دهد (لباس)	EIDOKHT	ایدُخت
می دهم	EIDOM	ایدُم
می دانم	EIDONOM	ایدوْنُم
میدانست	EIDONES	ایدوْنِس
می دانی	EIDONI	ایدوْنِی

می دهد	EIDESH	ایدیش
بیرون می روی	EIDERAY	ایدرای
پاره می کند	EIDEREH	ایدره
در می آورم	EIDERAROM	ایدرارم
در می آورد	EIDERAREH	ایدراره
بیرون می آیم ، بیرون می روم ، وقتی می گویند پشتش ایدرام (یابشتش درایام) یعنی به طرفداری از او بر می آیم ، از او طرفداری می کنم	EIDERAM	ایدرام
بیرون می رود	EIDERAİ	ایدرای
پاره می کنی	EIDERİ	ایدری
به او می دهی؟	EIDISH	ایدیش
به مقدار صید باقیمانده از فروش (کل صید) که قرار است بین جاشوها تقسیم شود ایدام می گویند، در مراودات اجتماعی نیز به معنای می دادم است	EIDAM	ایدام
می دیدی	EIDIDI	ایدیدی
می رسی	EIRASI	ایرسی
می رفتند، ایرهتن هم می گویند	EIRAFTEN	ایرفتن
خواهم رفت	EIRAM	ایرم
می رفت	EI RAH	ایره
می روی؟	EI RAY	ایری
خرابت می کنم ، یعنی جایگاه اجتماعی ات را خراب میکنم (تهدیدی است)	IEROMNOMET	ایرمنمت
جارو می کردند	EIROFTEN	ایرفتن
می روم	EIROM	ایرم
خراب می شود ، آوار می شود	EIROHMEH	ایرهمه
خواهد رفت	EIREH	ایره
تعلق می گیرد ، بیشتر در مورد مبلغ یا جنسی که به فقیر میخواستند بدهند یا فطریه و خمس از این کلمه استفاده می شود	EIRAHE	ایرا هه
پتروشیمی بندرامام (ره) ، اکثر اهالی ماهشهر هنوز شرکت پتروشیمی بندرامام (ره) را به این نام می شناسند	IRANJAPON	ایران ژاپن

می رانم ، رانندگی می کنم	EIRONOM	ایرونم
می ریزد	EIRIZEH	ایریزه
می رویم ، ایریم یعنی در حال رفتن هستیم	EIRIM	ایریم
می زنم به روی بینی ات ، می زنم توی دهنه، برخورد کردن باکسی که خلاف خواسته او کاری انجام دهد	EIZANOM MEN POZET	ایزنم من پوزت
می زند	EIZANEH	ایزنه
می زدیم به رودخانه ، خودمان را به آب رودخانه می زدیم (شنا کردن)	EIZAYM VA ROU	ایزیم و رو
ایستگاه ، البته حرف ز خیلی نزدیک به حرف سین تلفظ می شود اما باکمی دقت متوجه میشوی که ایستگاه تلفظ نمی شود بلکه ایزگاه می گویند	EIZGHAH	ایزگاه
می زاید	EIZAYEH	ایزایه
سر می خوردم	EISORESOM	ایسرسم
سر می خورد	EISORES	ایسرِس
این ایام ، این زمانه	EISONA	ایسنا
می سوزد ، ایسوزه هم می گویند	EISOSEH	ایسوسه
می خرم ، می گیرم ، می ستانم	EISONOM	ایسونم
اینوقت ، این ساعت	EISAT	ایسات
می ساید	EISAYEH	ایسایه
می لنگید	EISHAHLES	ایشهلس
می شستند	EISHOSHTEN	ایششتن
می شکند	EISHKANEH	ایشکنه
می شمارد	EISHMAREH	ایشماره
می شویم	EISHOROM	ایشورم
دعوت می کند	EITELABOM	ایطلبم
اینطوری ، ایطخری هم می گویند	EITORI	ایطوری
می فروشم	EIFORSHANOMESH	ایفورشنمش
می فروشی ؟ این وسیله یا شیء را می فروشی؟	EIFORSHANISH	ایفورشنیش
اینقدر	EIGHAH	ایقه

ایقه مار خَرْدِه تا هَفی هوَبیده	.	آنقدر مار خورده تا اژدها شده است کنایه از انسانی زیرک و دغلباز است که راه های متفاوتی برای سرکیسه کردن مردم میداند و بکار میبرد
ایقه وِیس تا علف زِر پات سَوَز هُوبِه	.	آنقدر اینجا بایست تا علف زیر پاهایت سبز شود ، کنایه از انتظار بیهوده کشیدن است ، ایقه وِیس تا علف زِر پات دِرایی (دربیاید) نیز می گویند
ایقِلِیسکَنِه	EIGHELISKANEH	می بلعد، بیشتر به نوشیدن مایعات اطلاق می شود
ایقارَنِه	EIGHARNEH	داد می زند ، فریاد می زند، قارَنِه هم می گویند
ایکَهَنِه	EIKAHNEH	کنده می شود
ایکُرچَنِه	EIKORCHANEH	موجود ، عمل جویدن ، ایکوزِه وایکُر وچَنِه هم می گویند
ایکُفَت	EIKOFT	می کوبید ، ضربه می زد، کتک می زد
ایکُفَنِه	EIKOFNEH	سرفه می کند
ایکُووُمِت	EIKOUVOMET	می کوبمت ، تورا می کوبم
ایکِپَنِه	EIKEPNEH	قورت می دهد
ایکِرْدُم	EIKERDOM	می کردم
ایکالُم	EIKALOM	می کارم ، کِشت می کنم
ایگَزِه	EIGHAZEHE	گاز می گیرد ، نیش می زند هم معنا می دهد
ایگُمِت	EIGHOMET	می گویمت ، به تو می گویم ، باتو هستم
ایگُم	EIGOM	می گویم
ایگُم نَرِه ایگِه بدو شِشْ	.	می گویم نراست می گوید تو آن رابدوش ، در مواقعی که کسی کار محالی را از شخصی بخواهد و اواصر ادا داشته باشد که او را مجاب کند که غیر ممکن است از این مثل استفاده می شود
ایگِرِه	EIGHEREH	چند کاربرد دارد هم به معنای می گیرد ، هم به معنای آتشی که شعله ور می شود و هم به معنای بسته شدن و قفل کردن و گرفتگی عضلات میباشد
ایگِن	EIGEN	می گویند
ایگِن دَر ، اما دیوار تو بَشَنَف	.	به در می گویند که دیوار بشنود یعنی با واسطه و بصورت کنایه ای منظور خود را به کسی رساندن
ایگِه	EIGHEH	می گوید
ایگِرُوسِه	EIGOROSEH	می گریزد ، فرار می کند

می گویی	EIGI	ایگی
گریه می کند	EIGHIRVEH	ایگیروه
تلاش در شرایط سخت ، کاری که با زحمت زیاد توأم باشد یک مثال در این ارتباط می زنم که آدمهای قدیمی بیشتر متوجه می شوند : ، پسر بچه ای ۸ ، ۹ ساله را در نظر بگیرید که سوار بر دوچرخه ۲۸ که خیلی برایش بزرگ است و مجبور است برای راندن آن خودش رامابین تنه (لول) دوچرخه رد کند و رکاب بزند اگر روبرو باد هم باشد که واویلا به این حالت می گویند ایلکنید و ایومه یعنی باین تلاش سخت در حال رکاب زدن و آمدن بود	EILAKNID	ایلکنید
می خورد ، می پیچاند ، فراری می دهد (دنبالش می کند)	EILOFNEH	ایلفنه
اجازه می دهم	ELOMET	ایلمت
می گذارم ، اجازه می دهم	ELOM	ایلم
پژمرده می شود ، از این کلمه کمتر استفاده می شود	EILOHEH	ایلووه
می گذارند ، اجازه می دهند	ELEN	ایلن
می گذاری	EILI	ایلی
می لیسد	EILISEH	ایلیسه
می آمد (معمولاً در این جمله استفاده می شود: یه کم صبر بکردی ایمه) ایومه هم تلفظ می شود	EIMAH	ایمه
انشاء الله	EIMSHALAH	ایمشالا
ما ، جمع ما	EIMA	ایما
می گذارم	EINOM	اینم
می گذارد	EINESH	اینش
می نشستم، اینشهسُم هم می گویند	EINESHASOM	اینشهسُم
می نشستند ، اینشهسِن هم می گویند	EINESHASEN	اینشهسِن
می نشست ، اینشهس هم می گویند	EINESHAS	اینشهس
می نشستی ، اینشهسی هم می گویند	EINESHASI	اینشهسی
می گذارند	EINEN	اینن
می گذارد	EINEH	اینه
می گذاشت	EINEHA	اینها
می گذاشتند، اینهادِن هم می گویند	EINEHAN	اینهان
اینجائی	INJONI	اینجونی

اینجا	EIN JOW	اینجو
اینجا مثل اینکه الاغ زائیده است کنایه از جایی که بسیار ریخت و پاش و بهم ریخته باشد ، اُنکا اسپشون زاده هم می گویند	.	اینجو اُنکا خر زاده
می اندازیم ، مرا می اندازی	INDOZIM	ایندوژیم
می نویسم	EINEVISOM	اینویسم
می گذاری ؟	EINI	اینی
آویزان می کنند	EIVARKASHEN	ایور کَشِن
می ایستم ، منتظر می مانم	EIVAYSOM	ایویسم
می ایستادم	EIVAYSADOM	ایویسادم
می سازی ؟ این دیوار را (بوسیله آجر ، بلوک و...) بالا می بری ؟	EIVEROWRISH	ایوروریش
به بلوک ، خشت یا آجر چینی وساخت دیوار گفته می شود یعنی بالابردن وساخت دیوارهای یک ساختمان	EIVERARESH	ایورارش
به عمل چیدمان (آجر، بلوک و...) که در حال انجام شدن است گفته می شود	EIVERARESH	ایوراره
نگهش می داری ؟ ، حفظش می کنی ؟ ، البته معنای متوقفش می کنی ؟ نیز می دهد	EIVADORISH	ایوادوریش
جلویم را می گیرند	EIVADAROM	ایوادارم
نگهش می دارم ، حفظش می کنم ، البته معنای متوقفش می کنم نیز می دهد	EIVADAROMESH	ایوادارمش
جلویش را می گیرد ، نگاهش می دارد	EIVADARESH	ایوادارش
نگهش می دارند ، حفظش می کنند ، البته معنای متوقفش می کنند نیز می دهد	EIVADAREN	ایوادارن
نگهت می دارند ، حفظت می کنند ، البته معنای متوقف می کنند نیز می دهد	EIVADARENET	ایوادارنت
پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی که تمام پرهایش سیاه است فقط در ناحیه سرش مقداری پرسفید دارد	BAT GHARAH	بَت غَره
زمینی که فقط بوسیله باران آبیاری می شود (کشت دیمی)	BAJ	بَج
خشتک شلوار ، به نوعی ماهی آب شیرین (رودخانه) هم می گویند	BACH	بَج

پرنده ای قیمتی والبته ممنوع الشکار که شکارش جریمه سنگینی نیز دارد و از خانواده پرندگان شکاری مانند عقاب و شاهین میباشد که خریداران این پرنده جهت تربیت و شکار حیوانات دیگر، این پرنده را با قیمت بالایی خریداری میکنند	BAHRI	بَحْرِي
الاغ نری (خرنری) که بیضه اش راکشیده باشند	BAKHTAH	بَخْتَه
شانس ، اقبال	BAKHT	بَخْت
قسم به روح پدرم	BAKHTÉ BOWM	بَخْتِ بَوْم
میهمانی	BADOWAH	بَدُو وَه
بره ۴-۵ ماهه	BARANDIL	بَرَنْدِيل
آبستن شدن گاو ، عمل لقاح ، بَر دادن یعنی آبستن کردن گاو	BAR KHARD	بَر خَرْد
تیکه ای گِل ، کلوخ	BARD	بَرْد
محلی عمیق از آب رودخانه یا آبگیر	BARM	بَرْم
بغل قلب نخل (به پیش یا صحف یا همان برگ) وسط نخل می گویند	BAR DELE MOH	بَرْدِلِ موح
بندی که در دوسر تور ماهیگیری بصورت عمودی نصب می شود	BAR GOSHAH	بَر گَوْشَه
بست	BAS	بَس
زمین صاف	BASAKI	بَسْکِي
بستش	BASSESH	بَسِّش
به شدت کتکش می زد (باترکه)	BASESH VA CHOU	بَسِّش وَ چَو
ازبس	BASKI	بَسْکِي
بسته (بقچه) ، پارچه ای چهار گوشه که چیزی یا غذایی در آن می گذارند و گوشه هارا دوبه دو به هم وصل می کنند	BASAKON	بَسْکُون
بستی ؟	BASSI	بَسِّي
بستیم	BASSIM	بَسِّیم
ازبس زیبا بود آبله هم در آورد کنایه از آدم زشت رویی است که علاوه بر زشتی ظاهری ، صورتش هم آبله زده	.	بَسْکِي جَهُونِ بِي ، اَوَّلَه هم در آورد
اردک	BASHOSH	بَشُوشْ
بوق ، نوعی بوق که با فشردن کیسه لاستیکی آن، صدای شپور آن خارج میشود	BAEBO	بَعْبُو

بَهتر ، بَهز هم می گویند	BAEZ	بَعز
به شدت کتکش زدم ، کتکاری شدید	BAFTOMESH	بَفْتُمَش
به شدت کتکت زد ، کتکاری شدید	BAFTET	بَفْتِت
به شدت کتکش زد ، کتکاری شدید	BAFTESH	بَفْتِش
به شدت کتکش زدی ، کتکاری شدید	BAFTISH	بَفْتِش
قورباکه	BAGH LOLAH	بَقْ لُولَه
نوعی میوه خودرو تابستانه ، بعضی نقاط لگجی می گویند	BAKO	بَکُو
دفاع آخر فوتبال	BAK	بَک
گونه ای از مرکبات است که شبیه به لیموشیرین و نارنگی است اما مزه ای خاص دارد و بسیار برای کلیه و مجاری ادرار بلحاظ مُدربودن مفید است اما متأسفانه روبه انقراض است	BAKROEI	بَکروئی
قرقره ای که سطل آب را از چاه بوسیله آن بالا میکشند بدرک هم میگویند	BAGRAK	بَگَرِک
دنبالچه ، آخرین مهره ستون فقرات نزدیک باسن	BALADIM	بَلَدیم
لاغر اندام	BALE BORIK	بَل بُوریک
بالشت ، بَهلِشت نیز می گویند	BALESHT	بَلِشت
خوشحالی زیاد، البته نوعی بازی شبیه قایم باشک (تَپَتِپَکان) نیز میباشد و حرّ شویخه هم به آن می گویند	BALBAL MAHZO	بَلْ بَلْ مَهزو
حرف قروقاطی ، مثلاً می گویند فلانی بلغور می کند	BALGHOR	بَلْغور
بلکه ، شاید	BALKAT	بَلْکَت
بلکه ، شاید ، بَلْکَت و بَهلی هم گفته می شود	BALKAM	بَلْکَم
شاید ، بَلْکَت هم می گویند	BALKI	بَلْکی
برگ	BALG	بَلْگ
برگه ، قدیم به کارت پایان خدمت و معافی نیز می گفتند	BALGHAH	بَلْگه
بلوط	BALIT	بَلیت
نانی را روغن و شکر می زدند ، لوله می کردند و میل می نمودند گاهی هم چند دانه خرما می هسته کشیده را به این شکل در میآوردند (لوله) و میل می کردند	BAMBOLO	بَمْبُلُو
تلمبه مکنده نفت و مایعات دیگر	BAMBO	بَمْبَو
مختصر شده بندر صادراتی در بین اهالی مردم ماهشهر	BAND	بَند

منتظر	BANDIR	بَندیر
چندین قلاب ماهیگیری نصب شده بر روی یک طناب بلند	BANDILAH	بَندیلَه
منطقه شرکتی	BANGALAH	بَنگَلَه
بادمجان	BANGON	بَنگُون
پدر	BOW	بَو
پدربزرگت ، پدرپدرت	BOW BOWT	بَو بَوْت
پدربزرگش ، پدرپدرش	BOW BOWSH	بَو بَوْش
پدربزرگم ، پدرپدرم	BOW BOWM	بَو بَوْم
پدرتان	BOWTON	بَو تُون
زمین کشاورزی که تیربندی شده است	BOWS	بَو س
پدرش	BOSH	بَو ش
پدرشان	BOWSHON	بَو شُون
کسیکه پدرش راکشته اند ممکن است بخوابد اما کسیکه شکمش گرسنه است نمی خوابد ، بیان فشار گرسنگی ، معادل کِمِ گُسنَه (آدمِ گُسنَه) دین وایمُون نداره = کسیکه گرسنه است دین وایمان ندارد	.	بَو کُشته خَو ایری ، اما کِمِ گُسنَه خَو نیری
بالن ، قدیمترها به هواپیما هم می گفتند	BOWLON	بَو لُون
پدرانمان ،بَوِیلْمُون نیز می گویند	BOVALEMON	بَو و لِمُون
بادبزن	BOBIZAN	بَوْبیزَن
پدرت	BOWT	بَوْت
باران	BORON	بَوْرُون
بارش باران همراه بباد ، هوای طوفانی	BORON HOF RIZ	بَوْرُون هُف ریز
باروت	BOROUT	بَوْرُوت
مرغ جوان	BOWRI	بَوْری
گرسنگی تاحدضعف ، باریکه (راهی باریک) نیز معنا می دهد	BORIKAH	بَوْرِیکَه
کسی را اذیت کردن ، (پدرِ مرده اش را جلوی چشمش آوردن) پدرکسی را درآوردن ! ، عرصه را برکسی تنگ کردن ، مین بَوْش گشت نیز می گویند که همین معنی را می دهد	.	بَوْش دَمِش دا
پدرم	BOWM	بَوْم
پدرمان	BOWMON	بَوْمُون

پدرها ، پدران	BO VAL	بَوَوَل
سهم ، قسمت	BAHR	بَهْر
سهم من ، قسمت من	BAHROM	بَهْرُم
سهم تو ، قسمت تو	BAHRET	بَهْرَت
تقسیم کردن	BAHR Kerdan	بَهْر کِرْدَن
مخفف به ازاین ، بهتر از	BAHZ	بَهْز
بهتر از تونباشد ، موقعی که درحضور فرد متشخصی بخواهند از شخص دیگری تعریف کنند ازاین اصطلاح استفاده می شود ، نَبَهْز تو هم می گویند	BAHZE TO NABO	بَهْزِ تو نَبُو
بلکه ، شاید ، بَلْکت نیز می گویند	BAHLI	بَهْلِی
گونه ای علف خودرو است که درفصل بهار می روید ووقتی باد می وزد موجی سبز شبیه به موج دریا درست می شود که واقعاً دیدنی است ولی پس ازخشک شدن اگر به لباس چسبید به سادگی جدا نمی شود	BAHMAN	بَهْمَن
این اصطلاح به معنی این است که سهمیه ما قطع نشود و درموردی که شخصی مثلاً برای کسی سوغاتی می آورد یاازروستا شیر وماستی می آورد این اصطلاح بکار می رود ولی برداشت اصلی ازاین مضمون یعنی همچنان لطف ونظری که به ما داری ادامه داشته باشد	BAHRAMON NABOREH	بَهْرَه مون نَبْرَه
همراه	BAY	بَیْ
با آفتاب می جنگد ، کنایه اززیبایی وقشنگی کسی است که معمولاً منظورشان بادختران است ، اَفْتَوَه ایگِه در نِیَو که مَو درَاومِیمِه (به آفتاب میگوید توظلوع نکن که من بیرون آمده ام) نیز همین معنی را می دهد	.	بَیْ اَفْتَو ایجَنگِه
باهربند پوسیده ای که نمی توان درون چاه رفت ، یعنی به هرکس وناکس نمی توان اعتماد واطمینان کرد (عدم اعتماد به همه)	.	بَیْ هربند پیسنیدی نیوبه بری من چَه
به پای هم پیر شوید ، دعایی است که دراویل ازدواج به عروس وداماد بعنوان تبریک می گویند ، یعنی سالهای سال (تا اینکه هردو پیر شوید) درکنار هم باخوبی وخوشی زندگی کنید	BAY YAK PIR VOBIN	بَیْ یَکْ پیر وُبین
بهبهان	BAYBOHON	بَیْبَهُون

عروس	BAIG	بَیگ
مقابلت ، روبرویت	BAYNAT	بَیْنَت
روبرو ، مقابل	BAYNAH	بَیْنَه
همان بینک و بین الله است یعنی بین خودت و خدایت ، این کلمه از زبان عربی وارد گویش ما شده است معنای خدا و کیلی هم می دهد	BAYNEK BAYNELA	بَیْنِک بَیْنِلا
باچه وسیله ای	BAY CHEH	بَیْ چَه
باچه کسی	BAY KI	بَیْ کی
مشعلهای بزرگ پالایشگاه را می گویند	BAYLAR	بَیْلَر
لباس کار یک تیکه (پیراهن وشلوار به هم چسبیده اند)	BAYLARSOT	بَیْلَر سَوْت
پیازداغ	BOBRIZ	بُبریز
حشره کوچک ، قدیم بازدن ضربه ای به بازوی شخصی برای لحظاتی رگی متورم می شد که البته کمی هم دردناک بود و می گفتند بتلک دستش دراومد	BOTOLAK	بُتْلَک
سوسک سیاه (بُتْل) هم به بچه اش می گوید عزیز سرخ و سفیدم ، یعنی مادر فرزند خودش را زیباتر از سایر بچه ها می داند	.	بُتْل هم وَ بَچَش ایگَه رُوْد سُرْخُ سفیدم
حشره ، مشخصاً به حشرات ریزی که به اندازه مثلاً یک مگس است بتل می گویند	BOTOL	بُتْل
گلویت بگیرد ، آب یا لقمه ای که می خوری در گلویت گیر کند (نفرینی است)	BOTET BEGHEREH	بُتِتْ بَگِرَه
گلویت رانگیرد ، کنایه از این که دسترسی به این چیز پیدا نمی کنی ، در برابر خواسته دوراژشان کسی یا خانواده ای از این اصطلاح استفاده میکنند مثلاً آدم بیسواد و بیکارو... اظهار می دارد که به زودی قصد دارد به خواستگاری فلان دختر که از خانواده ای اشرافی و تحصیلکرده و... برود لذا به او می گویند بُتِتْ نَگِرَه یعنی چه انتظار بیهوده ای داری	BOTET NAGHEREH	بُتِتْ نَگِرَه
گلو ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	BOT	بُتْ
کلمه ای ترکیبی که اشاره به زلف و موی طرف مقابل دارد	BOCHO ZOLF	بُچْ زَلْف
بخواه ، طلب کن	BOKHOU	بُخُو
به خیالت	BOKHALET	بُخَالِت

جدا	BOR	بُر
بُرس ، از ابزار شستشوی فرش و به فرچه واکس زدن هم اطلاق می شود	BOROWSH	بُرُوش
جاروکن	BOROF	بُرُوف
کلمه ای خبری به معنای من باختم ، اومرا بُرد ، برنده شد	BORDOM	بُرْدُم
ابرو	BORG	بُرْگ
چشمک زدن	BORGAK	بُرْگَک
ابروانم ، ابروهایم	BORGHALOM	بُرْگَلَم
ابروانت ، ابروهایت	BORGHALET	بُرْگَلِت
ابروانش ، ابروهایش	BORGHALESH	بُرْگَلِش
ابروی خمیده ات ، البته در شعرها از این واژه استفاده می کنند	BORGHE KHALET	بُرْگِ خَلِت
بالا انداختن ابرو ، بُرْگَک هم می گویند	BORMAK	بُرْمَک
جدایمان کردند البته از این اصطلاح کمتر استفاده می شود	BORMON ZAHN	بُرْمُون زَهْن
خرمن کوبی که به چارپایان بسته می شد. وبا دور زدن روی خرمن آن را خرد می کرد.	BORRA	بُرّا
بلبرینگ	BORBORENG	بُر بُرِ نَگ
لانه مرغ و خروس به شکل مخروط	BORADAH	بُرّاده
چراغ چشمک زن روی تور ماهیگیری که شبها هنگام صید برای تشخیص محدوده تور نصب می شود و بوسیله باطری برق آن تغذیه می گردد	BORAGAH	بُرّاگه
مصغر ابراهیم ، نام شخص	BORAHIM	بُرّاهیم
قطعه ، قسمت	BORT	بُرْت
جداشد	BOR KHARD	بُرْخَرْد
برد ، همراه خود برد	BORDAK	بُرْدَک
دیواره لنج	BORDE LANJ	بُرْدِ لَنج
برده اند	BORDENEH	بُرْدِنِه
برده ایم	BORDIMEH	بُرْدِمِه
برده اید	BORDINEH	بُرْدِنِه
درچندمورد این لغت استفاده دارد (قطع کردن ، تعیین شیربهاومهریه ، قطع سهم یا حقوق کسی ، جداکردن قسمتی از پارچه)	BORIDAN	بُرِیدَن

بزشیرده	BOZ NAZHDI	بُز نَزْدی
مارمولک صحرایی ، گونه ای آفتاب پرست	BOZ LISAK	بُز لیسک
خطا رفتن ، به هدف اصابت نکردن ، فِس و بَوُ ش هم می گویند.	BOSH	بُش
بطری	BOTLI	بُطلی
ناراحت ، دِمَق ، کِسِل و به تخم مرغ فاسد و خراب نیز گفته می شود	BOGH	بُق
هوچی گری ، دبه درآوردن	BOGHLAH	بُقْلَه
قرقره ، از کلمه غرغروک نیز استفاده می شود	BOKRAH	بُکْرَه
نام بازی است و به معنی فرارکن	BOGOROS	بُگروس
بگویم؟	BOGOM	بُگَم
صدای افتادن جسمی درآب	BOLOGH	بُلُق
صدای حبابی که در اثر عبور هوا درآب ایجاد می شود	BOLOGH BOLOGH	بُلُق بُلُق
ازجاپریدن ، ازجا جهیدن ، بُلُ کرد یعنی ازجا پرید ، یَبْلَه یعنی مدام درحال پریدن	BOL	بُل
سنگینی که به خیط قلاب ماهیگیری یا توروصل می کنند، بُلْد هم می گویند	BOLT	بُلْت
لاف ، معمولاً کسی که چیزی بارش نیست ولی می خواهد وانمود کند که خیلی توانایی دارد ، بُلْکَمی نیز عملی کردنِ شرح ذکر شده میباشد	BOLKOM	بُلْکَم
از اصطلاحات کشاورزی ، ازجنس چوب می باشد که دوعدد چوب رَوْنَه خیش را نگه می دارد، به لوله ای که درتخته (گهواره چوبی) جهت ادرار کردن نوزاد قرار داده می شود نیز بلولک می گویند	BOLOLAK	بُلولک
بلوز	BOLIZ	بُلیز
بوته	BONAH	بُنَه
بوته ها	BONAYAL	بُنیل
تبار، ریشه خانوادگی	BONCHAH	بُنچه
طایفه ، جد ، بنکول نیز گفته می شود یعنی ازطایفه یاتیره خاصی است همچنین به گروه کشاورزانی که دریک دسته هستند اطلاق می شود	BONKO	بُنکو

اذان ، به معنی صدا زدن نیز استفاده می شود	BONG	بُنْگ
صدایش بکن	BONGHESH BOKON	بُنْگِش بُکَن
رسوبات ته آب	BON DORD	بُن دُرد
بن سری با آرنج	BON SEKELI	بُن سِکِلی
کلمه ای که جهت اعلام خطر به بچه کوچولو (که هنوز خطر را تشخیص نمی دهد) گفته میشود	BOVAH	بُو ه
کائوچو، چوب پنبه ای که در روی درب بطری می گذاشتند	BOCH	بُوچ
اشخاصی که موی سرو صورتشان تقریباً طلایی است	BOR	بُور
حصیر ، بوریا ، معمولاً در ساخت وسازه های قدیم بالای تیر های چوبی بوریا می گذاشتند	BORYAH	بُور یه
کلمه ای که زنان در مواجهه با موردی غیر منتظره ادا میکنند	BOSH DA	بُوش دا
شکوفه پیاز سبز	BOOK	بُوک
بهانه	BONAH	بُونه
چادر صحرایی	BOHON	بُهون
بغض	BOH	بُه
بغض کرده	BOH KERDEH	بُه کِرْدِه
برید	BOHRES	بُهْرِس
حرف تعجب ، وویی نیز تلفظ می شود	BOYII	بُیی
برشته اش کن	BEBERSHANESH	بِبرْشَنِش
برشته شود	BEBERSHEH	بِبرْشِه
الک کن	BEBIZ	بِبیز
آلکش کن	BEBIZESH	بِبیزِش
اندازه بگیر	BEPAYN	بِپَین
پیمانه اش کن ، اندازه اش را بگیر	BEPAYNESH	بِپَینِش
بپاش ، بیشتر به عمل بذر پاشیدن اطلاق می شود	BEPESHKAN	بِپِشْکَن
بپرد ، پرواز کند	BEPEHREH	بِپِهرِه
بپوشانش ، پنهانش کن	BEPOSHANESH	بِپُوشَنِش
بترکی	BEPOKI	بِپُوکی
قایم شو	BETAP	بِتَپْ

تکانش بده ، البته درمورد چیزهای پارچه ای نظیر لباس و فرش و... بکار می رود و هم معنا با فرو کن نیز می باشد که چیزهایی از قبیل فلز یا چوب یا میخ طویل و... را می گویند من زمین بَتَکَنِش یعنی در زمین فرو کن	BETEKNESEH	بَتَکَنِش
تکان بده ، به عمل خارج کردن گرد و خاک درون جنس های پارچه ای مانند فرش و پتو و غیره گفته می شود و نیز فرو کردن چیزهایی از قبیل فلز، چوب و... در زمین یا جایی دیگر معنا میدهد	BETEKN	بِتَکَن
لِهش کن	BETELGHANESH	بِتَلَقَنِش
ماساژ دادن و عملی شبیه به فیزیوتراپی بوسیله دست ، مشتمال آرام هم میشود معنا کرد	BETELNESH	بِتَلَنِش
بپر	BETENG	بِتَنَگ
مختصر شده بَهلْ تا یعنی : بگذار تا ، بتا هم تلفظ می شود	BETA	بِتا
بجنبانش ، تکانش بده	BEJOMNESH	بِجُمَنِش
بجوی ، پیدا کن ، جستجو کن	BEJOUR	بِجُور
پیدا کنید	BEJORIN	بِجُورِن
بجنب ، تکان بخور ، حرکت کن	BEJOHM	بِجُهم
تکانش بده ، بجنبانش ، تکان شدیدش بده	BEJELJANESH	بِجَلَجَنِش
امربه جوشاندن ، بجوشان	BEJOSHANESH	بِجُوشَنِش
بز	BEJILAH	بِجیلَه
تعدادی از خرد سالان و کودکان	BECHAH BICH	بِچَه بیچ
بچه کوچک	BACHEH SAVA	بِچِی ساوا
شاهزاده و گدا هر دو باید تربیت داشته باشند (تربیت شوند) یعنی ادب و تربیت به قشر خاصی از مردم جامعه مربوط نمی شود لذا همه باید تربیت داشته باشند	.	بِچِی شاه گدایه ، گفتن ادب
کلمه امری به معنی ورود غیر منتظره و هجومی به جایی	BECHOLN	بِچَلَن
بچه ها	BECHYAL	بِچِل
به چلانیدن (فشاردن همراه با پیچاندن پارچه) اطلاق می شود بنحوی که هیچ آبی در آن نماند در مواردی نیز برای استفاده حداکثری از چیزی نیز از این کلمه استفاده می شود یعنی ته آن رادربیاور که دیگر چیزی جای آن نماند	BECHIRNESH	بِچیرِنش

بخوابانش ، بُخَوَیش هم می گویند	BEKHOENESH	بِخَوَ نِش
بخور	BEKHAH	بِخَه
بخواهد ، طلب کند	BEKHEH	بِخِه
الک کرد	BEKHT	بِخَت
بهتر	BEKHTAR	بِخَتَر
بهتره	BEKHTAREH	بِخَتَرِه
الکش کرد	BEKHTESH	بِخَتِش
الک کرده	BEKHTEH	بِخَتِه
الک کردی؟	BEKHTI	بِخَتِی
الکش کردی؟	BEKHTISH	بِخَتِشِی
بخواب ، بُخَوَس هم می گویند	BEKHOWS	بِخَوَس
بگذار تا خیس بخورد ، معمولاً بعضی از مواد غذایی مثل حبوبات را می بایست در ظرفی که لبریز از آب است ریخت تا خیس بخورد	BEKHISANESH	بِخِیسَنِش
پاره اش کن	BEDERESH	بِدِرِش
دریپاور، دِرار هم می گویند	BEDERAR	بِدِرار
نوعی خرما ، خارک خوشمزه ای هم دارد، برویم هم معنی می دهد	BERAYM	بِرَیم
نام شخص ، مصغر ابراهیم	BERAYMO	بِرَیمو
بروم بگویم چند من است(درمواقعی که فردی خیلی محترمانه بخواهد از فرمانی که به او داده اند سرباز زند استفاده می شود)	.	بِرَم بَگم چند مَنِه
برو آنطرف ، برَه اوور هم می گویند	BERAH OU TAY	بِرَه اوتِی
بره کوچک کم رشد	BERAH KOMBO	بِرَه کُمبُو
جایی برو که دعوت کرده باشند نه جایی که به زور بیرون کنند . معادل : ناخوانده بر یارشوی ، خار شوی	.	بِرَه جایی که بِخونِیت ، نه چو وَردارِن بِرونِیت
بره ها	BERAYAL	بِرَیل
خیرگی چشم	BERO BER	بِرُبر
خرابش کن	BEROMNESH	بِرُمنِش
خراب بشود ، آوار گردد	BEROHMEH	بِرُهمِه
رانندگی کنید	BERONIN	بِرُونین

کباب شدم ، سوختم ، کنایه از داغ عزیزی رادیدن	BERESHTOM	بِرِشْتَم
روشن ، آتش برافروختن	BER	بِرْ
سوزان ، به بادهایی که درظهرتابستان از شمال می وزد و گرم و سوزنده است بادبرز می گویند	BERZ	بِرْز
نوعی خرما ، خارک خوشمزه ای هم دارد	BERHI	بِرْهی
پرنده ای از خانواده مرغابی ، که کمی کوچکتر از مرغابی است	BERBESH	بِرْپَش
برادرشوهر	BERAR MIRAH	بِرْارْ میرَه
رانندگی کنم	BERONOM	بِرْوُنَم
رانندگی کن	BERON	بِرْوُن
رانندگی کنی	BERONI	بِرْوُنِی
نفرینی است یعنی بروی و برنگردی (بمیری) بِرِی و انگردی هم می گویند	BERI NAVAGHARDI	بِرِی نَوَاگَرْدِی
بریزه ، بریزد	BERISEH	بِرِیسه
این اصطلاح چند معنا دارد معنی لغوی آن یعنی بزن بپش ، موقع سلام کردن کاربرد دارد ، موقع پیمان ، عهد یا قول از این اصطلاح استفاده می شود بلحاظ اینکه همزمان با ادای این کلمه دست به دست همدیگر می دهند ، برای انجام معامله اعم از خرید یا فروش از این اصطلاح استفاده می شود که البته تاحدودی گوینده این اصطلاح قصد تشویق ، دلگرمی و انجام ریسک را دارد	BEZAH GHADESH	بِزَه قَدِش
سنجاقک	BEZBEZAN	بِزْ بَزَان
پاکش کن ، بیشتر در مورد تمیز کردن بینی بچه هایی که سرازیرند گفته می شود	BESORESH	بِسُرش
بگیر، بستان	BESOUN	بِسُون
فرستادن ، روانه کردن	BESI	بِسِی
فرستادم ، روانه اش کردم	BESISH KERDOM	بِسِیشْ کِرْدَم
هم بزن ، عمل شیرین کردن چای یا مایعات دیگر بوسیله قاشق ، بهم زدن چیزی یا موضوعی رانیز می گویند و خراب کردن روابط افراد هم معنا میدهد	BESHOKHN	بِشُخْن
همش بزن ، عمل شیرین کردن چای یا مایعات دیگر بوسیله قاشق ، خرابش بکن	BESHOKHN	بِشُخْنِش

بشوی	BESHOR	بِشُور
بنشین	BESHI	بِشِی
بشنو	BESHNOF	بِشْنُف
بشنود	BESHNOFEH	بِشْنُفِه
به عمل فشردن (چلانیدن) و خارج کردن آب از پارچه یالباس اطلاق می شود	BESHPARESH	بِشپارش
بنشین و بخور	BESHI BEKHAH	بِشِی بَخِه
بلع ، فروبده	BEGHELISKAN	بِقِلِیسْکَن
بگن ، بُکُ هم تلفظ می شود	BEKO	بِکُ
سرفه کن	BEKOFN	بِکُفَن
بکوب	BEKOU	بِکُو
بکوبش	BEKOWESH	بِکُووِش
بکار ، کِشت کن	BEKAL	بِکَال
زمین قابل کشت	BEKALOM	بِکَالَم
بگیر	BEGER	بِگِر
مرا بگیرند	BEGHERENOM	بِگِرْنَم
روشنش کن (آتش یا چراغ)	BEGHERNESH	بِگِرْ نِش
چراغ را روشن کنم ، آتش را روشن کنم	BEGHERNOM	بِگِرْ نَم
بگیر نگیر، گاهی خوب گاهی بد ، معمولاً در معاملات و شغل های بازاری کاربرد دارد	BEGHER NAGHER	بِگِرْ نِگِر
گریه کند	BEGIRVEH	بِگِیْرُوِه
گریه کنید	BEGHIRVIN	بِگِیْروِیْن
آشنا به نظر آمدن	BELA ASHNA	بِلَ اَشْنا
به نظرم آشنا می آیی ، مضمون انگار قبلاً تورادیده ام را می رساند	BELA ASHNA EIZANI	بِلَ اَشْنا یِزَنی
قایقی است باریک و دراز	BELAM ASHOWRI	بِلَم اَشْوَری
قایقی است کوچک که درون لنج قرار دارد و اگر اتفاقی افتاد یا وسیله ای از لنج درون آب پرت شد توسط این قایق آن را میاورند	BELAM MOSHVAH	بِلَم مُشْوَِه
بخور، بپیچ ، فراری اش بده (دنبالش کن)	BELOFN	بِلُفَن

بخورش، بیپیش، فراری اش بده (دنبالش کن)	BELOFNESH	بَلْفَنِش
بگذار بگویم، اجازه بده بگویم، بَهْل بَگَم هم می گویند	BEL BEGHOM	بَلْ بَگَم
بگذار بگوید، اجازه بده بگوید، بَهْل بَگِه هم می گویند	BEL BEGHEH	بَلْ بَگِه
تعجب برانگیز، عجیب، بلاجوی نیز می گویند	BELAJABI	بَلَا جَبی
آب نبات	BELISOM	بَلِیسُم
سوسو زدن، درخشیدن ازدور مانند چراغ اتومبیل	BELIK BELIK	بَلِیکْ بَلِیکْ
مک بز	BEMEGHN	بِمِغْن
مک زدن جوریکه ته آن درآید	BEMEGHNESH	بِمِغْنِشْ
ادرار کن، مادرانی که بچه کوچک دارند شبها قبل از خواب این توصیه را به کودکانشان می کردند	BEMIZ	بِمِیز
دانه روغنی که از مغز آن استفاده می شود (مثل بادام)، آبادانی ها و عربها باسورک می گویند	BENAK	بَنَکْ
ابزاری بافته شده از طناب که برای حمل گندم و جو درو شده از مزرعه به خرمنزار (جخون زار) استفاده می شد.	BENAH	بَنَه
بگذارم	BENOM	بَنَم
بگذارش، بذارش، بذار	BENESH	بَنِش
بگذارند، قرار دهند	BENEN	بَنِنْ
بگذار، بذار	BENEH	بَنِه
بگذار و بلند کن، به معنای تیمار کردن و انجام کار شخصی که مثلاً معلولیتی دارد یا پیر و از کار افتاده است	BENEH VARDAR	بَنِه وَرْدَار
مخالف، کج، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	BEND	بِنْد
آغاز کرد، شروع کرد	BENA KERD	بِنَا کَرْد
اگر در مقابل آفتاب قرارش دهی، راه می رود، به طنز در مورد خط زشت و ناخوانا گفته می شود، بدخط بودن	.	بَنِش مِّنْ أَفْتَوْ رَه اِیرِیْ
مرا بگذاری، مرا قرار بدهی	BENIM	بَنِیم
تورا بگذاریم، تورا قرار دهیم	BENIMET	بَنِیمِیت
مرا بگذارید، مرا قرار بدهید	BENINOM	بَنِیْنَم
اورا بگذارید، اورا قرار بدهید	BENINESH	بَنِیْنِش
بگذارم، اجازه بده	BEHLOM	بَهْلَم
بگذارش، اجازه اش بده، به حال خودش رهاش کن	BEHLESH	بَهْلِشْ

بگذار تابرد	BEHLESH TA BERAY	بِهَلِش تا بِرِی
بگذارید تابروند	BEHLESHON TA BERAN	بِهَلِشون تا بِرَن
به ما اجازه بده ، مارابه حال خودمان بگذار	BEHLEMON	بِهَلِمون
بگذار تا بروم	BEHL TA BERAM	بِهَل تا بِرَم
بگذار تا روشن شود ، بگذار تا آتش شعله ور شود	BEHL TA BEGHEREH	بِهَل تا بِگِرِه
بگذار تا الاغ از جو خوردن زیاد بمیرد ، درموردی که نصایح اشخاص درمورد کسیکه فعل بدی را انجام می دهد به نتیجه نمی رسد و آن شخص همچنان آن کار را انجام می دهد از این ضرب المثل استفاده می کنند یعنی بگذار تا بوسیله همان کار متنبه یا از بین برود	.	بِهَل تا مرگِ خر و جو بُو
بگذارید تا بروم	BEHLIN TA BERAM	بِهَلین تا بِرَم
به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) قدیمترها که خواندن و نوشتن را نمیدانستند آن چیزی که می شنیدند تلفظ می کردند بنده خودم شاهد نیت کردن نماز چندپیرزن و پیرمرد بوده ام که بجای صلی فرضاً (نماز فریضه) بجای می آورم می گفتند صلی فرزند ...	BE ABOLFARZ	به اَبولْفَرز
به دل خوش ، به شادی ، دراصل دعایی است	BEH DELKHASHI	به دِلْخَشی
بگذار	BEHL	بِهَل
بگیر ، بیابگیر	BEYAH	بِیَه
بیایی ، کلمه تأکیدی برای آمدن یعنی حتماً بیا	BEYAY	بِیَی
بیائید ، کلمه تأکیدی برای آمدن یعنی حتماً بیائید	BEYAY	بِیَین
بشو ، وُوب هم می گویند	BEYOB	بِیَوُب
چرخش کن ، مثل گوشت یا چیزهای که در چرخ گوشت ، چرخ می شوند	BEYAE RESH	بِیَ رِش
بیا	BEYO	بِیَو
بیا اینطرف ، بِیَو ای وَر هم می گویند	BEYO EITAY	بِیَو ایتِی
بفرما میل کن ، موقع صرف غذا اگر کسی وارد شود باین اصطلاح تعارف به نشستن بر سر سفره اش می کنند	BEYO BESMELLAH	بِیَو بِسْمِ الله
بیا نگاه کن، بیو سَیل کُ هم می گویند	BEYO SAY KO	بِیَو سَی کُ

حرف پیشوندی که قبل از اسم دلاکان (کسانیکه آرایشگر و بعضاً ختنه کردن نیز انجام می دادند) بکار می رفت و نشانه احترام به آنان بود. مانند با طالب	BA	با
لنگر را بابر می گویند البته این کلمه باکش و قوس های زیادی مواجه بوده زیرا گروهی اظهار می داشتند که بابر طناب متصل به لنگر است و گروهی دیگر می گفتند خود لنگر میباشد ولی با تماس تلفنی که بایکی از ناخداهای محترم هندیجانی (ناخدا شعبانی) داشتم جای هر گونه تردید را با بیان شیوایی که داشت برطرف ساخت و بند لنگر را اُمار معرفی کرد که در حروف الف آورده شده است	BABRAH	با بُرّه
پیچید، البته قسمتی از مردم برای بیان پیچیدن از این کلمه استفاده می کنند	BA KHard	با خَرَد
باهم ، باهمدیگر	BA YAK	با یَک
در فرهنگ عامیانه مردم براین باورند که در رودخانه ، حیوانی زندگی میکند که از همه جهات شبیه به انسان است یعنی دارای سر و دو دست و دویا و همچنین زندگی خانوادگی همسر و شوهر که بچه هایی نیز برای آنها ذکر شده است به این حیوان در گویش ما بابلوئی و به عربی عبد المای (بنده یا نوکر آب) می گویند، بابلووی نیز می گویند	BABELOYI	بابَلُوئی
باتوهستم ، همراه توهستم	BATOM	باتُم
باتوهست ، منظورش توئی ، باتوکار دارد	BATONE	باتُن
همراه تو ، باتو	BAT	بات
همراه شما	BATON	باتون
کنایه از دودوست یا خواهر و برادری که تا پهلوی هم هستند در حال درگیری و دعوا و وقتی که دور از هم شدند ، دلتنگ هم می شوند	.	باتون خَشُم بی تونیگرم جا
شرکت پیمانکاری در قدیم بود که به نام مدیر آن که شخصی بنام باتیمان قلیچ بود نام برده می شد	BATIMAN	باتیمان
باخودتان هستم ، باشما هستم ، منظورم شمائید	BA KHOTONOM	باخوتونُم
رقصید	BAKHT	باخت
نان باگت ، نان شیرمال رانیز می گویند	BAKHSOM	باخسُم
رقصیدن	BAKHTAN	باختَن

دردهایی سرگردان که معمولاً دردوران کهنسالی در ناحیه زانو، کمر و مفاصل ایجاد می شود	BAD	باد
کاسه ای که در آن تلیت درست می کنند	BADEYAH	بادِ یَه
باد هوا قورت می دهد (به کسی که مدت ها بیکار است و درآمدی ندارد میگویند باد هوا قورت می دهد)	.	بادِ هوا اِیکْپَنِه
باد گرم و سوزناک ، این باد از شمال می وزد و ظهر خیلی خشک، گرم و سوزنده است	BADE BERZ	بادِ بَرز
زنی که درد زایمان بگیرد میگویند باد گِرتْشِه	BAD GERTESHEH	بادِ گِرتْشِه
از این محله بیرون می کنم ، اصطلاحی تهدیدی است که در مشاجرات مابین دو هم محله ای از آن استفاده میشود	BARET EIDOM	بارتِ ایدُم
بارید	BARES	بارِس
بارش رفت ، یعنی بچه اش سقط شد	BARESH RAH	بارِش رَه
فن ، قَلِق	BART	بارت
خانه ات نزدیک بازار است ، نزدیک بازار زندگی می کنی	BAZAR DAME POZETEH	بازار دَمِ پوُ زتِه
نوعی کارگر کشاورزی است که از هنگام کاشت تا برداشت برای صاحب اصلی زراعت کار می کند و معمولاً در پایان سال زراعی مزد خود را طبق قرارداد به گندم دریافت می کند	BAZYAR	بازیار
سبد ، واحد شمارش و فروش صید ماهی و میگو در بین صیادان ، لنج داران و قایق داران میباشد این کلمه نیز از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	BASKET	باسکِت
نام پرنده است شکاری که معمولاً مرغهای خانگی را شکار می کند	BASHAH	باشَه
بالاوهستم ، همراه او هستم	BASHOM	باشُم
همراه او ، بالو	BASH	باشُ
همراه آنها	BASHON	باشون
معمولاً به باغچه ای که چند بوته گل و یک درخت دارد باغ می گویند!!!	BAGH	باغ
از روستاهای توابع هندیجان می باشد که از سمت هندیجان جنوبی روبه قبله (غرب) و در مسیر مرقد آقِ میر رحمان واقع شده است	BAGHAL BOLANDO	باغَل بَلَندو

مجموعه خوشه های دروشده که دردست کشاورز بصورت یک دسته درمیآید	BAFAH	بافَه
باقلا	BAGHLAH	بَاقْلَه
باقلائی پوست نگرفته	BAGHLAY SEHAH	بَاقْلَیْ سَهَه
لیپه باقلا	BAGHLEH TORNIDEH	باقله تَرْنِیدَه
لبه ، کناره ، مثلاً بال قالی یعنی لبه یا کناره قالی، حاشیه چیزی مثل چادر زنان ، فرش و..	BAL	بال
پشت بام	BALAY TO	بَالِیْ تُو
به فرد متکبری که بدون رعایت حقوق دیگران وباخود برتر بینی کارش را انجام می دهد	BAL DAR AVORDEH	بال درآورده
پرواز کرد	BAL KERD	بال کِرد
بالا زورت ، کسی که از لحاظ توان از دیگری سرتر باشد	BALACHAGHET	بالا چاقِت
بالادست ، کسی که قدرت بیشتری دارد	BALA ZOR	بالا زور
پشت بام، به تک اتاقی که بالای ساختمان می ساختند نیز بالا خونه میگفتند	BALAKHONAH	بالاخونه
با من است ؟ منظور من هستم ؟ ، بامن کار دارد ؟	BAMONEH	بامْنِه
همراه من ، بامن	BAM	بامْ
با ما است ، باما کار دارد ، منظور ما هستیم ، با ایمانِه هم می گویند	BAMANEH	با مانِه
باماهستی ؟ ، باما کار داری ؟ ، منظور ما هستیم ؟ ، با ایمانی هم می گویند	BAMANI	با مانی
همراه ما	BAMON	بامون
با من هستی ؟ ، همراهم هستی ؟	BAMI	بامی
با اوست ، منظورش اوست ، با او کار دارد	BAVONEH	باوْ نِه
پرنده ، باینده هم می گویند	BAHENDAH	باهِنْدَه
پرنده اصیل (پرندگانی شبیه عقاب وشاهین) وقتی درتورصیاد گیر می افتند پروبال زیادی نمی زنند کنایه از شخصی اصیل ومتشخص میباشد که اگر مبتلا به گرفتاری یا سختی شد همه جا داد وبیداد نمی کندو به قول معروف شلوغش نمی کند وامیدش فقط به خدا ست		باهِنْدِه (باینده) اصیل مَن دُوم که اُفتا پروبال نیزنِه
بادام	BAYOM	بایْم

بخت که واگرده ، پوئیده دندون ایشکنه	.	شانس که نباشد فالوده نیز دندان می شکند = کنایه از بدشانسی و بدبختی است
برق ایزنه	BARGH EIZANEH	درخشندگی دارد ، معادل لغت بلیک بلیک
بز چال	BOZ CHAL	بز سفید پیشانی
بز شگری	BOZ SHKARI	بز سفید رنگ
بز طال	BOZ TAL	بز خاکستری رنگ
بز غدانی	BOZ ADANI	بزحنایی رنگ ، بز عطره هم می گویند
بز کمری	BOZ KEMARI	بز سیاه رنگی که کمرش سفید باشد
بز گر همی گلیه گر ایکنه	.	بزمریض همه گله رامریض می کند کنایه از وجود شخص ناسالم و فاسد خصوصاً در بین جوانان است که احتمال دارد دیگر جوانان را آلوده و فاسد کند
بز هل	BOZ HOL	بز بدون شاخ
بز که اجلش بگرده ، نون چیپون ایخره	.	بز که اجلش فرارسد نانهای چوپان گله رامیخورد کنایه از اینکه پاز گلیم خود فرو گذاشتن باعث ایجاد مشکل برایت میشود .
بزی	BOZI	از روستاهای توابع هندیجان می باشد «روستای خودم»
بو ترز می	BO TERZE MI	بوی سوختن مو
بو سک	BO SEK	بوی زفر ، بوی بد، بوی ماندگی
بوره ایده	BORAH EIDEH	صدای گوساله (اگر بخواهند شخصی را مسخره کنند به صدای کلفت داشتن از این اصطلاح استفاده می شود مثلاً می گویند مثل گاه بوره ایدا)
بوطاهری	BOOTAHERI	از روستاهای توابع هندیجان می باشد که بعد از هندیجان جنوبی درمسیر دیلم است البته پاسگاه آن معروف است و در جوار پاسگاه چند خانوار نیز ساکن میباشند
بوم	BOM	نوعی لنج که سینه و تفر (جلو و عقب) آن تیز است
بونت چنه	BONAT CHENEH	بهانه ات چیست ؟، برای چه چیز بهانه گیری می کنی؟
بویه	BOYAH	چراغ دریایی
بوی	BOUY	بروزن موی یعنی ای وای ، معادل تلفظ «اِ وَا» در تهران!!!
به ای ذات خدا	BEH EI ZATE KHODA	قسمی است که با اشاره به نان ادا می شود
بی	BI	بود
بی اوتیه	BI O TEYAH	بی چشم ورو

بی پدر می گوید پدر پدر، پدر دارهم می گوید پدر پدر، کنایه از اینکه همه درد و غم دارند و کسی بدون غم وجود ندارد	.	بی بُو ایگه بُو بُو، بُو دارم ایگه بُو بُو
لات وولگرد	BI PA	بی پا
بی ارزش، بی جَنَم، نوعی توهین و فحش است به کسی که ارزش ندارد، یا غیرت فامیل و نزدیکان خود را ندارد و به فامیل و اطرافیان کم توجه است اطلاق می شود	BI SEFAT	بی صِفَت
بی مزه	BI TOM	بی طُوم
دعای خیری است که معمولاً هنگام بدرقه مسافر می گویند یعنی انشاء الله به صحت و سلامت و بدون بلا و گرفتاری به مسافرت بروی و برگردی	BI GHEZA BELA	بی قِضا بلا
بی اندازه، از حد گذشتن خارج از حد مجاز، به انسان ژولیده و لالایی و بی عرضه نیز می گویند	BIVERRAH	بی وِرّه
نوعی فحش محترمانه است ولی معنای سنگینی دارد یعنی طرف مقابل را فاقد هر گونه شئونات انسانی و شخصیتی تلقی می کند	BI HAMAH CHI	بی هَمّه چی
نوعی شیرینی نعنائی که بصورت قرص در بسته بندی هایی خاص در مغازه ها فروخته می شد (البته الآن هم موجود است که بصورت رنگارنگ و بزرگتر در بسته بندی های جدید، بیشتر در ته لنجی ها و مغازه های دیلم و گناوه موجود است و طعم و مزه آن باعث خنکی فضای دهان می شود در ضمن این کلمه مارک نوعی شیرینی قدیمی نیز می باشد)	BIPERMAH	بیپرْمه
بود	BID	بید
بودند	BIDEN	بیدن
مجبور شدن کرد، راهی برایش نگذاشت	BIRAHSH Kerd	بیرَهش کرد
چوب زیرین و محکم لنج، اولین چوبی که برای ساخت لنج بکار برده می شود این چوب بسیار محکم، یکپارچه و باتوجه به طول لنج، دراز می باشد ولی این درازی باید به گونه ای باشد که بتوان لنج را به سه قسمت مساوی (سینه، میان و تفر) تقسیم نمود و دراصل این چوب حکم شاسی لنج را دارد.	BIS	بیس

بیعاری را با پوست خورده است ، در نهایت تنبلی و بیعاری ادا می شود ، حیایه بی پوس خَرده نیز می گویند که کنایه از نهایت بی شرمی و بی حیایی کسی است	.	بیعَوریه بی پوس خَرده
تیر آهن	BIM	بیم
بیا نگذار، بیا مانع شو (یک تصمیم شخصی و تکی)	BEYO NAHLEH	بیونَهله
بیا نذاریم ، بیا مانع شویم (یک تصمیم دستجمعی)	BEYO NAHLIM	بیونَهلیم
بیائید نذاریم ، بیائید مانع شویم (یک تصمیم دستجمعی)	NAHLIM BEYOYIN	بیوین نَهلیم
بیائید نذارید ، بیائید مانع شوید (یک تصمیم دستجمعی)	NAHLIN BEYOYIN	بیوین نَهلین
وصله پینه کردن	PATA PAROU	پَت پرو
خالی، برهنه (سرپتی = سربدون روسری و برهنه)	PATI	پَتی
مگس	PAKSHAH	پَخشه
مگس کش پلاستیکی ، به حشره کش های مثلاً پیف پاف و.... نیز گفته می شود	PAKSHAHKOSH	پَخشه کُش
بی عرضه ، خونسردی تفاوت	PAKHMAH	پَخمه
به خاک یاسدی که در زمان آبیاری زمینهای کشاورزی جهت تغییر مسیر آب درجوی می ریزند (ایجاد می کنند) پدم گفته می شود	PADOM	پَد م
ترس ، جا خوردن ، زهره ، پَرگم ره یعنی ترسیدم ، پَرک هم تلفظ میشود	PARAK	پَرک
ترسید، جا خورد	PARAKESH RAH	پَرکش ره
شاخ و برگ	PARO PISH	پَر پیش
گوشه روسری زنان پیر	PARE MAYNA	پَر مینا
گوشه ، لبه ، پَرشال یعنی گوشه شال ، لبه شال	PAR	پَر
پروانه	PAR PAROK	پَر پَروک
پروانه ها	PAR PAROKAL	پَر پَروکَل
آردی که به خمیر می زنند تابه دست نچسبد	PARSOM	پَر سُم
پرچین ، خاربالای دیوار	PARZ	پَرز
روفو کردن ، وصله ، به سامان کردن یک موضوع مسئله دار را گویند. سه گیری (سرپوش برخطا) نیز معنا می دهد	PARRO	پَرُو
برآشفته ، برگ افشانده ، به آدم آشفته و پریشان هم می گویند	PAROW SHANIDAH	پَر آشنیده

پَرپین	PARPIN	پرپین، نوعی سبزی خوردنی، بعضی شهرستانها خُرفه می گویند
پَرَوَند	PARVAND	کمربندی که کشاورز جهت هرس یاچیدن خارک و خرما ، دور کمر خود و دور تادورنخل می بندد و بالای آن می رود
پَرِیگ	PARIG	پریروز
پَرِیگ پَسین	PARIG PASIN	پریروز عصر
پَسَری	PASSARI	به روز بعد از پس فردا می گویند پَسَری در مواردی هم پَسَرین تلفظ می شود
پَسِ پَس	PASE PAS	عقب عقب ، پساپس هم می گویند
پَسِ سَروی	PAS SEROEI	حیات خلوت ، حیات پشت
پَسِ تاسَه	PASTASAH	احساس خفگی در اثر گریه زیاد
پَسِ صُبا	PAS SOBA	پس فردا
پَسِ کال	PASKAL	محصولی که بعد از وقت طبیعی و معمول کاشت ، کاشته می شود مقابل معنی پیش کال که قبل از وقت طبیعی و معمول کاشت ، اقدام به کاشتن محصولات خود می کنند
پَسَکَنگی	PASKANGI	کوچه بن بست ، به جای خلوت و بدون تردد نیز معنا میدهد
پَسَی پا	PASAY PA	پاشنه پا
پَسِ ازبال	PASAZBAL	بعد از آن ، پشت سر کسی حرف زدن
پَسین	PASIN	عصر
پَسین تَنگ	PASIN TANG	نزدیک غروب
پَشْتیر	PASHTIR	از اوزان قدیم ، معادل هشت کیلو گرم
پَشَمو لو	PASHMOLO	پشمالو ، پُرمو
پَلُ پوس	PALO POS	گوشت و پوست ، گوشت نامرغوب به آدم لاغر هم می گویند یَه کم پَلُ پوسیه
پَلُ	PAL	موهای گیس شده ، موهای بافته شده در دوطرف یا پشت سر بانوان
پَلوار	PALVAR	پروار ، چاق ، پر گوشت
پَمَبَه	PAMBAH	پنبه
پَمَبَی	PAMBAEI	پنبه ای ، جنس پنبه ، ساخته شده از پنبه
پَمپ	PAMP	پُمپ دستی ، تلمبه هوا

عزادار، سیاه پوش ، پای بند به پوشیدن لباس مشکی تایکسال که زنان و دختران و بستگان نزدیک خانواده متوفی به تن می کنند	PAND	پَند
ورم	PANDOW	پَندَو
پنجشنبه ها ، روزهای پنجشنبه	PANSHAMBEDAL	پَنشَمبَدَل
خوشه ، خوشه بزرگ درخت خرما	PANG	پَنگ
گیج ، سردرگم	PAHOU	پَهو
پرهیز	PAHRIZ	پَهَریز
پهلو	PAHLI	پَهلی
پهلو به پهلو	PAHLI VA PAHLI	پَهلی وَ پَهلی
پهلویم ، قسمت های طرفین بدن که معمولاً هنگام ناراحتی کلیه ، درد میکند این توضیحات بخاطر این است که پهلویم به معنای در کنارم نیست و در گویش ما برای رساندن آن معنی از کلمه تَیم (کنارم) تَیت (کنارت) تَیش (کنارش) استفاده می شود ، پَهلیت یعنی پهلویت ، پَهلیش یعنی پهلویش	PAHLIM	پَهَلیم
پهنایش (عرضش) را به اندازه درازیش (طولش) کرد ، کنایه از کتک کاری شدید است	.	پَهناشَه قَدِه دِرازاش کَرَد
پس چرا، البته این لغت سریع تلفظ میشود و پشتو شنیده میشود	PAH ESHTO	پَه اِشَتَو
پس به خواب مرگ رفته ای؟ با کنایه به کسی که خوابش سنگین است و با سرو صدا و فریادهای زیاد در اطرافش ، بیدار نمی شود گفته میشود	.	پَه خَو مرگِه ؟
زمانی که در ضمن راه رفتن به هر علتی پاها را بیش از حد معمول باز کنند می گویند چه پهن پهنک رَو ایری	PAHN PAHNAK	پَهَن پَهَنک
به آب کم عمق میگویند	PAY	پَی
پای برهنه	PAY PATI	پَی پَتی
این کلمه را اگر بخواهیم به فارسی برگردانیم می شود «دنبال باقی» که اصطلاحی بی معنی است اما در زبان ما بیان این جمله تقریباً نزدیک به این مضمون است که : ما با انجام دادن این عمل دیگر به هیچ کاری نمی رسیم مثلاً آگه سعیده بامون ببریم ، پَی بَو قیم یعنی اگر سعید (که اینجا شخصی غیر معتبر است) را همراه خود ببریم دیگر هیچ کاری رانمی توانیم انجام دهیم	PAY BOWGHI	پَی بَو قی

به دنبال گله	PAY GELAH	پَی گِلَه
سر دل ، روی شکم ، مزاحم ، سر بار	PAYLAK	پَیَلک
دنبال، پشت سر ، پُیسَر هم می گویند	PAYSAR	پَیسَر
ژولیده	POKHOLO	پُخو لُو
بخاری ، البته از این کلمه در قدیم استفاده می شد	POKHORI	پُخو رِی
تورابر علیه و ضد کسی تحریک کرده اند ، در گوشت خوانده اند ، تحریک کرده اند	PORET KERDENEH	پُرت کِر دِنِه
لبریز، خیلی پر	PORTAPOR	پُرتا پُر
سؤال ، پرسش (پُرس فلانی را بکن = از حالش سؤال کن)	PORS	پُرس
از قاطر پرسیدن پدرت کیست ؟ گفت مادرم اسب است ، به کسانی که سعی دارند ویژگیهای خوب خود را آشکار و ویژگیهای بد خود را بپوشانند اطلاق میشود	.	پُرسِ قاطر کِر دِنِ بُوْت کیه ، گفت دَیم اسبِه
از دیوانه می پرسى که چندم ماه است ؟ کنایه از نظر خواهی از نادان و داشتن مشاور ناآگاه (به شرایط) میباشد	.	پُرسِ کَلو ای کُنِی چَنْدُم مایِه؟
پرسید	PORSES	پُرسِیس
نمایان شدن قارچ از زیر زمین	POROK	پُروک
گل بازی ، پر یاپوچ	POR YA PIK	پُریا پیک
خفه شو ، کوفت و زهرمار نیز معنا می دهد	PORIKMON	پُریکْمون
عاقبت، پیامد ، پَسارا هم می گویند	POSARA	پُسارَا
نگهدار، پشت و پناه ، کسی که به سفر برود می گویند خدا پَسِیارت بُو ، پَسِیارت و تَسِیارت هم میگویند	POSYAR	پُسیار
پشت قبالة ، مهریه	POSH GHOVALAH	پُش قُوالَه
پشتی ، متکا	POSHTION	پُشْتِیون
پیشانی	POSHTIK	پُشْتیک
پیشانی بند ، تارک	POSHTIK BAND	پُشْتیک بَند
پشت خورکور را ندیده است (خوری که از جنوب وارد شهر می شود و تاحوالی دانشگاه آزاد ماهشهر) در امتداد فاز ۶ ادامه دارد و آنجا به پایان میرسد به همین علت خورکور نام گرفته که در بین عموم مردم خورکورون تلفظ میشود) کنایه از کسی است که تاکنون به هیچ مسافرتی نرفته و پایش را از شهر بیرون نگذاشته است	.	پُشتِ خور کورَم (خور کورَم) نَیْدِه

گرم و نفس گیر، اوج شرجی و گرما	POGHOLMAH	پُغْلَمَه
قفل اسب ، زنجیر، دست بند مجرم، غل و زنجیر	POGHOW	پُغَو
ورم ، آماس	POF	پُف
شش ، همراه با جگر در قصابی ها فروخته می شود.	POFI	پُفی
پل صراط ، همانطور که در جایی دیگر اشاره کردم باتوجه به اینکه قدیمی ها عمدتاً سواد نداشتند از شنیده ها ی خود، کلمات را ادا می کردند لذا پل صراط را به اشتباه پل سلات می گفتند	POLE SELAT	پُلِ سِلَات
آبکش کردن	POLONIDAN	پُلُو نیدن
شلوار ، پاترون هم می گویند	PONTERON	پُنْتِرُون
دیگ بزرگ ، پاتیل	POTIL	پَو تیل
هجمه ، گارد حمله گرفتن و مترصد یک فرصت مناسب	PORES	پُورِس
بینی	POZ	پُوز
دماغه ، جلو	POZAH	پُوزَه
دلخور، روی ترش کرده (اشاره به شخصی)	POZESH MOK	پُوزَشْ مَكْ
ماسک	POZBAND	پُوز بَند
به کسی که بینی اش روبه بالا است بنحوی که درون سوراخهای بینی اش پیدا باشد پوزفر می گویند	POZ FER	پُوز فِرْ
دلخور بودن - اخم بودن	POZ MOK	پُوز مَكْ
جا سنگی در تیرکمون ، قطعه ای چرمی است که به لاستیک های تیرکمون وصل میشود و سنگ رادر آن می گذارند	POSAK	پُوسَكْ
پنهان کردن ، قایم کردن	POSHANIDAN	پُوشَنیدن
ترکید ، انفجار، منفجر شد، به ترقه ، بمب و حتی ترکیدن بادکنک نیز اطلاق می شود	POKES	پُوکِس
صدای نامیزان موتور سکلیت ، معادل ریپ زدن در خودرو	PET PET EIKEH	پِت پِت اِیکَه
هنوز خوب نشده ، به بیماری که هنوز در بستر بیماری است و نیاز به درمان دارد	PET NAGERTEH	پِت نَگِرْتَه
ولگرد	PETYARAH	پِتیارَه
هرس کردن درخت ، وجین کردن زمین اطلاق می شود	PEKHTAR	پَخْتار
پریشب	PERANDOSH	پِر نَدُوش
گم شدن ، دربدر شدن	PERAH	پِرَه

چراغ تلمبه ای، نوعی اجاق نفتی آشپزخانه، فریمز نیز میگویند	PERAYMOZ	پرَیمز
بار، مرتبه، دفعه، نوبت	PER	پر
بال بال زدن، هنگام جان دادن مرغ در اثر بریدن سرش این کلمه استفاده میشود	PERPER	پر پر
پشه	PERTAK	پر تَک
پرتاب	PERGH	پر غ
پرتابی	PERGHI	پر غی
پراند، از زبانش در رفت	PERNID	پر نید
پرتابش کن، پرغش کن هم می گویند	PERTESH KO	پر تَش کُ
قطعه قطعه، تیکه تیکه	PERZAL PERZAL	پر زال پر زال
دو سال گذشته	PERYAR	پر یار
پسته	PESAH	پسَه
پستانک	PESONAK	پسُونک
ترشح قطرات آب، ترشح مایعاتی مانند آب، روغن داغ و ... آبی که از تکان دادن یک چیز تر به کسی یا جایی پاشیده شود.	PESHENGHAH	پَشِنگَه
پخش	PESHK	پَشک
متفرق	PESHK O PERAH	پَشکِ پَرَه
حکایتی است شبیه به داستان موسی و شبان، جوانی چوپان روبه قبله ایستاده و این عبارت را می خواند، شخصی متوجه میشود و به او میگوید چه میکنی؟ جوان چوپان گفت نماز میخوانم، آن شخص گفت اشتباه میخوانی و قصد داشت حمد و سوره و کلاً نماز را یادش بدهد در نهایت جوان چوپان گفت راستش را بخواهی من که نمیتوانم این همه کلمه را یاد بگیرم و بخوانم تازه اگر یاد بگیرم و بخوانم تمام گله ام در صحرا پخش میشوند، شمابه من کاری نداشته باش من با خدای خودم کنار می آیم		پَشکِلِ پَوَری مالِ اِمَسُو لی ، چومَه بده گِلَم رَهَت
کاسه نمد، همان پکینگ است که از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است، در اصطلاحات لنج نوعی طناب به هم بافته شده است که دور شافت می پیچند تا آب وارد لنج نشود	PEKEN	پَکِن
پلاستیک	PLOSTIK	پَلَو سَتیک
کثیف	PELESHT	پِلِشت
گاونر	PEL	پِل

از اصطلاحات کشاورزی ، نشانه ای که با گِل زمین (کمی از سطح زمین بالاتر) درست میکنند و بعنوان شاخص استفاده می کنند (همانند تَمبُور)	PELKAH	پَلْکَه
گیره سر	PELKAYTAH	پَلْکَیْتَه
فلس ماهی	PELKE MOHI	پَلْکِ مَوْهَی
پيله و سَمج	PELACH	پِلَچ
لول خوردن ، مثلاً می گویند مِثَ کِرم مِینِ هم پِلَقُ ایخرن = مثل کرم درهم می لولند	PELGH	پِلَقُ
پلیت کلمه ای است که از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است و به معنای ورق آهنی میباشد	PELAYTI	پَلِیْتِی
به معنای ریش ریش کردن و تکه تکه کردن	PELISH PELISH	پِلِیش پِلِیش
غذایی شامل آرد و شیرمانند فرنی ، پِلِیْلُو نیز می گویند	PELILAH	پِلِیْلَه
پناه ، پنهان ، پناه گرفتن و جای امن هم معنی می دهد	PENAH	پَنَه
چنگ	PENJ	پَنج
چنگ زدن ، زخمی کردن بواسطه چنگ زدن به صورت	PENJ OKHERENJ	پَنج و خِرِنج
پنالتی ، ضربه ای در فاصله ۱۲ متری دروازه در فوتبال	PENARTI	پَنارْ تی
چنگ	PENG	پَنگ
چنگ زدن شدید	PENGE RENG	پَنگ رَنگ
پیه (چربی گوشت) رادادی دست گربه ؟ یعنی چیز باارزشی رادراختیار کسی گذاشتی که اصلاً لایق آن نیست.	.	پَهَه، دَوْدِی دَسْ گُلُو
پیه ، چربی موجود در گوشت حیوان	PEH	پَه
پرید	PEHRES	پَهْرِس
پیچید	PITES	پِیْتِس
بیچان	PITESH BEDEH	پِیْتِش بَدَه
تشنج	PIRONI	پِیْرُونِی
بچه هوو	PIZA	پِیزا
برگ درخت نخل ، صُخف نیز می گویند	PISH	پِیْش
سه شب پیش	PISH PERANDOSH	پِیْش پَرَنْدوْش
بلند شدن بر روی انگشتان پا که خود را بلندقد نشان دهد	PABOLANDAKI	پا بُلَنْد کی

جاهایی در زمین کشاورزی که نیاز است با پا به بیل فشار آورد تا بیشتر در زمین فرو رود را پابیل کردن میگویند	PA BIL	پا بیل
از ادعای خود (موردیکه در حال پیگیری آن بود) عقب نشینی کرد	PA PAS KASHID	پا پس کشید
مردد بودن ، آهسته راه رفتن بعد از بیماری	PA PA Kerdan	پا پا کردن
پا قدم عروسم ، شغال برده خروسم ، کنایه از بدیمنی شخصی البته در باورهای عامیانه و گرنه پا قدم شخص ارتباطی به خسارت و زیان دیدن ندارد	.	پا قدم عروسم ، توره برده خروسم
ابزاری چوبی مورد استفاده هنگام درو و انتقال بافه های گندم به خرمنزار (جخون زار) که زیر چوبهای اطراف بنه میگذاشتند.	PABANAH	پابنه
بچه کوچک را جهت ادرار کردن از پشت ران بلند کرده (بر روی دو کف دست می نشاند) و بر بالای سنگ توالی می گیرند تا بچه کارش را بکنده این عمل پاکشیدن می گویند	PA BEKASHESH	پاکشیش
پابرهنه	PAPATI	پاپتی
عقب کشیدن، مردد بودن ، دست کشیدن از کاری که در حال انجام آن بوده	PAPASAK	پاپسک
خودت کارهای خودت را انجام بده و منت کسی را بردوش نکش	.	پات پکش منت نکش
پایت را بردار ، یعنی تندتر بیا ، گامت را تندتر بردار	PATA VARDA	پات وردا
سال گذشته	PAR	پار
زراعت آبی	PARYO	پاریو
بزنر	PAZAN	پازن
از اصطلاحات کشاورزی ، چوبی که زیر تیغه خیش قرار دارد	PASAHL	پاسهل
کلاغ ، البته بعضی از نقاط منظورشان از پاشلک ، کلاغ است	PASHALAK	پاشلک
پایش بر روی پوست خیار است (مثل پوست موز اگر زیر پا قرار گیرد باعث لیز و سر خوردن شخص می شود) کنایه از موقعیت سست و در حال تغییر شخصی است که دارای مسئولیت و یا ریاست جایی را دارد	.	پاش ری پوس خیاره
پایش مثل سیخ یا (میله) تنور است ، به کسی که از لحاظ جثه و هیکل لاغروضعیف است گفته می شود	.	پاش می سیخه (میری) تنیره
جوراب	PAKASH	پاکش

پاکت ، پاکت نامه ، به کیسه های کاغذی که در قدیم ، بجای پلاستیک های فعلی در آن میوه ، آجیل و... می گذاشتند نیز پاکت می گفتند	PAKAYT	پاکت
کوه پایه ، پاچه کوه نیز می گویند	PA KOH	پاکه
سوراخهای داخل چاه	PAGELAH	پاگله
پا منبری، که معمولاً به شخص یا اشخاص معینی که قبل از به منبر رفتن واعظ، آنها مدیحه سرایی میکردند یا به عبارتی مجلس را آماده میکردند تا واعظ روضه اش را شروع کند، گفته میشود	PAMAMBARI	پامامبری
رکاب دو چرخه	PAYEDON	پایدون
پُتک	POK	پوک
دیگی که برای من نجوشد اگر سرسگ هم در آن باشد به حال من فرقی ندارد یعنی من که در این کار هیچ سهمی ندارم ، نتیجه اش نیز برایم مهم نیست	.	پوتیلی که سی مو نجوشه ایخم سرسگ منیش بو
پرید ، گارد حمله گرفتن نیز معنا می دهد	PORES	پورس
سرپکش ، مایعات را سرکشیدن	POZESH KON	پوزش کن
سرکشید ، نوشیدن مایعات	POZESH KE	پوزش ک
از روستاهای توابع هندیجان می باشد که از سمت هندیجان شمالی روبه قبله (غرب) بطرفش می روند	POZESFID	پوزاسفید
رختخواب ، پوشاک برای خواب	POSHEN	پوشین
رختخوابهایتان ، پوشاک های خوابتان	POSHENALETON	پوشینلتون
رختخوابهایشان ، پوشاک های خوابشان	POSHENALESHON	پوشینلشون
رختخوابهایمان ، پوشاک های خوابمان	POSHENALEMON	پوشینلمون
منفجر کرد، ترکاند	POKANID	پوکنید
پالوده، فالوده	POLIDAH	پو لیده
کلمه ای که تعجب را می رساند ، په هم می گویند	PI YAH	پی یه
پیچ ، از این کلمه کمتر استفاده می شود	PIT	پیت
وصله وپینه زدن به پارچه ، رفو کردن	PITAPARO	پیت پرو
بازی محلی ، هفت سنگ هم می گویند	PITO	پیتو
گردآب	PITENOW	پیتنو
پیچید	PICHES	پیچس

پونه ، بعضی نقاط پیدنک نیز می گویند	PIDEN	پیدَن
امام زاده یاسیدی که گنبدوبارگاه داشته باشد	PIR	پیر
مصغر پیراهن است ، پیرهن هم تلفظ میشود	PIRAN	پیرَن
پوسیده	PISANIDAH	پیسَنیدَه
سیاه و سفید	PISAH	پیسَه
پوسیده شده	PISESEH	پیسِسِه
پوسید	PISES	پیسِس
زیرپازدن ، پا بین پای کسی گذاشتن	PISPA	پیسْپا
بشقاب	PISHGHAB	پیشْقاب
سه روز پیش	PISH PARIG	پیش پَرِیگ
سه شب پیش	PISH PERANDOSH	پیش پَرِ نْدُوش
سه سال گذشته	PISH PERYAR	پیش پَرِ یار
زیرشکم	PISHKONORON	پیش کُنْورون
محصولی که اول شروع فصل کاشت ، کاشته می شود	PISH KAL	پیش کال
بیچ گوشتی	PISH GOSHTI	پیش گوشتی
پوچ ، توخالی	PIK	پیک
پول	PIL	پیل
پول راروی سنگ بگذاری ، سنگ را آب میکند ، کنایه از حل مشکلات بوسیله پول است	.	پیلَ بنی ری سنگ ، سنگِ اوْ ایکنِه
پول دوست	PILAKI	پیلکی
پول جارو می کند ، وضعش (مالی) خیلی خوب است ، پول جمع می کند	PIL EIROFEH	پیلْ ایروفِه
پول روی پول میاد مگس روی چشم درد کنایه از اینکه آدم فقیر دردسرهایی بیشتری دارد و مرتب درگیر مشکل تازه ای است ، مال ری مال ایای نیز میگویند	.	پیل ری پیل ایایْ پخشَه ری تِیه یْ درد
پین ، به فلزات یا اشیاء میله ماندی که برای ربط دوچیز استفاده می شود ، گفته میشود مثل : پیم بند ساعت	PIM	پیم
انگشت - پنجه	PINJAH	پینْجَه
ازاوزان قدیم ، معادل یک کیلوگرم	PINAR	پَینار
انگولک ، دستکاری در چیزی که اطلاعی از آن ندارد	PINJALI	پینْجلی

نانی محلی ، نوعی نان ضخیم تنوری	TABDON	تَبْدُون
(گُل به روی خواننده عزیز و با عرض پوزش) ، مدفوع کرده ، با کنایه به بچه ای که در شلوار خودش کثیفی کرده این اصطلاح گفته می شود	TAPAH NEHADEH	تَپَه نِهَادِه
قایم شدم	TAPESOM	تَپِسَم
قایم شدن	TAPESEN	تَپِسِن
قایم شد	TAPES	تَپِس
قایم شدی ؟ پنهان شدی؟	TAPESI	تَپِسی
آرام و قرار گرفت و نشست ، جاخوش کرد و نشست ، معمولاً در مواقعی که بخواهند کسی را سفارش به آرام نشستن و عدم دخالت در مسئله ای بکنند از این اصطلاح استفاده می کنند مثلاً می گویند تَپِش کن بشین	TAPESH KERDO NESHES	تَپِش کِرْد نِشِس
به موی کثیف و ژولیده که شانه درونش نرود (شانه نشده) گفته میشود	TAP	تَپ
قایم باشک	TAP TAPEKAN	تَپ تَپِکَان
بختک ، معمولاً موقعی که انسان روی کمر خوابیده احتمال دارد حالت خفگی و احساس اینکه کسی روی سینه اش نشسته بهش دست دهد به این حالت می گویند تَپ تپو گِر تَشِه	TAP TAPO	تَپ تَپُو
تپاندن ، به زور پُر کردن و جادادن	TAPNIDAN	تَپَنِیدَن
کسیکه لکنت زبان دارد	TATELAS	تَتَلَس
صاف ، هموار ، مسطح ، البته به تخت خواب هم تخت می گویند	TAKHT	تَخْت
گهواره چوبی ، این نوع گهواره دستشویی هم دارد	TAKHTAH	تَخْتَه
تقصیر ، این کلمه هم مشمول کلماتی است که در اثر نداشتن سواد اینگونه تلفظ میکردند	TAKHSIR	تَخْسِیر
از پشت سر افتادن ، قسمتی از مردم از این کلمه استفاده میکنند	TRAH PESANDAR	تَرَه پَسَنَدَر
توانست ، در بعضی نقاط حرف اضافه ک را نیز اضافه می کنند (تَرِسْکُ)	TARES	تَرِس
توانستم	TARESOM	تَرِسَم
توانستی؟	TARESI?	تَرِسی؟
ترسیدم	TARSESOM	تَرَسِم
ترسیدی؟	TARSESI	تَرَسِسی

ترسیدیم	TARSESIM	تَرَسِسیم
به آدم بلند و باریک گفته می شود	TARKAHEI	تَرْکَه ای
چوب بست های افقی که روی هر گایم قرار می گیرد (از اصطلاحات لنج میباشد)	TARRAZAH	تَرّازَه
ترسید	TARSES	تَرَسِسْ
تسبیح	TAZBAH	تَزْبَه
آتش را روشن کن	TASHA GAL KON	تَشّ گَلْ کُنْ
آتش، عصبانی مزاج، به شرور و شارلاتان نیز (در مواقعی) اطلاق میشود	TASHAKI	تَشْکی
آتش ها را خاموش کن، اختلافات را به پایان برسان، مشکل را حل کن	TASHALA KOR KON	تَشَلْ کور کُنْ
آتش و دود، گر دید هم می گویند که البته در معنی این اصطلاح آتش حذف می شود و معنای مه و دود می دهد و کنایه از عدم دید و روشنایی است	TESHO DID	تَشْ دید
رعد و برق	TASHE BARGH	تَشْ برق
دامن زدن به معرکه و دعوا	TASHE PISH	تَشْ پیش
کنایه از گرانی اجناس در بازار	TASHE SORKH	تَشْ سُرخ
آتش را ندیدم، اما دودت کورم کرد. درباره افرادی که هیچ سودی به دیگران نمی رسانند و فقط باعث آزار واذیت و زیان دیگران می باشند. مترادف با این موضوع «مرا به خیر تو امید نیست شمرسان»	.	تَشِتْ نَیدَم اما دیدتْ کورم کرد
باد بسیار گرم، باد سوزانی که در تابستان می وزد	TASH BAD	تَشْ باد
کنایه از عطش و گرمایی بودن شخص میباشد	.	تَشْ مِین مازْشِه
به هدایایی که عروس، (به رسم یادبود) متقابلاً به کسانی که برایش هدیه آورده اند می دهد نظیر جوراب زنانه و مردانه، دستمال و نقل و شربینی تشریف میگویند، به اتمام میهمانی که از طرف میهمان اعلام میشود که قصد دارد برود البته فقط کلمه تشریف بصورت مجزا گفته میشود یعنی میزبان میگوید «تشریف» میهمان هم میگوید با اجازه شما و...	TASHRIF	تَشْرِیف
آماده کردن تنور برای پخت نان	TASH TANIR	تَش تنیر
آماده کردن تابه برای پخت نان	TASH TAVAH	تَش تاوّه

گواهینامه	TASDIGH	تَصْدِیقْ
محل نگهداری نمک ، تاپوی کوچک	TAKOLAK	تَكْلَاکْ
سیلوی خانگی کوتاه ، سیلوهای کوتاهی که از قسمت بالای آن مواد خوراکی مانند آرد و نمک و... را خارج میکنند و این سیلو مخصوص آرد و نمک است و گندم وجود آن نگهداری نمیشود، تاپو	TAKOL	تَكْلْ
تاپوی بزرگ پرشد ، تاپوی کوچک پر نشد ، وقتی برسر سفره غذا ، بزرگترها سیر شوند ولی بچه شکمویی هنوز مشغول خوردن غذا باشد به کنایه از این ضرب المثل استفاده می شود	.	تَكْلْ پُرُووید تَكْلَاکْ پُرْ نُووید
تعارف کردن	TAKE TAROF	تَكْ تَارُفْ
دوندگی	TAKE DOW	تَكْ دُوْ
از شدت سرما کاسته شد	TAKE SARMA ESHKAS	تَكْ سَرْمَا اِشْکَسْ
تمام وابستگان ، طایفه	TAKE TAYFAH	تَكْ طَیْفَهْ
فضله و مدفوع الاغ و گاو ، پهن	TAKAH	تَكَّهْ
جمع آوری سوخت حیوانی (باعرض معذرت) در قدیم که گاز شهری نبود ، نفت و دیگر مشتقات آن هم به سختی بدست می آمد یا گران بود مردم برای پخت و پز از پهن بعضی از حیوانات استفاده می کردند که به این عمل تکه چینی می گفتند ، ضرب المثلی هم در این ارتباط وجود دارد که : از وقتی که مُوتْگَه چین هُوویدم گَایِلْ رَهْتِن مِینْ رو یعنی از وقتی که نوبت جمع آوری پهن ، به من رسید گاوها کارشان را در در رودخانه یا جوی آب انجام می دادند کنایه از بدشانسی و بدبختی شخص میباشد	TAKAH CHINI	تَكَّهْ چینی
تکاتکی ، برخی ، انگشت شماری	TAKATOK	تَكَاَتُوکْ
ترید ، وقتی نان بوسیله مایعی از قبیل خورش ، شیر و یا هر چیز دیگر خیس و آماده خوردن شود راتلیت می گویند	TALIT	تَلِیتْ
تنباکو	TAMBAKO	تَمْبَکُوْ
هم به معنای تنبل است هم نوعی تفنگ دست ساز قدیمی	TAMBAL	تَمْبَلْ
کیپ شده ، بسته	TAMBAH	تَمْبَهْ
علامت گذاری با خاک برای تعیین محدوده زمین	TAMBOR	تَمْبُورْ
تونگو، تَمْسَا هم می گویند	TAMDA	تَمْدَا

شکلک - ادا	TAMRAK	تَمَرَكْ
تونگو ، تَمدا هم می گویند	TAMSA	تَمْسَا
پُر ، لبریز ، مالا مال	TANDAH	تَنَدَه
طنابی که دور کمر اسب یا الاغ می بندند	TANGH	تَنَگ
کوچه ، کوچه پرپیچ و تنگ و باریک ، از این کلمه خیلی کم استفاده میشود	TANGARAH	تَنگَارَه
کوچه پرپیچ و تنگ مادرشهریب ، این کوچه در خیابان امام فعلی است که از جنب مغازه مرحوم حاج علی نساجی به بازار دستفروشان می رسد، تَنگَارَه دَی شَهْری هم میگویند.	TANGAREH DAY SHAHRIB	تَنگَارَه دَی شَهْریب
طنابی پهن جهت باربری بافته از موی بز ، در اصطلاحات لنج نیز معنایی متفاوت دارد زیرا به چوبی که روی «وارد» قرار می گیرد تنگاسه می گویند	TANGASAH	تَنگَاسَه
تنور	TANIR	تَنیر
محوطه ای سرپوشیده است که جلو و بعضاً طرفین آن مکان باز است و علاوه بر تنور چند چاله نیز در زمین حفر کرده اند که به تمام این محوطه تنیردون می گویند	TANIR DON	تَنیردون
تنوری ، به نان یا چیز دیگری که در تنور پخته شود می گویند مثلاً نونش تنیریه	TANIRI	تَنیری
این کلمه در زمانی که بچه می خواهد اولین قدم های خود را بردارد ادا میشود، تازه راه افتادن کودک	TOWTIYAH	تَوُتِیَه
تب حصه	TOW GAPO	تَوُگَپو
سیلوی خانگی بلند ، سیلوه های بلندی که برای نگهداری جو و گندم می ساختند و در قسمت پائین آن درب های پنجره مانندی تعبیه می کردند که بتوانند به مقداری که نیاز دارند برداشت کنند	TOPO	تَوُپو
تب	TOW	تَوو
تب ولرز	TOWO LARZ	تَوو لَرز
تابستان	TAVOSON	تَوو سُون
تابستانها	TOWESONAL	تَوو سَوَنَل

تَبِش بالاست ، کنایه از نهایت اشتیاق شخصی برای رسیدن به مرادش که از خود بروز می دهد حال آن مراد و مقصود در امر ازدواج باشد یا خرید وسیله و یا هر کار دیگر	.	تَوُوش تَنْدِه
تلخ	TAHL	تَهْلُ
طعم ، مزه ، طوم هم می گویند	TAHM	تَهْم
به اجناسی که گمرک بدون دریافت گمرکی به لنجی که از سفر آمده ، می دهد ته لنجی می گویند که سالهای اخیر مغازه های فراوانی با این نام در منطقه ما در امر فروشندگی فعالیت دارند	TAH LENJI	تَه لَنْجِی
پیش	TAY	تَی
یعنی پیش پدرت که (فوت کرده) بروی ، نفرینی است به بچه یتیم که فضول و نا آرام است و تعبیر دیگری از این اصطلاح می شود که وقتی بخواهند از کسی تعریف کنند همراه با نا راحتی و تاحدودی بابتی تفاوتی از آن استفاده می کنند مثلاً تَی بُو رَهْتَه اَوْضَی خیابون مِنْ هَم رِخت یعنی فلان کس (تَی بُو رَهْتَه) اوضاع خیابان را به هم ریخت ، تاحدودی نیز هم معنی با اصطلاح مَیْشِیم (که در حروف میم شرح داده شده) میباشد	TAY BOW RAHTAH	تَی بُو رَهْتَه
معنی تحت اللفظی آن میشود «پیش پدرت» اما در برابر بی تفاوتی نسبت به فعلی که شخص مورد نظرت انجام داده و عواقب آن فقط متوجه خودش میباشد یعنی به من هیچ ربطی ندارد	TAY BOWT	تَی بَوْت
معنی تحت اللفظی آن میشود «پیش پدرش» اما در برابر بی تفاوتی نسبت به نتیجه بدست آمده ایراد می گردد یعنی به جهنم ، مشکل خودش است	TAY BOWSH	تَی بَوْش
معنی تحت اللفظی آن میشود «پیش پدرم» اما در برابر بی تفاوتی نسبت به موضوعی که به وقوع پیوسته یا قرار است در آینده انجام شود ، به معنای خوَبَش شد و حَقَش بود نیز تعبیر می شود	TAY BOWM	تَی بَوْم
پیش تو باشد ، نزد تو باشد	TAY TO BO	تَی تُو بُو
پیش تو	TAY TO	تَی تُو
پیش من	TAY MO	تَی مُو
پیش آنها ، تَی وُنال هم می گویند	TAY VONA	تَی وُنا

پیش او	TAY VO	تَیْ وَو
پیش تو	TAYT	تَیْت
پیش شما	TAYTON	تَیْتُون
پهلوته ؟ ، نزد تو است؟	TAYTEH	تَیْتِه
پهلوشه ، نزد اوست	TAY SHEH	تَیْتِشه
کنارش ، پهلوش	TAYSH	تَیْتِش
پیش آنها	TAYSHON	تَیْتِشُون
عمود یاپایه برق (چوبی)	TAYL	تَیْل
مقیاسی در مقدار، اندازه، یک مشت، معمولاً مقدار مشخصی نیست مثلاً به مشت، حال با توجه به بزرگ و کوچکی اندازه دستها این تیلپ نیز متفاوت است	TAYLAP	تَیْلَپ
پهلوی من، پیش من	TAYM	تَیْم
مصغر شده تایم است، ومعنای دیگر آن یعنی پهلوی من، نزدیک من	TAYM	تَیْم
پیش ما	TAYMON	تَیْمُون
تنها	TAYNA	تَیْنا
قطره	TOP	تُپْ
قطره قطره	TOP TOP	تُپْ تُپْ
برای بیان رنگهایی که بصورت نامنظم بر روی سطحی، لباسی و یا حتی موجودی شبیه پلنگ یا زرافه بکاررفته از این اصطلاح استفاده می کنند به معنای گل گلی نیز میباشد.	TOP TOPI	تُپْ تُپی
تاپاله، خشت، گل رابا کاه زیاد (برای اینکه از هم نپاشد) آغشته و در قطعه هایی کج و معوج درست می کردند (بدون قالب) که بعدها بوسیله قالب چوبی تا حدودی شکل و شمایلی به این خشت هادادند و در امر بناسازی از آنها استفاده میکردند. شاید شباهت این خشت ها به پهن گاونیز عامل این نامگذاری بوده باشد.	TOPLAH	تُپالَه
تاپاله بهتر از کلوخ گلی است، در بیان مقایسه بین بد و بدتر میباشد	.	تُپالَه بَهْرَه گالَه
ناقلا، شیطان، شرور، بداخلاق، ناراحت و به آدم زیرک نیز میگویند	TOKHS	تُخْس
تخمه	TOKHMAK	تُخْمَکْ

ترو ترو	TOROW TOROW	تلو خوران ، راه رفتنی شبیه به افراد مست ، ترو ترو نیز میگویند
تروپ	TOROP	نوعی تاول یا جوش زیرپوستی ، به ورم کردن جای نیش حشرات نیز می گویند
تروش	TORSH	تروش
تروکه	TOROKAH	گلی که به محض خروج قارچ از زمین مقداری از سطح برآمده می شود که همان هم باعث می شود مردم قارچ را ببینند (پروکه نیز می گویند)
تروپا	TORE PA	رد پا
تروش ایده	TORESH EIDEH	آن را می غلتاند
ترو	TOR	هم به معنای رد و نشان وهم معنای غلت خوردن میباشد
ترو به	TORBAH	توبره ، کیسه ایی بافته شده جهت حمل بار کم و دادن غذا به چارپایان
ترو بیزه	TORBIZAH	تربچه
ترو ترو باش	TORTOREBASH	نوعی گل بازی ، گلی را به شکل یک کاسه درمی آورند وبا زدن قسمت باز آن به زمین می ترکید و صدایی نیز ایجاد می کرد و نوعی بازی محسوب می شد.
ترو نه	TORNAH	گیسوان ، موی سر
تروب	TORB	تربچه
ترو خرد	TORKHARD	قل خورد
ترو نیده	TORNIDAH	پوست کنده حبوبات لپه شده مانند باقلا و نخود
توسله	TOSLAH	پهن خرواسب ، تگه پهن گاو و گوساله ، پشکیل پهن بز و گوسفند است تپاله پهن گاو آغشته با کاه و تگه پهن خشک شده گاو است (باعرض پوزش)
توشمال	TOSHMAL	ساز و دهل ، از سازهای مختص عشایر لر میباشد که در منطقه ما نیز زیاد استقبال می شود ساز خطیر نیز می گویند
تو ف نلت	TOFO NALAT	بدوبیراه به کسی گفتن تو ف نلت هم می گویند
تو ف یو نهلت و	.	تو ف (آب دهان) براین لعنت براو ، کنایه از بد و بدتر بودن دونفر مانند سگ زرد برادرشغال است (سگ برادر توره)
تو فکه	TOFKAH	آب دهان
تو فکه ای	TOFKAEE	سرهم بندی شده ، سست

چکه ، قطره	TOK	تُکْ
تپه	TOL	تُلْ
آثار باستانی واقع در صحرای اطراف ماهشهر	TOL KA FERON	تُلْ کافرون
تفاله (معمولاً به تفاله چای می گویند) تُلْف نیز می گویند	TOLF	تُلْف
انکار و خود را مبرا نشان دادن ، مخالف اعتراف کردن	TOLK	تُلْک
نمایشی خنده دار بوده که در قدیم توسط دومی اجرا می شده ، تُلین یعنی شکم گنده ، جرین هم یعنی گوزپشت .	TOLIN O JORIN	تُلین و جُرین
یعنی در حال تمبک زدن هستند به کنایه در مورد خانواده هایی که همیشه بین خودشان (درون منزل) مشاجره و دعوا دارند و سروصدایشان در محله پخش می شود ، کاربرد دارد	.	تُمبَکِشون کاره
تپه کوچک	TOMBAH	تُمبَه
گوجه	TOMATAH	تُماتَه
شلوار زنان پیر ، شلوار گشادی بود که زنان می پوشیدند و بلندی آن تا مچ پا می رسید و قسمت پائین آن خفت دار بود	TOMBON KHEFTI	تُمبُون خِفْتی
برآمدگی زمین ، تپه کوچک ، تُمبَه هم می گویند	TOMB	تُمبْ
توهم	TONAM	تُنَمْ
تورا	TONAH	تُنَه
رقت ، نازکی ، کم پشتی مو	TONOK	تُنْکْ
سریع باش ، عجله کن ، تند هوبو هم می گویند	TONDO BO	تُنْدَوْ بُو
پارچ آب	TONG	تُنْگ
شلوار کوتاه ، شلوارک	TONBON KOLO	تُنْبُون کُلُو
تابوت	TOW BOT	تَوْ بُوْت
استامبولی ، ظرفی فلزی که در آن سیمان یا گچ ساختمانی را درست می کنند چینکو نیز می گویند	TOWSI	تَوْسِی
اتاق پذیرایی ، بزرگترین در منزل	TOU MAJLESI	تَوْ مَجْلِسی
توپ	TOPAH	تَوپَه
اتاق کوچک	TOTOVAK	تَوْتُوک
آشپزخانه	TOGOWZI	تَوْگُو زی
نوعی سبزی، دارای برگهایی پهن که ایام بهار بصورت خودرو در زمینهای کشاورزی می روید. (در فارسی رایج پنیرک گفته میشود)	TOLAH	تَوْلَه

توله (پنیرک) ساقه نازک	TOLAY GHAB ESHKAN	تُولَیْ قَابِ اِشْکَن
اتاق	TOO	تُوو
تبر	TOVAR	تُووَر
تعویذ ، این دعا را درون پارچه سبزی می گذاردند و به بازو یا گردن بچه آویزان می کنند	TOWIT	تَوُویت
تنور (مأخوذ از عربی) ، قسمتی از مردم ماهشهر در قدیم از این کلمه استفاده می کردند	TEHIN	تِحین
هشدار ی به بچه جهت نخوردن چیز کثیف ، یا بیرون آوردن از دهانش (بعد از خوردن) این کلمه تا خروج کامل یا ممانعت از خوردن کودک ادامه داده میشود	TEKH TEKH....	تِخْ تِخْ...
ترکیدم	TERAKESOM	تِرَکِسم
تراکتور	TERAKTOL	تِرَکُتُلْ
ترکید	TERAKES	تِرَکِس
به صدای افتادن چیزی بر روی زمین و شکستن استخوان گفته می شود	TERAKESHT	تِرَکِشت
ترنجبین	TERANJAVI	تِرَنجَوِی
حرارت دادن رویه و سطح چیزی با آتش ، و سوختن مو را نیز می گویند	TERZANID	تِرَزَنید
حرکت یورتمه و تند رفتن حیوان مثلاً می گویند ترات بَست یا ترات بَس	TERAT	تِرَات
تراشید	TERASHT	تِرَاشت
بوی سوختن مو	TERZ	تِرَز
موهایش را سوزاند	TERZANIDESH	تِرَزَنیدِش
موهایش سوخت	TERZES	تِرَزِس
اصطلاحی که قدیمی ها برای اعلام طپش تند قلبشان (ضربان قلب) بکار میبردند	TERKAN TERKAN	تِرکان تِرکان
ترازو	TEROZIN	تِرَوَزین
سرویس ، یک سرویس مثلاً یه تریپ ماسه	TERIP	تِرِپ
آموزشگاه فنی حرفه ای شرکت نفت ، تِرِنسکو صحیح آن است که کلمه ای انگلیسی است	TERISKO	تِرِیسکو

چراغ ، لامپ	TERIK	تَرِیک
البته مردم منطقه ما به رنگ قهوه ای تریوکی می گویند اما درجای خودش نیز به معتاد گفته می شود	TERYOKI	تَرِیوکی
تُرد ، نازک ، معمولاً به خیار سبز (خیاربالنگ) می گویند مثلاً عجب بالنگل تَرِیکی بید	TEZIK	تَرِیک
تشنگی ، عطش	TESHNAHI	تِشْنَهی
تشنگی در حدهلاک شدن	TESHNAY LAHK	تِشْنی لَهک
نوعی غذا که بااضافات اطراف نان (رُخ نان) اضافه ادویه جات درست میکنند	TESHASHAH	تِشاشَه
تگرگ	TEGHERT	تَغِرْت
عقب لَنج و قایق ، لَنج به سه قسمت تقسیم می شود که یک سوم عقب آن را تِفر می گویند	TEFAR	تِفر
گاهی اوقات ، بعضی مواقع ، تُفاقی هم می گویند	TEFAGHI	تِفاقی
به شخصی که خیلی از لحاظ قیافه لاغر و نحیف شده است گفته می شود، فرورفته نیز معنا میشود	TEKESAH	تِکِسه
فرورفت	TEKES	تِکِس
تکانش دادم ، به عمل خارج کردن گردوخاک درون جنس های پارچه ای مانند فرش و پتو و غیره گفته می شود	TEKNIDOMESH	تِکْنِیدُمِش
تکیه	TEKKI	تِگی
تکاندن ، فرو کردن هم معنا می دهد	TEKNIDAN	تِکْنِیدن
تکیه گاهت	TEKIT	تِکیت
تکیه گاهتان	TEKITON	تِکیتون
تکیه گاهش	TEKISH	تِکیش
تکیه گاهشان	TEKISHON	تِکیشون
تکیه گاهم	TEKIM	تِکیم
تکیه گاهمان	TEKIMON	تِکیمون
بسیار خُنگ ، این کلمه زیاد قدمت ندارد	TEGHARI	تِگری
تُل خاکروبه ، محلی برای ریختن آشغالها ، تِلگدون نیز میگویند	TELAKDON	تِلکدون
خیس	TELIS	تِلیس
تفاله چای	TELF CHOHI	تِلَف چوْهی

لِه کرد	TELGHANID	تَلَقْنِید
له شده	TELGHANIDAH	تَلَقْنِیدَه
لِه شدم	TELGESOM	تَلَقْسُم
له شد	TELGHES	تَلَقْسُن
ماساژ داد	TELNID	تَلْنِید
یعنی توانش را می دهم البته بدهی اش (طلبکاری او را) می پردازم نیز معنی میدهد	TELLASHA EIDOM	تَلَّه شَ ایدُم
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	TELAGHAH	تَلَاگَه
تلافی می کنم یا می گویند تَلوفیش درایارُم	TELOFITA DAR EIYAROM	تَلُوفِیتَ درایارُم
تکه ای از هر چیزی مثل چوب - پارچه ، تراشه (تلیش تلیش یعنی تکه تکه ، پاره پاره)	TELISH	تَلِیش
تیکه ای جدا شده از چیزی ، حال آن چیز چوب باشد یا آهن یافلزی دیگر، به تیکه های ریز جدا شده از دستگاه تراشکاری نیز اطلاق میشود	TELISHAH	تَلِیشَه
تلفن	TELIFON	تَلِیفون
هم به معنای با تحقیر و خشونت <u>نشستن</u> است هم به معنای باتحقیر و خشونت <u>خوابیدن</u> است	TEMARGHES	تَمَرْگِس
تومان	TEMEN	تِمَن
شورت ، شلوارک هم معنا می دهد	TENEKAH	تَنَکَه
چاق و خوش آب و رنگ و سر حال	TENGHE RENGH	تَنگِ رَنگ
پریدم	TENGESOM	تَنگِسُم
پرید	TENGES	تَنگِسُن
زبان کوچک	TENGHEL	تَنگِل
پریدن ، حرکت بالا و پائین پریدن که در جشن و پایکوبی بعضاً انجام میدهند	TENGELAH	تَنگِلَه
ورجه و وروجه ، پایکوبی	TENGELAH TENGOW	تَنگِلَه تَنگُو
از خستگی دراز کشیدن	TEVER	تِوَر
دوست ندارم ببینمت ، ازت بدم می آید نشانه انزجار و ناراحتی از دیدار کسی	TEYAT NADAROM	تِیتَ ندارم
چشماس باز ، کنایه از کسی که زل زده به کسی دیگر	TEYASH BEL	تِیشْ بَل

چشمش رفت بالای سرش قرار گرفت ، کسی که حیرت زده شود از دیدن چیزی یا کاری ، مترادف با « از تعجب شاخ درآورد »	.	تیشْ رَه مِنْ کَلْیِ سَرِشْ
به شخص چشم هیز می گویند	TEYASH SIK	تیشْ سِک
چشمان خیس (اشک آلود)	TEYAL TAR	تیلْ تر
چشمان بادامی ات	TEYAL BAYOMIT	تیلْ بایمیت
چشمهای خیس ، چشمان اشک آلودم	TEYAL TAROM	تیلْ تَرُم
یعنی چشمم روشن ، وقتی کسی انتظار عمل ناشایستی را از کسی نداشته باشد به کنایه در اولین دیدار از این اصطلاح استفاده می کند یعنی از توان انتظار ارتکاب این عمل را نداشتم	.	تیمْ رُوشِن
یعنی چشمم سفید شد ، کنایه از انتظار طولانی و بیهوده ، برداشتی از زمان طولانی حضرت یعقوب علیه السلام که منتظر و چشم به راه حضرت یوسف علیه السلام بود تا اینکه چشمانش سفید شد و بینایی اش را ازدست داد	.	تیمْ سفید هوبید
چشم	TEYAH	تیهْ
چشم تنگ ، حسود	TEYAH TANG	تیهْ تَنگ
چشم چشم کردن ، بانگاه به دنبال چیزی گشتن ، منتظر رسیدن مسافر ، چشم به راه بودن	TEYAH TEYAH KERDAN	تیهْ تیهْ کِرْدَن
قبل از غروب آفتاب	TEYAH ROZI	تیهْ روزی
گستاخ ، حرف نشنو ، پررو	TEYAH SAFID	تیهْ سفید
بدچشم ، پررو ، البته این کلمه را خطاب به دختری که این خصوصیات را داشته باشد میگویند	TEYAH ELGH	تیهْ اَلق
چشم بسته ، غافل	TEYAH BASAH	تیهْ بَسَه
حسادت ، چشم وهم چشمی	TEYAH BAINAKI	تیهْ بَینَکی
چشم در دیده ، پر رو ، بی حیا	TEYAH DERDAH	تیهْ دِرْدَه
چشم شور	TEYAH SOR	تیهْ سور
چشم باز نکرده	TEYAH NAPESHKANIDEH	تیهْ نَپَشْکَنیده
چشمانم	TEYALOM	تیلْم
چشمانت	TEYALET	تیلْت
چشمانش	TEYALESH	تیلِش

تیار	TEYAR	منظم کردن ، درکشاورزی به مرتب کردن بوته های خربزه و هندوانه مثلاً میگویند تیارشون کردیم
تیارْت	TEYART	نقش درآوردن ، تئاتر
تا	TA	البته این کلمه دوحرفی معنای زیادی دارد از جمله گذر از رودخانه ، برای اعلام فاصله ، خم کردن ، برای اعلام زمان و...
تا تَرِسِه خَرْدِه	TA TARESEH KHARDEH	تا توانسته خورده !
تا سَرْم دَم خِشْتِ لِحْد بِخَرِه یَا دَم نیرِی	.	یعنی تاموقع مرگ هم از یادم نمی رود (مرام وزبان حال شخص کینه ای) را می رساند
تا نَکی	TANKI	مخزن یا منبع آب
تا ایتَرِسْ	TA EITARES	تا می توانست ، تا تَرِس به معنای تا توانست میباشد
تاب نیاره	TAB NEYAREH	طاقت نمی آورد ، تحمل نمی کند
تابوک	TABOK	بلوک
تاتَه	TATAH	عمو
تاخچه	TAKHCHAH	طاقچه ، این لغت هم مشمول لغاتی می شود که قدیمی ها بلحاظ شنیدن و نه از طریق خواندن اشتباه تلفظ می کردند
تارُف	TAROF	تعارف
تارُف او مَد نَوَمَد داره	.	تعارف کردن آمدن یا نیامدن (پذیرش یا عدم پذیرش) رابه دنبال دارد ، درمواردی که شخصی تعارف بیش از اندازه می کند درحالیکه آمادگی پذیرائی از میهمان را نیز ندارد ودراین بین نیز پیش آمده که آن شخص تعارف را پذیرفته و خودتان بقیه اش را تجسم کنید
تارْمَه	TARMAH	سرکش جلوی ساختمان
تاسَه	TASAH	گریه شدید همراه باقطع نفس وتیرگی رنگ صورت ، حالت خفگی در اثر گریه شدید به این وضعیت می گویند پَسْ تاسَه رَه
تاشْ	TASH	قطعه زمینی صاف بغل رودخانه ، این قطعه زمین بلحاظ اینکه چسبیده به رودخانه است ، صیفی جات یاسبزیجاتی که در آن می کارند دیگر نیاز به آبیاری ندارد
تاق	TAGH	فرد ، مفرد ، تاک هم می گویند ، سقف هم معنا می دهد
تاقْک	TAGHAK	ترقه
تاکِ تَو کی	TAKE TOKI	تکاتکی ، انگشت شمار، عده محدودی

رد شدن از رودخانه	TAKERDAN	تا کردن
تار ، به یک تار موی می گویند البته قدیمی ها از این کلمه استفاده میکردند	TAL	تال
تادرون آب دست نگذاری سردی یا گرمی آن رامتوجه نمی شوی به این منظور که تجربه به واسطه آزمایش حاصل می شود	.	تامین او دَس ننی ، سرد گرمش نیفهمی
تا تمام نشده ، تا به پایان نرسیده	TA NAVARAHSEH	تانَوَرَهْسِه
تابه ، ابزار فلزی مانند دیش که روی آتش می گذارند و بر روی سطح برجسته آن انواع نان مانند نان تیری ، بل بل و... می پزند	TAVAH	تاوَه
تودیگر دست به دلم زن ، یعنی زخم (ناراحتی ام) را تشدید نکن یا به یادم نیاور ، وقتی کسی از رفتار شخصی دلی پر دارد	.	تو دِیَه دَس دِلَم نَزَه
اختلاف و فرق گذاشتن در مال خود و دیگران	TO VO MOEI	تو و موئی
توجای خودت راداری ، یعنی احترام تو به جای خودش محفوظ است	TO JA KHOTA DOWRI	توجا خوت دَوُری
شغال	TORAH	توره
تو گفت من گفت ، بحث و گفتگو همراه باناراحتی	TOGHOF MO GHOF	توگف موگف
نام مجهول خوراکی است که شخصی که آهسته و مخفیانه می جود در پاسخ سؤال کنجکاوانه کودک که می پرسد چه می خوری ؟ به آن کودک میگوید «تومدون ایخرم»	TO MADOUN	تومدون
نوعی پرنده ، دیدمک نیز می گویند و طبق باور مردم قدیم این پرنده وقتی در شب ، دزدی را می دید شروع می کرد به سروصدا و باصدایی که از خود درمی آورد می گفت دیدمیت دیدمیت	TITEMAK	تیتیمک
نیشگون	TITANAK	تیتینک
چوب باریکی که مثل وردنه کار پهن کردن نان را انجام می دهد	TIRAK	تیرک
نژاد ، نوع ، به شاخه های مختلف یک طایفه هم تیره می گویند، تیر تبار هم به معنای طایفه و قبیله ، اجداد و متعلقات خانوادگی یک شخص اطلاق می شود	TIRAH	تیره
هم معنای بطرفم پرت کرد و هم معنای تحریکم کرد، از این اصطلاح برداشت میشود	TIROM KERD	تیرم کرد

هم معنای بطرفت پرت کرد و هم معنای تحریک کرد، ازاین اصطلاح برداشت میشود	TIRET KERD	تیرتْ کرد
هم معنای بطرفش پرت کرد و هم معنای تحریکش کرد، ازاین اصطلاح برداشت میشود	TIRESH KERD	تیرشْ کرد
پرتابش کن ، پرغش کن هم می گویند	TIRESH KON	تیرشْ کن
به طرف او پرتاب کردم ، او را تحریک کردم	TIRESH KERDOM	تیرشْ کردم
چوب سورمه دان	TIRMAH	تیرمه
باگلوله آتشین کشته شوی (نفرینی است)	.	تیر سُرخ بخری
پرتاب کردن	TIR Kerdan	تیر کردن
ضربه ای با پا به پشت کسی ، تی پا هم می گویند	TIRPA	تیر پا
گلوله بازی ، تيله بازی	TIRMALAH	تیرماله
پريدن ، جفتک زدن حیوانات بخصوص الاغ	TIZLAH	تیزله
پرنده ای کوچک	TIS	تیسْ
به بزغاله ای که سن آن بین ۶ ماه تا یک سال باشد تیشتر میگویند	TISHTAR	تیشتر
تابش و اشعه اذیت کننده (مثل تیغ) تیغشتْ آفتو یعنی اشعه های تیغ مانند و آزار دهنده آفتاب ، در اوج گرمای ظهر تابستان	TIGHESHT	تیغشتْ
طوفان	TIFON	تیفون
بهم زدن خاک ، زیر و رو کردن خاک	TIFKAH	تیفکه
خاک رازپرو رو کرد ، پخش کردن خاک همراه با جستجو	TIFKANID	تیفکنید
بیشتر در مورد رشد گیاه یاسبزی از زمین بکار می رود شبیه معنی لیچ (جوانه زدن) و عموماً به دیگر رویش ها نیز اطلاق میشود حتی به رویش موی سروسورت مردان بعد از تیغ زدن	TIK	تیک
لقمه ، کُودی هم می گویند	TIKAH	تیکه
نشاء کاری ، در زمینهای کشاورزی بعد از پاشیدن بذر مثلاً پیاز ، وقتی مقداری رشد کرد معمولاً بعضی قسمت ها خیلی پر پشت و بعضی جاها تُنک رشد می کنند که عمل انتقال و سبک کردن جاهای پر پشت به جاهای کم پشت راتیلک زدن میگویند	TILAK	تیلکْ
توله ، به تنهایی برای جوجه مرغ به کار می رود و برای دیگر حیوانات با ذکر نام آنها مانند تيله گُلو (بچه گربه)، تيله سگ (بچه سگ) و ... استفاده میشود	TILAH	تيله

جوجه های رنگی کارخانه ای	TILAH PAMBAEE	تیلَه پَمَبَه ای
توله سگ	TIYLAH SAG	تیلَه سَگ
به بچه زائیدن حیوانات (بیشتر حیوانات حرام گوشت) می گویند، تیلَه نهاد نیز تلفظ میشود	TILAH KERD	تیلَه کِرَد
توله گربه	TIYLAH GOLO	تیلَه گُلُو
بذر، تخم	TIM	تیم
محل نگهداری بذر	TIMDON	تیمدون
تیهِو ، مردم عرب زبان منطقه ما به این پرنده فِرِه می گویند	TIHI	تیهِی
لباس توری شکل و بلند و پهنی است که اغلب به رنگ سیاه و روی نغنوف پوشیده می شود که تا نیمه ساق پا و تا مچ دست را می پوشاند و از پشت گردن گره می خورد. جومَه بلندو یا جومَه دراز نیز میگفتند	SOUB	ثوب
علوفه ، یونجه	JAT	جَتْ
تازه (ازنظر زمانی)، هنوز ، فوقش	JAKH	جَخْ
اضافه براین، باوجودیکه ، این اصطلاح تأکیدی است و به این معنی نمیباشد که چیزی را به چیز دیگری اضافه کنیم ، جَخْتی هم میگویند ، متضاد صبر و شکیبایی نیز معنا شده است مثلاً ما رَهْتیم شرکت گاز جَخْت، قَبْضَم بامون برده بیدم کاری سیمون نکرْد یعنی (به واسطه مشکلی که در قبض گاز بوده) به شرکت گاز رفتیم و باوجودیکه اصل قبض هم همراه خود برده بودیم باز هم کاری برایمان انجام ندادند(مشکلمان حل نشد)	JAKHT	جَخْت
به قسمتی از برش نان که از یک لقمه بیشتر باشد گفته می شود	JARAY NON	جَرِیْ نون
برای بیان درد ناحیه شکم و دلپیچه از این اصطلاح استفاده میشود	JAR EIDEH	جَر ایدِه
دعوا، جنگ ، جدال، کشمکش	JAR	جَرّ
نوعی حشره از خانواده سوسک ، دارای پوستی خیلی براق و خوشرنگ ، که اگر در آب بیفتد زیر آب نیز شنا میکند	JARADAH	جَرادَه
کسیکه بسیار عصبی است و مدام در حال بحث و مشاجره است	JARJARO	جَر جَرُو
جراحی - شهر شهید چمران	JAROWHI	جَر وُحی
به اتصال محکم و کنار هم چوب یا سقف کاذب و امثال اینها گفته می شود البته مثل خیلی کلمات دیگر از این کلمه نیز خیلی کم استفاده می شود	JAZB	جَزُب

مرتب ، صفت مکان مرتب	JAEMO JOR	جَمُّ جور
پوسته بلوط که بعد از آسیاب بصورت پودر درمی آورند و جنبه دارویی دارد	JAFT	جَفْت
کمپرسی ، این نوع کمپرسی قادر به خالی کردن بار خود بوسیله جک میباشد	JAK BOWDI	جَك بُودی
هم به معنای بی درنگ و سریع است و هم به کبوتر خانگی و دست آموز گفته میشود	JALD	جَلْد
تند (سریع) برو	JALDI BERAH	جَلدی بِرَه
سریع بلندشو، زود بلندشو	JALDI VARI	جَلدی وَری
خریدار بزومیش ، بردن گله از جای به جایی برای فروش	JALAB	جَلَّاب
جمع و جور کردن ، مرتب کردن	JAMO JIL	جَم جیل
جنب ، سمت	JAMB	جَمْب
جنگید	JANGES	جَنگِس
فوری ، سریع	JANGHI	جَنگی
تور فلزی ، بیشتر از این تور دور قفس ولانه مرغها و پرندگان استفاده میشود	JOWLI	جَو لی
زورش به خر نمی رسد ، پای کره خر را می شکند ، تلافی کاری را از کسی که مقصر نیست در آوردن ، قدرت برخورد با مقصر رانداشتن و تلافی آن را از نزدیکانش در آوردن	.	جَوُر خرنیترَه پی کُرَه خرَه ایشکنه
حریفش نمی شوم ، توان مقابله با او را ندارم	JOWRESH NITAROM	جَوُرَش نیترَم
جاروب	JOROF	جَوُرُوف
ملوان ، کارگر لنج ، جاشو نیز می گویند	JAWSHOU	جَوُشُو
هاون بزرگ چوبی ، این هاون که از تنه درخت که (توخالی می کنند) درست می شود و برای آسیاب کردن خیلی از غلات و حبوبات کارایی دارد	JAVON	جَوُن
به اندازه اش می خورد (به اندازه آن شیء) می گوید توان بلند کردنش را ندارم	.	جَوُرَش ایخَرَه ایگه چارَش نیترَم
جوان چالاکی است	JAVONE ZELLYEH	جَوون زَلِیه
تا جوانی می گویی تا پیر شوم حال که پیر شده ای می خواهی بگویی تا چه موقع ؟ در بیان گذر عُمر و استفاده اُخروی نکردن از آن میباشد	.	جَوونی تاپیری ، پیری تاکی ؟

جعبه	JAHBAH	جَهَبَه
پیچ خورد ، به پیچ خوردگی اعضای بدن بیشتر اطلاق می شود	JAHRES	جَهْرَس
حالتی که بعد از سربسرها گذاشتن بچه کوچک به اودست می دهد که با فشردن فک (ودندانهای) خود به هم، عصبانیت خود را نشان میدهد	JAHL	جَهْل
نوعی مرغ دریایی حلال گوشت	JAHLLOL	جَهْلُول
عصبانی شدن	JAHL KARDAN	جَهْل کردن
عصبی ، کسی که زود عصبانی میشود	JAHL JAHLOU	جَهْل جَهْلُو
جاهای خوب (منظور مکان و شهر های دیدنی است)	JAYAL KHOB	جَیَل خوب
جاهای بد (منظور مکان ها و شهرهایی است که جاذبه های دیدنی ندارد و بد آب و هواست و به جاهایی که افراد شرور و معتاد زیاد رفت و آمد میکنند نیز اطلاق می شود)	JAYAL NAKHOB	جَیَل نَخوب
جای شکر کردن دارد ، یعنی می بایست برای موضوع یا حادثه اتفاق افتاده شکرو سپاسگزاری از خداوند را بجا آورد زیرا امکان داشت بدتر از این می شد	.	جَی شُکْرِش بَوَقِیَه
قصد چیزی کردن ، حرکت و معطوف شدن به نقطه یا هدفی خاص	JOT	جُت
خرمن گندم یا جو ، جُخونزار به معنی خرمنزار است	JOKHON	جُخُون
هاله ماه	JOKHONE MAH	جُخُون مَه
جرات ، البته از این کلمه قدیمی ترها استفاده می کنند	JORYAT	جُرَیْت
قوزدار	JORIN	جُرین
پیدایش کردم ، آن را پیدا کردم	JOSTOMESH	جُسْتُمِش
پیدایش کردی ، آن را پیدا کردی	JOSTISH	جُسْتِش
یارو ، فلانی ، البته به نوجوان خام و سبکسر نیز گفته می شود	JOGLAH	جُغْلَه
نوجوانان	JOGHLEYAL	جُغْلِیَل
لگد حیواناتی نظیر الاغ ، اسب و قاطر که با هر دو پا به عقب پرتاب می کنند ، کنایه از خودداری از انجام کاری	JOFTAK	جُفْتَك
دونفر که همیشه و همه جا با همدیگر هستند	JOFTE JAMO	جُفْتِ جَمُو
جای نان	JOFNAH	جُفْنَه
زین و لباس الاغ (!) ، پالان	JOL	جُل

لباسها	JOLKOL	جُلْکُلْ
وسیله ای که با پارچه بصورت دایره ساخته می شود و در موقع چسباندن نان در تنور ، نان را بر روی آن پهن می کنند و به تنور می چسبانند	JOLAT	جُلَتْ
زن بیل ، این زن بیل بدون دسته است که معمولاً خرما درون آن می چینند و از صف (برگ) درخت نخل ساخته می شود	JOLLAH	جُلّه
این اصطلاح در مواقعی که کسی در زمستان لباس زیادی تن خود یا بچه اش کرده باشد ادا می شود، آماده کاری شدن و جل بر روی حیوان گذاشتن نیز معنی می دهد	JOL POSH	جُل پوش
لباسهای تنت	JOLKOLET	جُل کِلِت
جُلّی است (پالان الاغ) که بر روی شانه یا پشت آن سوار است کنایه از مسئولیت و عواقب کار شخص خاصی است که متوجه کسی باشد حال آنکس چه تمایل به پذیرفتن این مسئولیت را داشته باشد چه تمایل نداشته باشد خواهی نخواهی این مسئولیت متوجه اوست	.	جُلّیه که مِین مُلیه
دوقلو ، جُمْلون هم می گویند	JOMOLO	جُمْلو
تکان خورد ، جنبید	JOMES	جُمِسْ
جنباند	JOMNID	جُمْنید
جوانمرگ شده ، البته در مقام نفرین ادا می شود ولی بیشتر مواقع نیز به شوخی بعد از مشاهده کار بزرگی از کودکی این اصطلاح را بکار می برند	JONAMARGH VOBIDAH	جُونَمَرگ وُبیده
جوجه تیغی	JOLAH	جُولّه
پیراهن	JOMAH	جُومّه
لباس زنان لر	JOMAH GHER GHERI	جُومّه قِرْقِرِی
عموماً به معنای جانور می باشد ، به کرم شکم و معده (انگل) و به آدمهای نااهل نیز گفته می شود	JONEVAR	جُونَوَر
خوشگل ، زیبا	JOHON	جُهُون
حالتی عصبی ، جری یعنی کسی که از موضوعی بسیار عصبانی است	JER	جِر
صدای زمین خوردن سکه یا فلز	JERENGHESHT	جِرَنگِشْت
عصبانی مزاج ، جَرّو هم می گویند	JEROU	جِرّو

خشمگین	JERRI	جِری
چوب خشک ، به بدن کوفته و غیر منعطف نیز خشک جریّت می گویند	JERIT	جِریّت
هم به نوعی درد در ناحیه کمر گفته می شود و هم به حبوبات دیرپز اطلاق می شود	JERIKAH	جِریکَه
چنجه (نوعی کباب گوشت که لابلائی گوشت از چربی دنبه استفاده می کنند)	JEZILAH	جِزیلَه
ژست ، قیافه گرفتن ، جِست هم می گویند	JES	جِست
ژست نگیر ، قیافه نگیر	JEST NAGHER	جِست نَگیر
به کسیکه همیشه وبدون برنامه غذا می خورد می گویند جِغ داره البته به انگل هم اطلاق می شود که باعث گرسنه شدن شخص می شود و بعضی ها جِغ نیز می گویند	JEGH	جِغ
انگل ، جُغ نیز می گویند	JEGH	جِغ
حقه باز ، مودی ، متقلب ، معمولاً با پیشوند «جنسش» کارآیی دارد مثلاً فلونی جنسش جلیه یعنی فلانی حقه باز است	JELAB	جِلَب
صدای بهم خوردن مایعات، جِلِق وِلِق یل جِلِق جِلِق نیز می گویند	JELEGH JELEGH	جِلِغ جِلِغ
صدای تکان خوردن آب ، در مواقعی که فردی با کودکی به شوخی دعا می کند و کشتی می گیرد می گویند بچه را اینقدر تکان نده صِدْیْ جِلِق ولقشه در آوردی	JELEGH O VELEGH	جِلِق وِلِق
لباس ، جِلْ کُل هم می گویند	JELBAND	جِلَبند
جنباند ، تکان داد، تکان شدید وپی درپی	JELJANID	جِلَجَنید
تکانش داد ، اوراتکان شدیدی داد ، اورا شدیداً جنباند	JELJANIDESH	جِلَجَنیدش
جلیقه	JELISGHAH	جِلِیسقَه
حرارت ، شدت ، تابش ، جِنگ ظهر(اوج گرمای ظهر)	JENGH	جِنگ
ازآلات کشاورزی ، وسیله ای با چنگالهای چوبی که روزهای بادی جهت جدا کردن جو یا گندم از کاه استفاده می شود.	JENGER	جِنگِر
نوعی اسباب بازی که باتکان دادن آن صدایی خارج می شود که کودک در حال گریه رامتوجه خود می کند وساکت می شود.	JENG JENGO	جِنگ جِنگو

چوبدستی ، گرز ، چماق ، این کلمه از عربی وارد گویش ماشده است البته قسمتی از مردم ، از این کلمه استفاده می کنند و بیشتر لفظ کلمه چماق کاربرد دارد	JENAYAH	جَنایَه
بدجنس ، بد رفتار ، بد کردار و حيله گر	JENSESH JELAB	جَنسِش جَلَب
به جهنم ، کنایه از اینکه کاری که نباید می شد ، شد	JEHANNAM	جِهَنَم
اسم عام لنج چوبی است که هر کدام از انواع آن بسته به نوع ساخت ، اسم خاص خود را دارد البته بعضی ها نیز بر این باورند که به لنج های بادبانی جهاز گفته می شود	JEHAZ	جِهَاز
دو نوع گیاه از خانواده سیر ، جیک را که شبیه تره است مثل سبزی استفاده می کنند اما مَلُو نوعی سبزی خودرو زمستانه هم خانواده سیر که با خرد کردن و چاشنی زدن، آن را بین خمیر قرار داده و نوعی نان محلی به نام «بلبل ملو» از آن درست می کنند (نوعی پیتزای محلی)	JIKAMALO	جِیک مَلُو
رختخواب	JA	جا
آرام باش ، فضولی نکن	JA BEGHERET	جایِگِرِت
به کسی که می خواهد به مراسم سوگواری برود یا برگشته گفته می شود	JA BAD NARI	جابدَنری
زاپاس ، اسپیر هم می گویند که البته از زبان انگلیسی وارد گویش ماشده است	JAPAS	جایِپاس
جای تو	JAT	جات
طویله	JAKHOR	جاکُور
جای او	JASH	جاش
ژاکت	JAKAYT	جاکِیت
رختخواب ، جارختخوابی هم معنا می دهد	JAGHAH	جاگَه
جاگیر شدن ، مستقر شدن	JAGHER HOBIDAN	جاگِرْ هُوبیدَن
شیشه	JAM	جام
جای من	JAM	جام
ژاندارم	JANDAR	جاندار
ژاندارمِری	JANDARMARI	جاندارمِری
به جامانده	JAVAR	جاوار

جاوارِ تَشْ خَکِشْتَرِه	.	جای آتش خاکستر می ماند کنایه از اشخاصی که والدینی خوب و موجه داشته اند ولی فرزندان ناخلف و بد شده اند
جبرآباد	JABRABAD	از روستاهای توابع هندیجان می باشد
جن زشه	JEN ZASHEH	جن زده ، به کسیکه زیاد جنب و جوش دارد نیز گفته می شود
جو بُرون	JO BORON	زمان بریدن جو
جو بی هی	JO BI HI	جویی است در دریای ماهشهر
جو پرورش	JO PARVARESH	جویی است در دریای ماهشهر، دهانه جوی بی هی و جوی سیفی را جوی پرورش می گویند
جو جَوَک	JO JOVAK	آب راه باریک
جو سَتَوَری	JO SATOWRI	جویی است در دریای ماهشهر
جو سنگی	JO SANGI	جویی است در دریای ماهشهر
جو سیفی	JO SAYFI	جویی است در دریای ماهشهر
جو گندمی	JOW GHANDOMI	به مردان میانسالی که موهای سرشان تقریباً به یک نسبت سفید و سیاه هستند می گویند میلش جو گندُمیه یعنی موهای سرش سیاه و سفید است
جو بُر	JOBOR	اصطلاحی در کشاورزی به معنی لایروبی (اعم از سبزی و گیاهانی که در جوی روئیده است یا گل ولای ته نشین شده) را جُوبر می گویند
جَوَجیم	JOJIM	رواندازی بافته شده از پشم
جوشنیدن	JOSHANIDAN	جوشاندن
جوشش	JOSHES	جوشید
جوشیه	JOSHIYEH	تند مزاج است ، زود خشم و عصبانی است
جوغ	JOGH	جوی آب، البته دریافت قدیم شهر ، زمانی که از سیستم فاضلاب شهری خبری نبود ، فاضلاب منازل بوسیله لوله های ۶ و ۴ اینچ به جوی های آبی که شهرداری جدول کشی نموده بود می ریخت که به آن جویها ، جوغ میگفتند
جولَهر	JOLAHAR	بافنده جاجیم و عبا بانخ ابریشمی
جومی پَر پروکی	JOMAY PARPAROKI	لباس چین دار
جون در کردن	JONA DAR KERDAN	جان سالم بدر بردن
جون جونی	JON JONI	خیلی صمیمی و عزیز

جون خوت	JON KHOT	به جان خودت قسم ، البته درمواقعی نیز برای رساندن عدم زود باوری شخص مستمع نیز ادا میشود مثلاً شخصی درمورد مسئله ای صحبت میکند که شنونده از کذب بودن آن مطلع است لذا درپایان صحبت های گوینده با این جمله « آه جون خوت توگفتی مُو هم باور کردُم» یعنی آره جان خودت توگفتی ومن باور کردم البته معنای اصطلاح تغییر نمی کند ولی خواستم عرض کنم که درچنین جملاتی نیز استفاده دارد
جون وَ أَجَلَمَ نِدِه	.	جان به عزرائیل (علیه السلام) نیز نمی دهد کنایه ازخسبیس بودن است
جی بند خیش	JI BAND KHISH	ازاصطلاحات کشاورزی ، دوعدد چوب است که برگردن الاغها یاگاوهایی که قراراست باآنها شخم بزنند قرارمی گیرد
جیت	JIT	یقه ، گریبان
جیره	JIRAH	گریه ، گریه باصدای بلند
جیری	JIRI	ازروستاهای توابع هندیجان میباشد این روستا علیا وسفلی دارد
جیق	JIGH	جیغ
جیکاک	JIKAK	سمبل نیرنگ ودغل بازی ، کمترکسی از شرکت نفتی ها قدیم میباشد که کلمه جیکاک را درمواقعی که سیاست منفی ازکسی ببیند و جمله مَهلی جیکاکی (خیلی جیکاکی) رابکارنبرده باشدامابصورت خلاصه بایدگفت ویلیام جیکاک سرهنگی انگلیسی تباربود که نماد وسمبل نیرنگ بوده که بعلت مسلط بودن به زبان فارسی ، عربی وبختیاری ! ازسادگی مردم قدیم سوء استفاده نمود وبا عصایی که مجهز به پیلی الکتریکی بوده به هرکس ضربه ای می زد وشوک برقی باعث رعشه ولرزه دربدن آن بنده خدا می شد می گفت : توانسانی بد ومنفوری ،وریش مصنوعی نسوز خودرا به دفعات آتش می زد وچون مشتعل نمی شد دست آویز محکمی جهت حقانیت خود به مردم عوام دردست داشت وبعدها حتی عمامه مشکی نسوزی به سرمی کرد وبعدازهرسخنرانی عمامه خودرادراآتش می انداخت وسیدِ واقعی بودن خودرابا این مضمون که عمامه سید اصیل نمی سوزدثابت میکرد، لذاروزه روزپایه خودرادربین مردم مذهبی والبتّه زودباورقدیم محکم ومحکمترمی کرد وشعرمعروفی اززبان این فرددغل باز ومکار به گویش بختیاری مانده بالاین مضمون : توکه مهرعلی مین دِلته ، نفت ملی سی چِنِتِه ،البتّه بلحاظ ارتباط تنگاتنگ مردم شهرومنطقه ما باصنعت نفت این کلمه را آورده ام

جیلَقْدُون	JILAGHDON	چینه دان مرغ ، جَلَقْدُون هم میگویند
جیلُم	JILOM	درو
چَپَک	CHAPAK	دست زدن ، کف زدن ، چَپ هم می گویند
چَپَه	CHAPAH	بسته ، یک بسته ، به بسته ای نان و درموردی نیز به بسته های اسکناس نیز گفته میشود
چَپَه	CHAPAH	له شده
چَپِ رَه	CHAPE RAH	راه کج ، بیراهه
چَپِ رِپَه	CHAPE RIPAH	درهم ، قاطی و به دست خط خیلی زشت (بدخط) گفته می شود
چَپِچُول	CHAPECHOL	له شده و داغون
چَپِ کِرَد	CHAP KERD	واژگون شدن وسیله نقلیه، تصادفی که باعث واژگونی آن وسیله شود
چَپَنیدَن	CHPNIDAN	چپاندن ، له کردن و خراب کردن نیز معنی می دهد
چَپِ راس	CHAP RAS	نوعی درو کردن که ساقه های گندم را بصورت چپ و راست در دست می گرفتند، چَپُ راس هم به معنای مشت های پی در پی در صورت کسی زدن است
چَپِ کُل	CHAP KOL	چپ دست
چَرْد	CHARD	چرید
چَرخ	CHARKH	دوچرخه ، به نوعی پرنده شکاری نیز گفته می شود
چَرخَک	CHARKHAK	قرقره نخ
چَرخِس	CHARKHES	چرخید
چَرَمَه	CHARMAH	الاغ سیاه
چَسِیس	CHASBES	چسبید
چَفِیَه	CHAFIYAH	نوعی سربند و نام پارچه ای است که روی سر گذاشته می شود تا از سر، چشم و دهان افراد در برابر آفتاب و شن محافظت کند. سادات از رنگ های سیاه یا سبز و دیگر افراد (عوام) از رنگ های سفید خالی یا سفید و سیاه استفاده می کنند. همچنین ممکن است چفیه را روی سر نبندند و دور گردن بسته شود یا روی شانه قرار گیرد. کوفیه نیز گفته می شود و از گویش عربی وارد زبان ماشده است
چَقَه	CHAGHAH	صدای شکستن ، یابه صدایی که در اثر فشار دادن انگشتان دست و پا برای رفع خستگی به بدن وارد می کنند ، ایجاد می شود نیز چقه می گویند

دست زدن	CHAKOL	چَكَل
چانه، فک، کچه هم می گویند	CHAKAH	چَكّه
چکاندن، اما به معنی چکاندن ماشه تفنگ نیست بیشتر در مورد چشم زخم کاربرد دارد (اگر کسی را چشم بزنند می گویند: چکنیدش)	CHAKNIDAN	چَکَنیدن
دستهای چرب، معمولاً بخشی از مناطق، از این کلمه استفاده میکنند	CHALOM	چَلوم
زمین قابل کشت نزدیک رودخانه، زمینی که در داخل پیچ رودخانه واقع شده	CHAM	چَم
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM TANGH	چَم تَنگ
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM TANGHO	چَم تَنگو
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM KHARNO	چَم خَرنو
از روستاهای توابع هندیجان می باشد چم خلف عیسی و شهر زهره نام های دیگر این روستا میباشد	CHAM KHELAF	چَم خَلَف
از روستاهای توابع هندیجان چم رحمون هم می گویند	CHAM RAHMAN	چَم رَحمان
از روستاهای توابع هندیجان میباشد که از سمت هندیجان جنوبی روبه قبله (غرب) و در مسیر آقئ میررحمان واقع شده است	CHAM SHOWBOUN	چَم شَوَبون
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM KONAR	چَم کُنار
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM KALGHAH	چَم کَلگه
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHAM MORAD	چَم مراد
چند چند؟	CHAN CHAN	چَن چَن
تیرچوبی، معمولاً در ساخت وسازه های قدیم بجای تیر آهن استفاده می شد	CHANDAL	چَنَد ل
چهار دست وپاراه رفتن	CHANGAPEL	چَنگِیل
خبر، شایعه	CHOW	چَو
شایعه کردن	CHOW ENDAKHTAN	چَو انداختن
چرب کردن، مالش با مواد روغنی نیز معنی می دهد	CHOWR	چَوُر
چاووشی، موقع بدرقه حاجی به سفر حج چاووشی خوانان ابیاتی رامی خوانند	CHOWSHI	چَوُشی
تیکه چوب ریزی که در دست و پای انسان می رود	CHOT	چُت

بستن پای ماکیان به هم، که نتواند فرار کند، به کسی که آهسته راه برود نیز گفته میشود، مرغ یا خروسی که فضول باشند بوسیله تیکه بندی از وسط بدنش، دوپایش را بهم می بندند بنحوی که فقط قادر باشد راه برود و اگر خواست بدود پایش زیاد باز نمی شود و باعث میگردد زمین بخورد لذا رفته رفته فضولیش فروکش میکند و آرام میشود	CHODAR	چُدار
پرنده ای است حلال گوشت که جثه اش از گنجشک بزرگتر است و بسیار مضر، برای از بین بردن خوشه های سبز گندم	CHOR	چُر
سرازیر شدن مایعات، چیر هم می گویند	CHOR	چُر
محلی که در آن توسط چند کارگر (معمولاً خانم) خرما هارا تمیز و بسته بندی می کنند	CHORDAGH	چُرداغ
ویار، چُفتر نیز می گویند	CHOFTOR	چُفتر
ضربه به زانو	CHOFK	چُفک
بستن، قفل کردن	CHOFT Kerdan	چُفت کردن
عبایی بافته شده از پشم که بندی بر روی آن جهت تزئین آویزان شده، دوخت آن با عبای معمولی و عبای روحانیون متفاوت است	CHOGHAH	چُقه
چوب نیم سوخته، چوبی که برای سوختن خوب نیست و دود می کند	CHOLOS	چُلوس
حجوم و وارد شدن غیر منتظره به داخل منزل یا جایی دیگر	CHOLNIDAN	چُلنیدن
چغندر	CHONDOR	چُنْدَر
دوبهم زن	CHOSHOKHNAK	چُو شُخْناک
جویدن چوب، به زمان قحطی یا ایامی که کشاورزان هیچ نوع محصولی را در حال برداشت ندارند اطلاق می شود	CHO KOZON	چُو کُوزُون
چوبی، چوغی هم می گویند	CHOEE	چُوئی
چوب بست، دار بست چوبی	CHO BAS	چُو بَس
کائوچو، چوبی سبک برای بستن سربطری	CHOPAMBAH	چُو پَمَبَه
نوعی موتور سکیلت، در قدیم بلحاظ قوی بودن این موتور سکیلت هنگام قاچاق از آن استفاده می کردند	CHOPA	چُوپا
چرانید	CHORNID	چُو رَنید

چوب سیگار، چوبی توخالی (البته منحصر به چوب نیست زیرا با فلزات مختلف نیز ساخته می شود) که به شکل های متفاوتی و عمدتاً تزئینی ساخته می شود و سیگاریها معتقدند که تاحدودی جرم و دود سیگار را به خود جذب می کند و وارد ریه انسان نمی شود ولی پزشکان صحت این مسئله را تأیید نکرده اند و گفته اند: عوارضی به مراتب بدتر در پی دارد زیرا جرم و رسوبات سیگارهای قبلی باعث جذب انواع میکرب هامیشود که توسط سیگارهای بعدی وارد ریه انسان میگردد	CHO SEG HAR	چوسِگار
تعجب کردن، چَعْ نیز می گویند	CHOE	چُوَعْ
غارت شده، داغون	CHOL	چُولْ
چای	CHOW HI	چَوْهی
کبریت، کِبریت هم گفته می شود	CHEBRIT	چِبریت
چی بود؟	CHEBI	چِبی
کف زدن، دست زدن، چَپَک هم می گویند	CHEPAK	چِپَک
ازلحاظ صورت، زشت و یک چشم	CHEPAL	چِپَلْ
غارت، تاراج، چاپیدن	CHEPAOW	چِپَوْ
چه مشکلی داری؟ چه اتفاقی برایت افتاده است، گاهی هم به طعنه یعنی وضعت خوب است (ازلحاظ مالی)	CHETE H	چِته
برزنت، چادر	CHETRI	چِتری
در قدیم بعد از ایمان خانم زانو، یکی از زن ها اورامشمال می کرد که به این عمل چرق پروق می گفتند	CHERAGHO POROGH	چِرَقْ پُرُوقْ
تیکه های چوب و هیزم برای سوختن	CHERO CHO	چِرْ چو
صدازدن، بانگ	CHER	چِرْ
سائیده شدن، خراش پوست	CHERVESAN	چِرُوسَنْ
سائیده شد، خراشیده شد، بصورت سطحی زخمی شدن	CHERVES	چِرُوسْ
چرکو، کسیکه از لحاظ بهداشتی وضعیت درستی ندارد، البته قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده می کنند.	CHRGHO	چِرْقُو
کثیف، چرکین	CHERKO	چِرکو
سوراخ سوراخ، مُشَبَک	CHESHMAH CHESHMAH	چِشْمَه چِشْمَه
چگونه	CHETAHR	چِطْهرْ
بز نر	CHEGHAL	چِغَلْ

و یار ، هوس زنان باردار	CHEFTER CHIDAN	چَفْتَر چیدن
چقدراین دست و آن دست می کنی (کنایه از تعلل کردن در انجام کاری)	.	چَقَه ای دَسْ او دَسْ ایکنی
چقدر ، چغده نیز می گویند	CHEGHDAH	چَغْدَه
آویزان شدن	CHELEB	چِلَب
صدای پا در درون کفش خیس یا صدای پا در زمین گل آلود	CHELEGH CHELEGH	چَلِقْ چَلِقْ
بغل ، زِرْ چَلْ (زیر بغل)	CHEL	چَلْ
گیاهی است خوشبو ، دارای دانه هایی خوشبو و معطر، که جهت درمان سرماخوردگی و سینه درد نیز استفاده میشود	CHELCHELAVAH	چَلْچَلَاوَه
پارچه نخی سفید	CHELVORI	چَلْوَرِی
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	CHEL MANI	چَل مَنی
سنباق ، وسیله ای گیره مانند از جنس طلا یا نقره است که به وسیله آن شئله (در حروف شین شرح داده شده است) را روی سر محکم نگه می دارد و برای زیبایی بیش تر در آن نگینی معمولاً فیروزه ای به کار می برند.	CHELAB	چَلاب
کوتوله ، مرد کوتاه قد	CHELMERDAK	چَلْمِرْدَک
چه نسبتی بامن دارد (از کسی سؤال می شود)	CHENOM EIYOBEBH	چَنَم اِیوَبِه
چه نسبتی بامن داری (از خود شخص سؤال می شود)	CHENOM EIYOBI	چَنَم اِیوَبِی
اینچنین	CHENO	چَنو
چه نسبتی باتو دارد؟	CHENE TONEH	چَن تُنِه
چه نسبتی بامن دارد (از کسی سؤال می شود)	CHENE MONEH	چَن مُنِه
چه نسبتی بامن داری (از خود شخص سؤال می شود)	CHENE MONI	چَن مَنی
چه نسبتی با او داری؟	CHENE VONI	چَن وُنِی
چه چیزت؟	CHENET	چَنِت
چه نسبتی باتو دارد؟	CHENET EIYOBEBH	چَنِت اِیوَبِه
چه چیزی کم دارد	CHENESH KAMEH	چَنِش کَمِه
چه نسبتی با او دارد؟	CHENESH EIYOBEBH	چَنِش اِیوَبِه
چه نسبتی با او داری؟	CHENESH EIYOBI	چَنِش اِیوَبِی
چه نسبتی بامن داری (از خود شخص سؤال می شود)	CHENEMI	چَنِمِی

اینچنین است	CHENENEH	چَنِه
چیه ؟ ، ماجرا چیست ؟	CHENEH	چَنِه
چیستان ، چیست چیست؟	CHENH CHENEH	چَنِه چَنِه
وقتی رنگ نوک و چشم کبوتری یک رنگ باشد این اصطلاح عنوان می گردد	CHENGGO CHESH	چَنگُ چَش
چه فایده ای دارد ، چه نتیجه ای دارد؟ درمقام ناامیدی استفاده می شود	CHEH FOYDAH	چه فُیْدَه
چی شده	CHEH VOBIDEH	چه وُبیْدِه
قیچی آرایش گوسفندان ! ، درموقع خاصی ازسال شروع به اصلاح پشم های گوسفندان می کنند بوسیله قیچی به نام چهره	CHEHREH	چِهْرِه
ماسه زار	CHITALON	چِیتَلُون
مقدار کمی ماست به شیراضافه میکنند و طی فرآیندی شیره ماست تبدیل می شود	CHITAH	چِیتَه
دهان ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	CHIL	چِیلُ
به منظور ترساندن بچه ازاین کلمه استفاده می کردند که مراد همان چینی هایی بودند که باکشتی های اقیانوس پیما به ایران وبنادر ماهشهر می آمدند، به آدم های زشت نیز اطلاق می شد	CHINOVİ	چِینَوُوی
چادر را به سرکرد ، آماده شد	CHADORAH SAR KERG	چادرَه سَر کِرْد
توان بلند کردنش را نداره ، ازعهده اش بر نمی آید	CHARASH NITAREH	چارَش نیتَرِه
چاره ای نمی کرد ، جوابگو نبود	CHAREH NIKEH	چارَه نیکِه
توانایی جلوگیری از پُرخوری (شکمبارگی) راندارد کنایه از انسان شکمو	.	چارَی کُمِش نیتَرِه
چرانیدن	CHARNIDAN	چار نیدَن
چهارچوب ، محدوده ، قالب	CHARCHOW	چار چُو
چهارزانو ، نوعی نشستن (به طوریکه زانوها درراست وچپ قرارگرفته وپای راست زیر زانوی چپ وپای چپ زیر زانوی راست می رود)نهایت ادب و نزاکت	CHARZONI	چار زُونی
چهار گوشه ، دورتا دور - چارمُدار نیز می گویند	CHAR MODOR	چار مُدُور
استارت ، روشن کردن ، برای وسایل موتوری مثل موتوردریایی ، لنج ، ماشین وموتورسکلیت	CHARLO	چار لُو

چاری خرنیتره پی کره خر ایشکنه	.	حریف الاغ نمیشه پای بچه الاغ را می شکند، وقتی کسی تلافی ظلم واجحافی که بهش شده را سرکسی دیگر درمی آورد ازاین مثل استفاده می شود بعضی ها جورخر نیتره ... (درحروف جیم شرح داده شده است) را بجای چاری خرنیتره آورده اند
چاس	CHAS	ناهار
چاکلیت	CHAKLIT	شکلات ، به احتمال قوی نام خارجی شکلاتی بوده که دربین عوام همه شکلاتها را چاکلیت می گفته اند مثل مارک تایید برروی پودر رختشویی یا کلنیکس برروی دستمال کاغذی و..
چال	CHALAL	چاله ها ، به لانه مورچه و موش و... نیز چال می گویند که با لام جمع بسته میشود
چاله	CHALAH	منقل زمینی ، درزمین گودی حفر و هیزم درونش می ریختند و سپس آتش می زدند ، بعد از فروکش کردن آتش و دود، ظرف غذا یا کتری را روی آن می گذاشتند و استفاده می کردند
چال مور	CHLE MOR	سوراخ مورچه
چاویه	CHAVEIEH	پیچ مهره های بلند (میخ پیچ های بلند) در اندازه های متفاوت که جهت نگه داشتن «بیس» (درحروف ب شرح داده شده) به چوب های « شلمون » (درحروف شین شرح داده شده) بکار میرود
چراغل کورکن	CHERAGHAL KOR KON	چراغها را خاموش کن
چراغ لیت	CHERAGH LAYT	چراغ دستی
چسب اهو	CHASB OHO	چسب مایع ، مثل چسب رازی
چو خیزرون	CHO KHAYZARON	چوب خیزران
چورنیدن	CHORNIDAN	چراندن
چولان	CHOLAN	گونه ای گیاه خودرو که معمولاً لابلای نی ها و درتالاب وبر که ها می روید
چوهی نازک	CHOHI NAZOK	چای کم رنگ
چه مس بشکیه چه صداش بیای	.	مس چه بشکند چه صدای شکستن از آن بلند شود یعنی کسی که در معرض تهمت یا شایعه ای قرار گرفت (اگرچه صحت نداشته باشد) ولی آبروی آن شخص ریخته می شود، و در معرض کارانجام شده قرار گرفتن نیز معنا میدهد
چی دار	CHI DAR	مالدار

کائوچوئی نسبتاً بزرگ که اول و آخر تورماهیگیری می بندند که هم توررابالای آب نگه دارد و هم علامتی برای مشخص بودن مکان تورباشد و در صیدماهی بصورت خیال استفاده می شود	CHIBAL	چیبال
چوپان	CHIPON	چیپون
ماسه بادی	CHIT	چیت
عمل نوک زدن مرغ به دانه یازمین	CHINAH	چینه
چیدن	CHINDAN	چیندن
قرص	HAB	حَبْ
صاف روبه بالا	HATAKI	حَتَکی
حجامت	HAJOMAT	حَجومت
حرفهای مادرته	HARFALE DAYTEH	حَرَفَلِ دَیْتِه
حرفهایی که می زنی	HARFALI KEH EIZANI	حَرَفَلِی که ایزنی
حسود	HASIT	حَسیتْ
جمعی از مردم ، مردم شریف	HAZRAT	حَضرات
یقه اش را گرفت	HAGHASHA GHERT	حَقَشَ گِرَتْ
یقه خودش را پاره کرد	HAGHAY KHOSH DERD	حَقّی خُوشَه دِرْد
گریبان ، یقه	HAGHGHAAH	حَقّه
قرعه کشی	HAGHGHA	حَقّا
حمله ور شد ، حمله کرد ، پريد به طرفش	HALM AVORD	حَلَم اَوْرَد
حلالیت طلبیدن ، معمولاً درسفرهایی معنوی نظیر سفر حج و سفر عتبات و قدیمترها حتی زیارت مشهدالرضا علیه السلام به بستگان ، دوستان و آشنایان سر می زدند و از آنها طلب حلالیت می کردند	HALAL BIDI	حَلال بیدی
پای بند نبودن به دستورات شرعی ، مقید نبودن به رعایت حلال و حرام	.	حَلال حروم نیکنه
خمیر ، از این کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود	HAMIR	حَمیر
مایه خمیر	HAMIRAK	حَمیرک
حاجی ها	HOWJEYAL	خَوَجِیل
باعجله	HOWLAKI	خَوَلْکی
می فهمی ؟ ، متوجه میشوی ؟ ، درک میکنی ؟	HOLIT EIYOBEBH?	خَوَلِیت اِیَوْبَه؟

حَیْسُ بَیْس	HAYSO BAYS	بُحْبُوبَه ، درگیر و دار ، در آن حال ، مثلاً می گویند مِین حَیْسُ بَیْس رفت واومدما ... یعنی همزمان برفت و آمدما
حَیْلَه	HAYLAH	حجله
حَیْوَشْت	HAYVESHT	بر اثر - شدت
حَیَالُ	HAYAL	صیدماهی بوسیله تور که در این روش کل تور را در وسط آب دریا یا رودخانه رها می کنند و ماهیهایی که در عمق و روبه بالا شنا میکنند صید می شوند
حُبَانَه	HOBANAH	ظرف آب از جنس گل رُس
حُرَّه	HORAH	آش کارده ، نوعی سوپ مقوی
حُسَیْ حُسَیْ	HOSAY HOSAY	این اصطلاح که شاید به معنی حسین حسین باشد در مواقعی که کسی از دست شخصی بسیار اذیت و کلافه شده ایراد میشود
حُفَات	HOFAT	محافظت
حَوَّیْدِر	HOVAYDER	نام شخص ، مصغر حیدر
حَوْجِی	HOWJI	حاجی
حَوْشَا	HOSHA	طوبله ، حصاری که حیوانات در آن نگهداری می شوند
حَوْش	HOUSH	آوایی است که برای نگه داشتن الاغ استفاده می شود باین توضیح که hush در زبان انگلیسی به معنای ساکت ، آرام ، خاموش و صدادر نیارودن است وقتی این کلمه را با فاصله و ممتد تلفظ کنند این حیوان از حرکت باز می ایستد
حَوْطَه	HOTEH	محوطه
حَوْنَه	HONAH	خانه ، منزل
حِسَاب حِسَاب کُکا برادر	.	حساب و کتاب بجای خود برادری هم بجای خود بیا بنشین باهم حساب کنیم و وقتی شخصی در موقع تسویه حساب شروع به تعارف کند این ضرب المثل ایراد می گردد .
حِلَه	HELEH	چادر عربی زنان
حِلَّه بَفَّ حِلَّه نداره	.	عباباف خودش عبا ندارد کنایه از اینکه هر کسی پیشه و حرفه ای دارد اگر در خانه خودش برای وسیله ای که استاد تعمیر آن است مشکلی پیش آید در تعمیر آن تعلل می کند
حِنَا	HENA	همان حنا است که بعضی از مناطق با کسره حا تلفظ می کنند ، خیلی قدیمترها حِنْدَه یا حِنْدَه می گفتند

کنایه از روده دراز ، وراج و پر حرف و به آدم خونسرد و پر حوصله نیز میگویند البته نه از جنبه صبر ، بلکه از جنبه خونسرد بودن و بی تفاوتی	.	چِناش دِرَازِه
غذایی که نیاز به پختن ندارد و به سرعت آماده می شود نظیر ماست و خیار ، خیار و گوجه و پنیر و ...	HAZERI	حاضِرِی
کسی که از حالت عادی خارج می شود و بیشتر به کسانی که بیماری صرع دارند و حالت تشنج و سفتی عضلات به آنها دست میدهد حالتی می گویند	HALATI	حالتِی
ماجرأ ، احوال	HALEKAT	حالِکات
حرف را بامعنا می زنند اگر خر نیستی بفهم ، درموردی که برای فهماندن اشتباه شخصی بصورت کنایه حرفی را می زنند و او متوجه نمی شود	.	حرف ایزنن به معنا آنه خری بفهما
حرفی را به عمه ام گفتم ، عمه ام به خاله ام گفت ، خاله ام هم به تمام مردم گفت (کنایه از اینکه اگر راز خود را برای یک نفر بازگو کردی ، رفته رفته در بین همه پخش و بر ملا میشود)	.	حرفَ گفتم و عامَم ، عامَم گفت و خالم ، خالم گفت و عالم
حرف خودت را آنجا بشنو که حرف همسایه ات را می گویند . به این منظور که اگر کسی غیبت شخصی را نزد تومی کند شاید غیبت تو را نیز در جایی دیگر بکند	.	حرفِ خُتِه اونجو بِشْنَف که حرف همسادته ایگن
از روستاهای توابع هند یجان می باشد	HOSAYN ABAD	حسین آباد
حاجی ، مثلاً حوج علی که منظور حاجی علی میباشد	HOJ	خَوُج
متوجه اش کن ، توجیه کردن ، فهماندن	HOLISH KON	خَوُلِش کن
دعایی است و به معنای خانه ات آباد، دلت خوش	HONAT ODOON	خَوَنَت اُودون
نفرینی است و به معنای خانه ات خراب ، خیر نبینی	NAH ODOON HONAT	خَوَنَت نِه اُودون
خونه همه دیوانه ، اگر از دویا چند نفر اعضای یک خانواده اعمالی غیر معقول سرزنش این جمله در موردشان اطلاق می شود	.	خَوَنَه همه کَلو
صفت انسان مهمان نواز	HONAH DAR	خَوَنِه دار
خانه خراب کن	HONAH VAR KAN	خَوَنِه وَرَ کَن
نوعی نان شبیه به سامبوسه ، این نان با سبزی خودرویی به نام گُت گُتودرست می شود (نان کوچک شکم پر)	KHAPOLAK	خِپولَک

بصورت مجزا به افرادی قوی هیکل اطلاق می شود که بیشتر از قدرت و نیروی بدنی و کمتر از فکر خود استفاده می کنند	KHARAKI	خَرَکی
الاغم را فروختم ، حالا دیگه نوبت فروختن گاوم می باشد ، کنایه از بدشانسی پشت سرهم می باشد	.	خَرَمَ فُرُخْتُم ايسو نُوبَيْ گامِه
خورد	KHARD	خَرْد
خوردنی ، خوراک ، غذا	KHARDANI	خَرْدَنی
خورده است	KHARDEH	خَرْدِه
به طعنه به کسی گفته می شود که چیزی را بدون هیچ نتیجه ای از دست داده و مصرف کرده است یعنی خوردیش؟	KHARDISH	خَرْدِش
خرزهره ، نوعی درختچه با گل هایی صورتی و سفید	KHARZAH LAH	خَرَزَهْلَه
کسی که می تواند بخورد ، معمولاً به کودکی که از شیر بریده شده و غذا می خورد می گویند خَرَا هوبیده (یعنی غذا خور شده) و بصورت مجزا به کسی که خورد و خوراکش خوب است خَرَا می گویند	KHARA	خَرَا
ثروتمند ، متمول ، دارای پول زیاد	KHAR PIL	خَر پیل
هزینه ، خرج دادن یعنی هزینه کردن در مراسمی ، غذا دادن	KHARJ	خَرَج
هزینه پرداخت کنند ، البته این اصطلاح بیشتر در ولیمه دادن کاربرد دارد	KHARJA BEKASHEN	خَرَجِ بَکَشِن
از لوازم و زیورآلات خانم ها ، قطعه ای زینتی از جنس طلا که به یک طرف بینی نوعروس وصل میشود	KHAZAMAH	خَرَامَه
هسته	KHSAH	خَسَه
نوعی بازی قدیمی و محلی است که ابزار آن هسته خرما و حفر چند گود (کال) کوچک در زمین است	KHASAH GALAK	خَسَه گَالک
استخوان	KHAS	خَسْ
مادرزن و مادرشوهر	KHASSI	خَسِّي
به سبدي ساخته شده از صَحف (پیش) یا همان برگ درخت نخل گفته میشود که البته آن سبد درموقعی که پراز خرما باشد، رَتِيلی ووقتی خالی است خَساف گفته می شود ، خِلَف خرما هم می گویند	KHASAF	خَسَاف

مادرشوهر می گوید چقدر غذایی خوره ، شوهرش می گوید چقدر غذا کم می خوری ، معادل یک بام و دوهوا		خَسی ایگِه چه پُر خَرِه ، میره ایگِه چه کم خَرِه
نوش جاننش ، گوارای وجودش	KHASHE HALALESH	خَشِ حلالِش
خوش دست ، به وسیله نقلیه ای که هنگام رانندگی با آن ، راحت باشند	KHASH DAHS	خَشِ دَهس
ناز کشیدن	KHASHBASH	خَشَباش
خوش تر ، سر حال تر	KHASHTAR	خَشْتَر
نهایت خوشی و لذت ، خوش خوشان	KHASH KHASHAK	خَشَخَشک
خرت و پرت و نخاله ، خَشْخَمام هم می گویند	KHASHKHOMAM	خَشْخَمام
خوبی، خوشی	KHASHI	خَشی
خوشی اش را ، خوبی اش را	KHASHISHAH	خَشیشَه
سازودهل زدن در مراسم عزاداری مخصوصاً عزاداری جوان ناکام	KATIR CHAP	خَطیر چپ
خاکی کردن ، کنایه از جاده خاکی که زیاد در آن تردد می شود	KHAKALON	خَکَلُون
گرد و خاکی	KHAKEKHOL	خَکِ خُل
خاک نرم	KHAKE NASHTAH	خَکِ نَشْتَه
آغشته به خاک ، خُل خُلی یعنی آغشته به خاکستر	KHAKEKHOLI	خَکِ خُلی
خاکستر	KHAKESHTAR	خَکِشْتَر
خاک	KHAK	خَکْ
خم شو	KHALOW BOU	خَلَو بُو
خمش کن	KHALESH KON	خَلِش کُن
کج و معوج ، خمیده	KHALEH PLIT	خَلِه پِلِیت
کج	KHAL	خَلْ
کج شده	KHOL VOBIDEH	خَلْ وُبِیدِه
دولا دولا راه رفتن ، خمیده راه رفتن ، دزدانه راه رفتن	KHALKHALAKONI	خَلْخَلْکونی
خلوت	KHALFAT	خَلْفَت
النگو ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود	KHALKAH	خَلْکَه
خروار	KHALVAR	خَلَوار
بو کردن و گندزدن چیزی ، کپک نان و خراب شدن مواد غذایی	KHAMEKAH	خَمِکَه
کپک زده ، بوی بد گرفته و گندیدن مواد غذایی	KHAMBASAH	خَمْباسَه
خندیدم	KHANDESOM	خَنْدِسمْ

خندید	KHANDES	خَنْدِسْ
خندیدی؟	KHANDESI	خَنْدِسی
مایه تمسخر	KHANDEZAR	خَنْدِه زار
به خواب نمی روم ، خواب نمی روم	KHOW NIBAROM	خَو نِبَرُم
خواب بد دیدن ، کابوس	KHO VORVORO	خَو وَوَرَوَرُو
خوابت کرد ، البته به معنی گولت زد یا گمراهت کرده ام می باشد	KHOWT KERD	خَوْت کِرْد
خوابت نمیاد	KHOWT NIYAY	خَوْت نیای
بین خواب و بیداری	KHOU DEYORI	خَو دِیوَری
خارش ، خاراندن	KHORNIDAN	خَوَرَنِیدَن
خوابید	KHOSID	خَوَسِید
خوابیده	KHOSIDEH	خَوَسِیده
خوابش برد	KHOWSH BORD	خَوَش بُرْد
خوابش کرد ، البته به معنی گولش زد یا گمراهش کرده ام می باشد	KHOWSH KERD	خَوَش کِرْد
قالی ، فرش	KHOLIN	خَوَلین
خوابم کرد ، البته به معنی گولم زد یا گمراهم کرده ام می باشد	KHOWM KERD	خَوَم کِرْد
خوابانیدم ، من را خواباند	KHOWNIDOM	خَوَنِیدُم
خوابانیدت ، تو را خواباند	KHOWNIDET	خَوَنِیدِت
خوابانیدش ، او را خواباند	KHOWNIDESH	خَوَنِیدِش
خوابالو ، خواب آلود	KHOUVALOU	خَوُوَلو
خواهر	KHAHAR	خَهَر
خواهرشوهر	KHAHAR MIRAH	خَهَر میرَه
خیر ندیده (گونه ای فحش و نفرین)	KHAYR NAYDAH	خَیَر نَیْدَه
نی ، چوب نی	KHAYZAROUN	خَیْزَرُون
ریسمان نایلونی محکمی است برای ماهیگیری که باتوجه به نوع قلابی که قصد دارند به آن نصب کنند ضخامت های متفاوتی دارد که و تا آنجائیکه بنده به خاطر دارم خَیْط ۴۰ و ۶۰ را برای صید ماهی شانک بر روی قلاب شانکی و ۱۲۰ تا ۲۰۰ را برای صید ماهیهایی نظیر هامور و سبیتی و سنگسر و... بر روی قلابهای بزرگتری نصب می کردیم	KHAYT	خَیْط
به سلامتی	KHAYRE KHASH	خَیْرِ خَشْ

از روستاهای توابع هندیجان می باشد که مخروبه شده است	KHAYT	خَیْط
خودت را تکان بده ، حرکتی بکن	KHOTA BOJOMN	خُتَ بَجْمَن
خود بخود ، عملی غیرارادی از کسی سرزدن	KHOTA KHOT	خُتَ خُوت
خودت هم ، خودت نیز	KHOTAM	خُتَم
خودت	KHOT	خُت
کسیکه ادعایش می شود و منم منم می کند به او می گویند خُت خُتِکِ آيُوبِه	KHOT KHOTAK	خُت خُتِک
خودت رفتی ، خودت آمدی ، هیچکس به تونگفت خوش آمدی کنایه از افرادی که خودسرانه دست بکاری می زنند و نباید انتظار تشکر و حمایت از جانب دیگران را داشته باشند	.	خُت رَهْتی ، خُت اومِی ، کسی نَگُ خَش اومِی
مطابق دستور خدا می خواهی ، آنطور که خدا دستور داده می خواهی ، معمولاً کسیکه قصد دارد اقرار به بیان حقیقتی نماید از این اصطلاح استفاده می کند	KHODOEISHA EIKHI	خُدوئیش ایخی
خروپف	KHORAH	خَرَه
خورد و خمیر شدن ، آسیب جدی برداشتن، له و لورده شدن	KHORDE KHOMAM	خُرْدِ خُمَام
داغون ، خورد و خمیر	KHORDEBARD	خُرْدِ بَرْد
خودش هم ، خودش نیز	KHOSHAM	خُشَم
خودش را	KHOSHAH	خُشَه
خودش را راحت کرد ، خودش را رها کرد ، خودش را خلاص کرد	KHOSHAH VARAND	خُشَه وَرَند
خودبه خود ، سرخود ، کسی که خودسرانه کاری را بکند	KHOSHE KHOSH	خُشِ خُش
خرج یاهزینه ای را بصورت نقدی به کسی دادن مثلاً خرج و هزینه عروسی را بصورت نقدی به خانواده عروس دادن	KHOSHKAH	خُشْکَه
ساده لوح ، عقب افتاده	KHOLE CHEL	خُلِ چَل
آتش زیر خاک	KHOL	خُل
چیزی را زیر زغال پختن	KHOL PAZ	خُلِ پَز
خود بخود ، عملی غیرارادی از کسی سرزدن	KHOMA KHOM	خُم خُوم
اصطلاحی رمانتیک به معنی خودم را گم کردم	KHOMA LOW KERDOM	خُم لَو کِرْدَم
متعلق به من ، دست پروده من ، در مواقع تحقیر کسی نیز بکار میرود	KHOMAKI	خُمِکِی
خودم هم ، خودم نیز	KHOMAM	خُمَم

خودم هستم	KHOMOM	خُمَمْ
پخمه ، بی عرضه	KHOMOL	خُمُول
خودم	KHOM	خُمْ
منم منم کردن ، معنی خودمانی هم می دهد ولی درمشاجرات اگر عنوان شد مَهلی خُم خُمکی ایکنی یعنی زیاد منم منم می کنی !	KHOM KHOMAKI	خُم خُمکی
خودم بمیرم اما هوادارم نمیرد . درنشان دادن ارزش دوست خوب بکار میرود	.	خُم بمیرم ، هواخواهم نمیره
میله تیز فلزی بلندی است که بندی به آن وصل است و هنگام صید ماهی پله (سفره ماهی حلال) در گوش آنها رد می کنند و یکی یکی درون آن بند می روند که از دست صیاد لیز نخورند و بیفتد (خُماتَه نیز می گویند)	KHOMATAH	خُماتَه
پخمه	KHOMAMOW	خُمَامَوْ
چندین سال پیش ، قبل از ورود ایزوگام به بازار، مردم هرساله یادوسالی یکبار، خاک شیرین از صحرا می آوردند ، باکاه قاطی می کردند و این کاهگل را بصورت یک دایره ۴ متر در ۴ متر درست می کردند و به آن آب می بستند تا چند روز ، سپس باپا در آن می گشتند تا خوب گِل و کاه باهم قاطی شود بعد بر روی پشت بام برده و اندود میکردند	KHOMRAY SHOLI	خُمَرِی شلی
تخته ای است مدور (دایره) که نان را بر روی آن پهن میکنند	KHONCHAK	خُنچَک
خواند	KHOND	خُنْد
خواب	KHOW	خَوْ
هم به معنای خوب و قبول و تصدیق است و هم به معنای خواب میباشد	KHOW	خَوْ
خوابیدم	KHOSIDOM	خَوَسیدَم
خوابیدی	KHOSIDI	خَوَسیدی
خوابیدن	KHOSIDAN	خَوَسیدن
خواب ، خوابیدن بیشتری به دنبال دارد ، دانه های حبوبات نیز آب رابه خود میکشند ، کنایه از پیامد امور میباشد	.	خَوْ خَوْ و اِکَشِه ، دُنْگَرُوْ اِکَشِه
به دریای آرام گفته می شود ، به هوای آرام و مطبوع نیز اطلاق می شود خَوّار نیز می گویند	KHOVAHER	خَوّاهِر

خودت را بتکان ، هم به معنای تکاندن و تمیز کردن لباس به تن ، هم در مواقعی که جهت خرید وسیله ای یا چیزی از هرچه پس انداز داشته استفاده کند می گویند خُش تَکنید یعنی هرچه داشت و نداشت (پول) را خرج و مصرف کرد	KHOTA BETEKN	خُوتِ بَتَکَن
خودتون	KHOTON	خُوتُون
خودتی از او ، کاربرد این اصطلاح که بیشتر جنبه تحریکی در دعوی فیزیکی دارد در مواقعی که شخصی دشمن خود یا کسی که به خورده حسابی با او دارد را جایی تنها گیر بیاورد شخص ثالثی در جهت تحریک ، این اصطلاح را بکار میبرد البته کاربرد های دیگری با توجه به موقعیت و مکان دارد مثلاً موقع تعمیر یا ساخت چیزی در جهت تهییج شخصی که میخواهد کار کند از این اصطلاح استفاده می شود	KHOTI VASH	خُوتی وَش
پاره گداخته و سرخ شده آتش هیزم ، آتیش قرمز بدون شعله ذغال خورجین ، کسبه ای که بصورت جفتی باجنس پارچه ضخیم (برزنت) ساخته میشود و جهت حمل جنس بر روی موتوسکلیت یا دوچرخه استفاده میشود	KHORONG	خُورُنْگ
کوچک ، ریز	KHORJ	خُورْج
خودشان	KHORDELOU	خُورْدِلُو
خودمان	KHOSHON	خُوشُون
اعتراف کرد	KHOMON	خُومُون
جوجه مرغی که برای اولین بار بخواد تخم بگذارد	KHOH GHERT	خُهْ گِرْت
سبک ولوس	KHETAKE AVAL KHAYAH	خِتَکِ اولِ خایه
خدمت	KHECH	خِچْ
گلویش را گرفت ، یقه اش را گرفت ، بصورت مجزا تلفظ شدن یعنی غافلگیر یا گرفتار شد	KHEZMAT	خِذْمَت
چنگ زدن ، معمولاً در مورد نحوه چیدن انگور یا خارک یا دیگر میوه های خوشه ای، میگویند «خِرِتش کردیم» یعنی اینکه بصورت دفعه ای تعداد زیادی از خوشه این میوه هارا چیدیم، یا کسی که حرف ناموزون می زند میگویند خِرْت کرد که منظور همان خِرْت از نوع تمبک است که صدایی سوای ریتم آن ساز دارد	KHERESH GHERT	خِرِشْ گِرْت
	KHERET	خِرِتْ

در تپه های اطراف روستاهای غوله و بزی جایی وجود دارد که بصورت طبیعی دارای غارهایی کم عمق میباشد و پیرمردهایی که سنشان خیلی بالا می رفته و بلحاظ هوشیاری در پائینترین سطح ممکن می رسیدند (خِرِفْ زَدَه) بنحوی که موجبات اذیت و آزار خانواده ها را فراهم می کردند و از طرفی هم نمی مردند!!!!!! آنها را بامقداری غذا در این غارها می گذاشتند تا یابوسيله درندگان یا به واسطه گرسنگی و تشنگی هلاک شوند البته شخصاً از هیچکس نشنیده ام که مثلاً با پدر بزرگ یا ابا جاداش این کار را کرده باشند ولی اطراف سد گتوند سوراخهایی شبیه به غار در وسط کوه ها درست کرده بودند که راهنمای کوهنوردی ما می گفت بخاطر کوچ دامداران، پیرمردان یا پیرزنانی که وبالشان بودند را در این سوراخها (غارها) بامقداری آب و غذا رها میکردند و می رفتند و تابرگشتشان صد درصد تلف شده بودند زیرا اگر آذوقه اشان تمام می شد نمی توانستند از این بلندی پائین بیایند به هر حال منطقه خِرِفْ خونه به این خاطر اسم گرفته است	KHEREF KHONAH	خِرِفْ خونه
چنگ به صورت کسی زدن	KHERENJ	خِرِنج
گلو، گردن، یقه	KHER	خِر
آشغال، چیزهای به درد نخور	KHRKHEMAM	خِرْخِمَام
خرت و پرت و وسایل بی استفاده	KHERZEL PERZEL	خِرْزِلْ پِرْزِلْ
یقه ات رامی گیرد، خرخره ات رامیگیرد یا به گردنت می افتد	KHERETA EIGEREH	خِرْتْ ایْگِرِه
قوطی مچاله شده	KHESAFES	خِسَفِسْ
فاق شلوار	KHESHTAK	خِسْتَك
هم به دیوار یا ساختمانی که از خشت ساخته شده و هم به پیراهن یا لباسی که نقوش آن چهار گوشه (مربع مربع) باشد، گفته میشود در ضمن به این لباس ها چارخونه هم می گویند	KHESHTI	خِسْتِی
غافلگیرش کن	KHEFTESH KON	خِفْتِشْ کُنْ
گره ای که به طناب می زنند	KHEFT	خِفْت
رسوا کننده، هُوْچی	KHELAGH	خِلَقْ
مخلوط، قاطی	KHELT	خِلْط
مخلوط گندم و جو، گندم نامرغوب	KHELTAK	خِلْطَك

انبارلنج ، درقسمت های زیرین لنج که یکی درسینه، دیگری درمیان و بعدی درتفر لنج قرار دارد و نیز در جایی که موتورلنج واقع شده ، خنِ جداگانه ای مخصوص موتور تعبیه شده است که به همه آنها خنِ گفته می شود، البته درکشتی و قایق نیز به انبارها خن می گویند	KHEN	خن
شراره آتش	KHENJ	خنَج
حنا ، ازاین کلمه کمتر استفاده می شود، خنده هم می گفتند	KHENDEH	خنده
محل قرار گرفتن پروانه پمپ آب کشاورزی که بعد از روشن شدن پمپ ، آب را از رودخانه مکش می کند و نیز در اصطلاحات دریایی به پمپ تخلیه آب لنج که به کمک موتورلنج در هنگام روشن بودن کار می کند ، گفته می شود خنزیره نیز میگویند	KHENJIRAH	خنَجیره
شخم	KHISH	خیش
خون	KHIN	خین
خون لخته شده	KHIN GELENDEH	خین گلنده
کسی که قصد آزار و اذیت مردم را داشته باشد	KHARAH	خا ره
خوب ، به معنای تأیید کلام طرف مقابل که معمولاً باتکرار (خاب خاب) تلفظ می شود	KHAB	خاب
خرمای نارس وزرد	KHARAK	خارک
گیاه درمانی ، نوعی داروی گیاهی که در روستاهای اطراف ماهشهر و هند یجان می روید و بوته ای بسیار پر خار دارد که از میوه آن جهت درمان برخی از بیماریهای دستگاه گوارش و تنگ نفس (آسم) استفاده می شود	KHARAK KAVIR	خارک کویر
خارید	KHARES	خارس
خارشتر ، همان خارشتر (خارشتر) است که اینگونه در گویش ما تلفظ می شود	KHARESHTER	خارشتر
گونه ای حشره ، که دهانش خرطومی شکل است و قدیمی ها براین اعتقاد بودند که خارهای فرورفته در پایشان را این حشره بیرون می آورد!	KHAR PA DERAR	خارپا درار
قبرستان ، خهکسون هم می گویند	KHAKESON	خاکسون

خان می بخشد خانلی نمی بخشد ، گاهی اتفاق می افتد که از مقام بالاتر دستوری صادر می شود ولی بخش مربوطه صدور آن دستور را مقرون به صرفه ندانسته و اجرای آن را به مصلحت نمی داند در این مواقع می گویند خان ایبخشه	.	خان ایبخشه خانلی نیبخشه
به فروشنده ای که نتیجه کاسبی او یا سودی ندارد یا متحمل زیان می شود می گویند فلونی خایه خر خایه فروشه	.	خایه خر ، خایه فروش
نشخوار	KHAYESHT	خایشت
املت	KHAYAH TEMATAH	خایه تماته
تخم مرغ و پیاز داغ	KHAYAH RIZAK	خایه ریزک
یعنی کجا به سلامتی؟ ، ها کجا؟	KHODA BERAT	خدا برات
دعایی است یعنی خدا تو را نگه دارد ، خدا حفظت کند	KHODA BEHLET	خدا بهلت
خداوند ، خردا دید که بهش شاخ نداد، کسیکه از لحاظ وضعیت جسمی یا موقعیت اجتماعی در جایگاه پائینی است ولی آدم بدسرشت و پلیدی است	.	خدا خره دید که شاخش ندا
خدای بالای سر شاهداست ، گونه ای قسم ، شاهد بودن خدا ، در بیان صحت و درستی کلام ، خدا بسر شاهده هم می گویند	KHODA SAR SHAHEDEH	خدا سر شاهده
خسته نباشی ، خدا قوت بدهد	KHODA GHOUVAT	خدا قووت
نفرینی است یعنی خدا تو را از روی زمین بردارد ، بمیری	KHODA NAHLET	خدا نهلت
در رابطه با زن و شوهری که خوشبختند و از هر لحاظ باهم در تفاهم و صمیمیت زندگی می کنند و از نظر اخلاقی شبیه بههم هستند یعنی هر دو خوش اخلاق هستند	.	خدا تا هم بر نکنه هم سر نیکنه
بعضی ها که کوتاه فکرند و برای حل مسئله ای خیلی خود را متحمل زحمت می کنند این مثل در موردشان بکار می رود	.	خره ایارن تی بار یا باره ایبرن تی خر
الاغت را سوار شو و خرما بخور، یعنی کار به کار کسی نداشته باش و کار خودت را بکن	.	خرت برون دیری بخه
هنوز الاغ نخریده ولی افسارش را بسته است کنایه از کسانی که هنوز کاری نکرده اند ولی در ذهن خود مقدماتی را فراهم کرده و مدام صحبتش را پیش می کشد، خره نخریده آخورش بسه نیز میگویند	.	خره نخریده اوسارش بسه
خر پیرو افسار رنگی = کسیکه مناسب با سن و سالش لباس نپوشد	.	خر پیر و اوسار رنگی !

الغی است دورنگ که رنگ غالب آن خاکستری است و ناحیه زیر شکمش سفید رنگ است	KHARE CHARMAH	خر چَرَمَه
الاغ مایل به خاکستری	KHARE DIVAH	خر دیوَه
نوعی الاغ است که مناسب است برای جفت گیری با اسب که قاطر زائیده می شود	KHARE RAMAH	خر رَمَه
الاغ سیاه رنگ	KHARE SOHRAH	خر سُهْرَه
الاغ سفید رنگ	KHARE SOWZ	خر سَوُز
الاغی خاکی رنگ کمی متمایل به قهوه ای روشن	KHARE GHAZAH	خر گَزَه
خری بجز خر کا جمال نیست ؟ ! کسیکه شیء یا وسیله کسی دیگر رابه اشتباه بردارد	.	خر نی غیرِ خرِ کا جمال
خریزه	KHARBIZEH	خربیزه
الاغ کوتوله	GHADI	خر گدی
خرمایی که تو خوردی هسته اش در جیب من است . قهار بودن فرد را میرساند و مطلع بودن به مکر و حیلۀ طرف مقابلش یعنی من میدانم قصد و نیت تو در مورد این مسئله چیست	.	خرمایی که تو خَرَدی خَسَش مِن جیب مُنِه
هم نوعی بیماری است که صدای فرد بیمار تغییر میکند و هم به خروس جوان گفته میشود	KHOROSAK	خروسک
پرنده ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی	KHEZAYRI SAR SOZ	خِضَیْری سر سَوُز
رامشیر	KHALF ABAD	خَلَف آباد
قلقلک	KHANDAKHOLI	خند خُولی
جویده	KHOEIDAH	خَوُ ئیده
حقت بود، خوب بلایی سرت اومد	KHOBET HOBID	خوبِت هَوُبید
خوب می گویی ، حقیقت را می گویی	KHOB EIGHI	خوب ایگی
خوب نگاهش کن	KHOB SAYLESH KON	خوب سَیْلَش کُن
خودت	KHOT	خَوُ ت
به پیشرفتگی های آب دریا درون ساحل خور گفته می شود و توسط ماهیگیران و افرادی قدیمی نامگذاری شده اند	KHOR	خور
خوری که از وسط ماهشهر می گذرد و بلحاظ اینکه در ماهشهر تمام می شود بنام کور اسم گرفته ، خور کون نیز تلفظ می شود	KHOREKOR	خورِ کور
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR BIHAD	خور بی حد

خوری است در دریای ماهشهر	KHOR TAYF KAR	خور تَیْف کار
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR DARVISH	خور درویش
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR SEJAHEDIN	خور سِجَاهِدین
خوری است در مسیر بندر صادراتی	KHORE SEMAYELI	خور سِمایلی
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR SHE LENGAE	خور سه لنگه ای
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR SHOLI	خور شلی
خوری است در مسیر بندر صادراتی	KHORE ASHIR	خور عَشیر
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR ABDOL KARIMI	خور عبدالکریمی
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR MAYOFI	خور مَیوْفی
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR MORAYMOS	خور مَرِیْمُس
خوری نرسیده به اسکله غزاله	KHOR AHMAD SENAYT	خور احمد سَنِیْت
خوری در جوار جاده ای که منتهی می شود به پتروشیمی بندرامام	KHOREJAAFARI	خور جعفری
خوری است در دریای ماهشهر	KHOR GHABRE NOKHODA	خور قبر نُوْخدا
از اول جاده هندیجان سمت راست راه خاکی وجود دارد که به این اسکله و خور می رسد	GHEZALEH	خور واسکله غِزاله
خودش	KHOSH	خُوش
خودم	KHOM	خُم
یعنی توی خونه خودتون یه ته بندی بکن و بعد بیا اینجا ناهارت رابخور	.	خونِی خوتون مِلْگه مِلْگه کن بعد بیا اینجا چاسْتَه بِخَر
خیابان امام شمالی	KHEYBON JANGAL	خیابون جَنگَل
خیابان سعیدی ! ، خیابان سرازیری نیز می گویند	KHEYABON SARAZIRI	خیابون سَرَزیری
خیار سبز	KHIAR BALENG	خیار بالِنگ
خیار چمبر	KHIAR TERAQ	خیار تَرک
هندوانه	KHEYAR SARD	خیار سرد
انواع خربزه	KHEYAR GARM	خیار گرم
هندوانه ابو جهل ، بسیار تلخ است	KHEYAR GORGO	خیار گُرگو

به خوشحالی ، به سلامتی ، درموردی هم معنی طعنه زدن دارد مثلاً میگویند خیرِ خَشِ کُرْمَم بام بید = یعنی خیرِ خَش (اینجا طعنه میباشد) پسر هم همراه هم بود	KHAYRE KHASH	خیرِ خَش
صلاح ، مصلحت	KHAIRIYAT	خیرِ یَت
هیزم	KHIZOM	خیزُم
خیسانده شده	KHISANIDAH	خیسَنیده
سرتاپا تر (خیس) شدن	KHISE TELIS	خیسِ تَلیس
خیس خورد؟ ، خیسانده شد؟	KHISESAK	خیسِ سَک
خیس خورد ، خیسانده شد	KHISES	خیسِ سِ
گاو آهن ، الآن بصورت دیسک به تراکتور می بندند وزمین را شخم می زنند همان عملیات شخم زدن میباشد	KHISH	خیش
معادل (دیگی که برای من نجوشت میخوام سرسگ توش باشه)	.	خیشی که جوممه نیکنه نو چه ایْتی رو چه اوتی رو
خون	KHIN	خین
خونم به گردنت ، گونه ای التماس و تاحدودی نیز جنبه تهدیدی و گوشزد نسبت به پیامد کاری که می خواهد بکند	KHINOM NEHAT	خینم نهات
خونت	KHINET	خینت
خونت به گردنم ، تقریباً درجائی که کسی مسئولیت کاری را بخواهد بعهده بگیرد از این اصطلاح استفاده می کند	KHINET NEHAM	خینت نهام
خونش	KHINESH	خینش
خونش به گردن توست	KHINESH NEHATEH	خینش نهاته
خون آلود ، خونی	KHIN KHINI	خین خینی
خون ریزی ، به قربانی کردن نیز می گویند	KHIN RIZI	خین ریزی
خوش برخورد ، خونگرم ، باعاطفه ، بامهر و محبت	KHIN GHARM	خین گرم
خونین	KHINCHAL	خینچال
دیگر نمی دانم چکار بکنم	DA NOWNOM CHOBKONOM	دَ نَوْنَم چُبْکَنَم
گیج	DANG	دَ نَگ
قطب نما ، این وسیله کار GPS امروزه را انجام می داد	DAYRAH	دَ یَرَه

از اوزان قدیم ، معادل شانزده کیلوگرم ، بعضی نقاط معادل هفده کیلوگرم نیز ذکر شده است	DAKHSIR	دَکْسیِر
خواهر	DADI	دَدِی
خواهرت	DADIT	دَدِیت
خواهرم	DADIM	دَدِیم
خواهرانت	DADI YALET	دَدِی یَلِت
خواهرش	DADISH	دَدِیش
درب را قفل کن	DARA CHEFT KON	دَر چِفْت کُن
مرا بیرون کرد ، اخراج کرد	DARESH KERD	دَرُم کِرْد
تورا بیرون کرد؟ ، اخراجت کرد؟	DARESH KERD	دَرِت کِرْد
اورا بیرون کرد ، اخراجش کرد	DARESH KERD	دَرِش کِرْد
پنجره ، دروچی نیز می گویند	DARBACHI	دَر بَچی
خارج شو ، بیابرون	DAR BEYO	دَر بَیو
به یک بسته ده تایی کبریت می گویند	DARZAN	دَر زَن
درگاه ، دروازه ، درب	DARGAH	دَر گَه
متلاشی ، ازهم پاشیده ، چیزی نزدیک به نابودی کامل	DARVO DAGHMOUN	دَر و دَاغْمُون
ظرف و ظروف	DARFO DOL	دَر فُ دُول
فوراً ، آنی	DAR JA	دَر جَا
نفرینی است مانند کوفت، زهرمار، مرض	DARD	دَرْد
همه بیمار شدند ، همه مبتلا به بیماری شدند	DARD MENESHON VAS	دَرْد مِیْنَشُون وَسْ
دریدر ، آواره	DAR VA DAR	دَر و دَر
به دالان بزرگ و مسقفی که در ورودی منزل بنا می شد دروازه می گفتند	DARVAZAH	دَر وَا زَه
سرکار گذاشتن ، کسی راندبال نخودسیاه فرستادن	DASAK	دَسَک
دستهایش	DASALESH	دَسَلِش
مجموعه ی کلیدها در یک حلقه یا بند، دسته کلید	DASAH KELIL	دَسَه کِلِیل
دسته هاون	DASAH HAVON	دَسَه هَوْن
دست و صورت رابشور(بشوی)	DASO RITA BESHOR	دَس رِیت بِشور
یعنی در مراسم شادی(جشن عروسی) برای شما جبران کنم	.	دَس حَیْلَت بَگَرُم
اورا لو داد، کاری کرد که اورا دستگیر کنند ، جای اورا نشان داد	DASESH DA	دَسِش دا

دستش کار می کند ، چشمش می ترسد ، شخصی که از مشاهده کاری وحشت می کند ولی وقتی شروع بکار می کند می بیند خیلی زودتر از چیزی که فکرش را می کرد واز آن می ترسید به پایان رسید		دَسِشْ کارایکنه تیش ایتَرَسِه
درموقعی که برای شخصی چندگرفتاری باهم پیش میآید این مثل بکار میرود		دَسِشْ مِنْ عرب عجم گیره
حداقل ، دست کم	DASEKAM	دَسِکَم
ناهمواری راه و جاده ، دست انداز	DASENDAZ	دَسِنْداز
دستها ، دست و پا	DAS PELENGH	دَسْ پِلَنگ
دست وپایت را	DAS PELENGHETA	دَسْ پِلَنگِت
دستکاری درچیزی یاکاری بدون آشنایی به آن	DAS PELGHONI	دَسْ پِلْغُونی
دستکاری ، خرابکاری هم معنی می دهد که اگر در غذا باشد که حال بهم زدن هم معنی می شود	DASPELGHENAK	دَسْ پِلْغِنَک
احوالپرسی ، دست دادن	DAS TEMANA	دَسْ تِمَنّا
شنا ، حرکت کراال درشنا	DAS MALAH	دَسْ مَلَحِه
دست بردار	DAS VARDa	دَسْ وَردا
دستفروشی ، پيله وری	DASFOROSHI	دَسْفُروشی
دستکش	DASKASH	دَسْکَشْ
دستگیره	DASGERAK	دَسْگِرَکْ
ازاصطلاحات کشاورزی ، چوب دستگیره مانندی است که زیر تیغه وسیله شخم زن از نوع گاواهن (غیر مکانیکی) قرار میگیرد	DASGERAK	دَسْگِرَکْ
دستمزد ، حق الزحمه	DASMOZ	دَسْمُزْ
وضو	DAS NEMAZ	دَسْنِماز
ازروی عمد ، تعمداً، به عمد	DASSA	دَسّا
اصطلاحی است برای صید ماهی پله(سفره ماهی حلال)	DASESHKAN	دَسْ اِشْکَن
وضو بگیر بیا خودم را هم بخور ، معمولاً بچه ای که خیلی پرخور است وهرچه می خورد سیر نمی شود ، پدرومادرش این اصطلاح را به او می گویند		دَس نماز بِگِرِ بِيو خُمَمْ بَخِه
بادست به دنبال چیزی گشتن	DASPELO	دَسْپِلو
دستکش ،پاک کردن برنج وحبوبات را نیز دسکش کردن می گویند	DASKASH	دَسْکَشْ

فروش اول کاسب، نخستین پول دریافتی کاسب، البته این اصطلاح زیاد قدمت ندارد	DASHT	دَشْت
محلی در قایم باشک است که کسانی که قایم شده اند باید قبل از شخصی که دنبالش می گردد خود را به این مکان برسانند و کلمه دقارابگویند	DAGHA	دَقَا
لرز	DAK	دَكْ
مشکلات عدیده، خیلی زحمت کشیدن و سختی دیدن در زندگی	DEK ANDAR DEKA	دَكْ اندر دِکا
مدام، پشت سر هم	DAGH	دِگْ
دعوا و مرافعه	DALO KHAYJO	دَلُو خَیجُو
ظرف حلبی، در قدیم به حلب ۱۸ کیلوئی روغن نباتی می گفتند	DALLAH	دَلَّه
به باد	DAME BAD	دَمِ باد
جلوی درب، جلوی درب منزل	DAME DAR	دَمِ دَر
درب دروازه را می شود بست اما جلوی زبان مردم را نمی شود گرفت، اینجا روایتی به ذهنم آمد که خالی از لطف نیست بازگو کنم می گویند حضرت موسی (علیه السلام) در مسافرتی که به اتفاق برادرش حضرت هارون (علیه السلام) رفته بود، در آن سفر برادرش مرحوم شد و از دنیا رفت هنگام برگشتن، قومش (بنی اسرائیل) می گفتند که موسی بخاطر اینکه در حکومت شریکی نداشته باشد برادرش را کشته، لذا این حرف خیلی برای حضرت موسی (علیه السلام) سنگین و غیر قابل تحمل بود از اینرو به خداوند عرض کرد پروردگارا با تمام زخم زبانهای قومم و بهانه هایشان مدارا کردم و کنار آمدم ولی این حرفشان خیلی بر روی من تأثیر گذاشته و اکنون از تومی خواهم که من را از زخم زبان مردم مصون کنی لذا خداوند فرمود ای موسی من این دعا را در مورد خودم هم مستجاب نکرده ام و من خدا هم مردم در مورد من به ناحق حرف می زنند بعضی ها برای من فرزند قائلند بعضی ها من را فقیر می دانند و خودشان را غنی، بعضی برای خودشان فرزند پسر و برای من فرزند دختر قائلند و....		دَمِ دروازیه ایوبه ببندی اما دَمِ دُھون مردَم نه

دَمِ دیدِ دادِمون	DAME DID DAEMON	به دود ما رابست ، معمولاً وقتی ماشین یا موتورسکلتی که بعلت نقص فنی ازآگوزش دود غلیظ خارج می شود ومبادرت به سبقت می کند وسیله نقلیه ای که ازش سبقت می گیرند اگرشیشه ها یش پائین باشد می گویند دَم دیدِ دادِمون ودرمواقعی که کسی پائین دست باد نشسته باشد وکس دیگری بالای باد آتش روشن کند ودود متصاعد شده بطرف آن شخص برود بازهم این اصطلاح رابکارمی برد
دَمِ هَوُ دادن	DAME HO DADAN	هو کردن ، رسوا کردن
دَمِشْت	DAMESHT	حال وهوا ،تغییرات جوی ، روزهای اول تغییر فصل مثلاً می گویند دَمِشْت هوا عوض هَوُیِدِه (ووبیْدِه) و سردی ایخَرِه = یعنی آب وهوا از گرمی افتاده ودرحال سرد شدن است (گرما آخرین زورهایش را می زند) دَمِشْت هم میگویند
دَمِ بَوُریک	DAM BOWRIK	نوعی انبردست که نوک آن باریک و دراز است
دَمَبُوکِه	DAMBOKAH	پوشاندن سروصورت بادستمال یاجفیه
دَمپُر	DAMPOR	نوعی اسلحه دست ساز قدیمی ، به اسلحه هایی که از ته لوله پر میشوند
دَمَلِه	DAMLAH	دهانه کوچک پائین تنور
دَمِ دَمَکَلِ صُب	DAM DAMAKALE SOB	نزدیک صبح ، دم دم صبح ، همزمان (موقع وهنگام) صبح
دَمِ مَشکی	DAM MASHKI	باران بسیار شدید
دَنَدِشِ نَرَم	DANDESH NARM	دنده اش نرم ، یعنی حقش بود یا بعبارتی یعنی مجبوراست که این کاررا انجام دهد
دَنگ	DANGH	حیران وآشفته ، سرگشته وگیج ، خَوُ دَنگ یعنی گیج خواب وخواب سنگین
دَنگ و فَنگ	DANGH O FANGH	مقدمه چینی فراوان ، طول وتفصیل ، تشریفات زیاد ، این کلمه زیاد قدمت ندارد
دَوُلُ	DAVAL	سرگردانی ،مهلت ، وعده ومهلت دروغین دادن
دَوُ	DOW	نوبت
دَوُ آخری	DOW AKHARI	درگلوله بازی اگرطرفی چندگلوله خودرامی باخت برای بارآخر نیز باید یک بار دیگر بازی کنند که اگربارآخر هم باخت، دیگه گلوله آخریش رانیز می داد ومی رفت
دَوُ دَوُوکان	DOW DOWAKAN	بدو بدو ، دوان دوان

دَوَری	DOWRI	بشقاب
دَوَریم	DOWRIM	حواست به من هست؟ مواظبم هستی
دَوَ شُلْمَه	DOW SHOLMAH	درشلوغی به پا شده
دَوَ لُو	DOLO	پیرزن ، ازاین کلمه کمتر استفاده می شود
دَوَرَه بَگیریم	DORAH BEGHERIM	دایره بگیریم ، معمولاً برای انجام رقص های محلی مثل دستمال بازی ازاین اصطلاح استفاده می کردند ضمن اینکه بطور مجزا یعنی رقصیدن
دَوَرِشَ گِرتن	DORESHA GHERTEN	دوراو را گرفتند ، یعنی تحت فشار و اجبار قراردادن کسی برای انجام کاری
دَوَر شَک	DORSHAK	تشک
دَوَر و مُدوَرش	DORO MODORESH	دور و اطرافش ، پیرامونش
دَوَری دِوا	DORI DEVA	داروها ، درمان کردن
دَوَری زَادَنون	DOWRI ZADANON	نوعی حلوا بوده که بعد از زایمان به زائو می دادند
دَوَسِه	DOW SHE	تخته ای مورد استفاده دربنایی (داربست) ، البته ازاین تخته که هنگام پهلو گرفتن لنج ، یک سرش را بر روی اسکله و سر دیگرش را بر روی دیواره لنج قرار میدهند و جهت رفتن از اسکله به درون لنج یا بالعکس ، یا از لنجی به لنج دیگر نیز استفاده میشود
دَوَل	DOWL	عروس دریایی ، بعضی ها دیل نیز می گویند
دَوَلَتی	DOWLATI	صدقه سری ، مسبب انجام این کار ، مؤثر در شدن این کار ، به یمن وجود این شخص ، بخاطر وجود او ، به واسطه وجود او
داوَ تی	DAVATI	عروسی ، ازاین کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود
دَوَوَت	DOVOT	نام شخص مصغر داوود
دَوَوِس	DOWES	دوید
دَوَوِسَن	DOVESAN	دویدین
دَوَوِسَم	DOWESOM	دویدم
دَوَوِسی	DOWESI	دویدی
دَهْسی آخِر	DAHSE AKHER	سرانجام، آخر سر، آخر کاری
دَهْسی نَخَرْدَه	DAHS NAKHARDAH	دست نخورده استفاده نشده
دَهْشَم	DAHSHOM	گونه ای علف محلی و خوردنی ، گرت و درشم نیز گفته می شود و خودرو است

مادر	DAY	دِی
بزله گو ، اصطلاحی است که در مورد کسی که زود در جواب هر موردی میتواند فی البداهه حرفی بزند گفته می شود	DAY KONDORO	دِی کُنْدُرُو
مادرها ، مادران	DAY YAL	دِی یَل
مادرت	DAYT	دِیت
مادرتان	DAYTON	دِیتُون
مادرتنه؟ ، مادرت هست؟	DAYTEH	دِیتِه
نوعی خرما که خشک میشود و برای مدت ها قابل استفاده است	DAYRI	دِیری
مادرش	DAYSH	دِیش
مادرشان	DAYSHON	دِیشُون
مادرشه؟ ، مادرش هست؟	DAYSHEH	دِیشِه
مادرش گفت : مادر قربان چشمان بادامیت بشوم ، گفت مادر بادام می خواهم ، کنایه از بهانه گیری کودکان میباشد که هر چه برایشان تهیه کنی باز بهانه چیز دیگری را می گیرند	.	دِیش گُ دا کُربون تِیل بایمیت ، گُ دا بایم ایخُم
مادرم	DAYM	دِیم
مادرمان	DAYMON	دِیْمُون
مادرمه ، مادرم هست	DAYMEH	دِیمِه
دزد	DOZ	دُ زُ
تورم غده بناگوش ، هر نوع غده ای که در جایی از بدن ظاهر شود و با چشم قابل رؤیت باشد	DOSHBOL	دُ شُبُل
دکان ، مغازه	DOKON	دُ کُون
سکوی جلوی اتاق	DOKONI	دُ کُونِی
دو برابر ، البته بصورت طعنه ادا می شود دُگلان نیز می گویند	DOGOLLAH	دُ گَلِه
دکمه ، دیگمه نیز می گویند	DIGMAH	دُ گَمِه
دانه هایی چرکی یا شبیه جوش (آکنه) که بر بدن و صورت می زند	DONG	دُ نَگ
حلیم بدون گوشت ، وبه حلیم نیم پخته نیز اطلاق می شود	DONGOROH	دُ نَگروه
دانه انار ، نار دنگ نیز می گویند	DONG ANAR	دُ نَگِ انار
مشکوک ، تردید و دودلی	DOBEH SHAK	دُ بِه شَک
عمل دوشیدن شیر گاو و گوسفند	DOKHT	دُ خَت
شیرش را دوشیدم (شیر گاو ، گوسفند یابز)	DOKHTOMESH	دُ خَتْمِش

شیر (گاو یا گوسفند یا بز) رادوشیدی؟	DOKHTISH	دُختیش
خاک دور لانه مورچه	DORSAH	دُرسَه
دزدان ، دزدها	DOZAL	دُزَل
دزدی ، سرقت	DOZI	دُزی
عملیات ازهم باز کردن و حلاجی پشم	DOSHKANIDAN	دُشکَنیدن
فحش ، دشنام	DOSHMON	دُشْمُون
فحش پیراهن کسی را سوراخ نمی کند (بیان اینکه فحش و ناسزا هیچگونه آسیبی به کسی که مورد فحش قرار گرفته نمی رساند)	.	دُشْمُون جومِی کسِیّه سیلا نیکنه
حاضر جوابی ، جواب دندان شکن	DOGHORMOCHI	دُغورْمُچی
بسته ای که بابرگ نخل به شکل رتیلی کوچک درست می کرد و حاوی مقداری خرما یا اعلا بود که به عنوان هدیه برای کسی می برند دُقلک نیز گفته می شود	DOGHLAH	دُقلَه
مغازه دار، دکان دار	DOKONDAR	دُکُونْدَار
دُم ، دیم هم می گویند	DOMB	دُمَب
دنبال	DOMBAL	دُمْبَال
میوه نارس	DONGHOLO	دُنْگَلو
کسانی که دانه ای (گل مژه) گوشه چشمشان در می آید بوسیله شخصی که به اصطلاح محلی می گویند بهره دارد بر روی هفت دانه گندم (بر روی هردانه گندم) یک بار سوره انشراح (الم نشرح لک صدرک ...) را می خواند و آن دانه های گندم را دراستکانی که تانصف از آب پاک وزلال پر شده است می اندازد بعد از آن شخصی که این مشکل را دارد مقداری از آب را می نوشد و بقیه را بر روی چشم گل مژه دار خود می مالد که فردای آن روز رفته رفته کمتر و در نهایت ناپدید می شود	DONGH BOR	دُنْگ بُر
دانه های ریز ریز در بدن ، آبله مرغان	DONG ANJIR	دُنْگ انجیر
دوغ	DOO	دُو
دوماً ، ثانیاً ، دویَمَندِش هم می گویند	DOWOMANDESH	دُوْمَندِش
داروی قرمز ، معمولاً درمواقع سوختگی از این دارو که بصورت مایع قرمز رنگ رقیقی میباشد بر روی سوختگی می ریختند که در بهبودی و سوزش آن بسیار کارایی داشت ، پرمنگنات	DOWA SORKHO	دُوا سُرْخُو

کمر بند چرمی	DOVAL	دُوال
صحرا ، بیابان	DOHA	دُوحه
خواهر	DODO	دُودو
خواهری ، وظایف مشخص یک خواهر در قبال خواهر دیگرش یابرا درش	DODOGHARI	دُودوگری
دیشب	DOSH	دُوش
شیره خرما	DOSHO	دُوشو
کمد	DOLAB	دُولاب
تور ماهیگیری	DOOM	دُوم
پائین	DOMEN	دُومین
پائینش	DOMENESH	دُومینش
داماد	DOMA	دُوما
مخلفات موجود در خورشت	DONGARAH	دُونگارِه
اورا بز نم ، بز نمش	DOHMESH	دُهمش
چسبنده ، چسبناک شدن پوست بدن (مثلاً آغشته شدن پوست به مواد شیرین)	DEBEK	دِ بَک
زبر ، گس و به آدم بدگل نیز اطلاق می شود	DEBR	دِ بُر
دو خواهر ، دِددی هم می گویند، دو دُودو ، و دوددی هم تلفظ می شود	DE DO DO	دِ دُو دُو
میانسال	DEKARAH	دِ کارِه
دلش رفته ، کسی را بیش از حد منتظر گذاشتن	DELESH SIVESEH	دِ لِش سیوسِه
خم شدن اشیاء فلزی	DELOW	دِ لَو
خار اطراف خوشه گندم	DEHA	دِ هِه
گلی که بعد از آب سیل بجای ماند	DEHLAH	دِ هَلِه
دیگه ، دیگر	DEYAH	دِ یِه
بیدار	DEYAR	دِ یار
دبه روغنی رویی	DIGOL	دِ یگول
نه خوب نه بد ، دِپَلپلو هم می گویند	DEPALOU	دِ پَلو
دستم به دامن به یاری ات سخت نیاز دارم	DEKHILET	دِ خیلِت

نوعی گیاه که حاشیه جویهای کشاورزی و رودخانه ها بر روی بوته ای پر خار می روید و بعد از جدا کردن از بوته که سعی می شود برگهای بدون خار و نرم آن را جدا کنند سپس آب پز، و میل میکنند	DERAH	دِرّه
وسیع، بی سروته، دِرَنَدَشْت هم تلفظ میشود	DERANDASH	دِرَنَدَش
دره ای است در کوها (تپه های) مقابل روستای بزی که در حال حاضر توسط دولت به سدی مبدل شده است که آب زیادی را در خود ذخیره میکند	SHOTORI DERAH	دِرّه شُتری
آرایش و رسیدن به سروصورت و لباس شیک پوشیدن	DERAIS	دِرِیسْ
درو کردن	DERAYN	دِرَین
درو کردم	DERAYNDOM	دِرِیْنْدَم
لباس ضخیم و بلند زنان در قدیم البته بعضی از مادران کنونی هنوز از این لباسها استفاده می کنند	DEREAH	دِرِعه
تاب خوردن، چرخش بی هدف	DEREVER	دِرِوَر
برمی گردد، دور می زند	DER E KHAREH	دِرِ اِخِرِه
دور زد، برگشت	DER KHAH	دِرِ خه
گشتن، تاب خوردن و دورزدن	DER DADAN	دِرِ دادن
دریا	DERYAH	دِرِ یه
از روستاهای توابع هنديجان می باشد دِرِیَهک هم تلفظ میشود	DERYAHAK	دِرِ یَهک
تاب بخور، دِرِ بَخه هم تلفظ میشود	DER BEKHAR	دِرِ بَخَر
پاره	DERDAH	دِرِ ده
پاره اش کردی؟	DERDISH	دِرِ دِش
دریاور	DERAR	دِرار
درازای رودخانه، یعنی در مسیر ساحل رودخانه حرکت کردن	DERAZ ROO	دِر از رو
بشکه بزرگ	DERAM	دِر ام
پاره شد	DERD	دِر دْ
دریا، بیا بیرون، خارج شو، پیاده شو	DEROW	دِر وْ
درفش	DEROWSH	دِر وْش

دارای دوخت مخصوصی است و به صورت لباس بلند و راحت که یکسره و تا میج پا است و معمولاً به رنگ سفید می باشد و مردان آن را می پوشند. در دو نوع عراقی (یقه دار) و خلیجی یا اماراتی (بدون یقه) وجود دارد. واژگوش عربی وارد زبان ماشده است	DESHDASHAH	دِشْداشَه
نخ	DESHKAH	دِشْکَه
چرخ دنده عقبی که زنجیر روی آن سواری می شود	DESHLI	دِشْلی
سلام برسان	DEA BERASON	دِعا بِرَسون
به ماه ربیع الثانی (ازماه های قمری) مردم قدیم دِعیدون می گفتند	DEEIDON	دِعیدون
درز ، شکاف	DEGHAZ	دِغَزْ
عقده خود را سرکسی خالی کردن	DEGHE DELI	دِغِی دِلی
بلغور جویا گندم	DEKALAH	دِکَلَه
هم به معنای می لرزید و هم به کسیکه در راه رفتن تعادل ندارد و دفعتهاً به سمتی متمایل می شود این اصطلاح استفاده می شود ، دِک ایزه هم میگویند	DEK EIKHAH	دِک اِیخَه
گونه ای صحبت کردن شبیه به زرگری با این تفاوت که در زرگری حرف ز بین حروف تلفظ می شود مثلاً برای گفتن سلام در زرگری سِزِلِزام گفته میشود ولی در دِگری حرف گ مابین حروف بکار می رود که سلام میشود سِگِلِگام	DEGHARI	دِگری
دیگه ، دیگر	DEGHAH	دِگَه
معمولاً به کسی که بد رانندگی می کند و ماشین یا موتور سکیلت را در دست اندازها و چاله چوله ها میزند سرنشینان که اذیت می شوند از این اصطلاح استفاده می کنند	DELO KOMEMONA OW KERDI	دِلْ کُمُمونْ اوْ کِردی
یعنی تحمل دیدن ندارم	DELOM BAR NIDEH	دِلْمْ بار نِیده
دلم گرفته ، دلم تنگ شده	DELOM BOH KERD	دِلْمْ بُه کِرد
دلم طاقت دیدن نداره ، نمی توانم نگاه کنم	DELAM BAR NIDEH SAYL KONOM	دِلْمْ بار نِیده سِیل کُنم
دوست دارم اورا ببینم ، دلم برایش پَر می زند	DELOM PER PER EIKONEH SISH	دِلْمْ پِر پِر اِیکنه سِیش

هم به معنای دلم آتش گرفته (معمولاً بیماری که سوزش معده دارد) وهم به معنای عطش و تشنگی شدید است و در مواقعی که دل آدم بواسطه ناراحتی و یا عدم انتظار کاری از کسی به درد می آید از این اصطلاح استفاده می کنند	DELOM TASH EIZANEH	دِلَم تَش ایزَنَه
دلم آرام نمی گیرد	DELOM JA NIGHEREH	دِلَم جانیگرِه
دلم قبول نمی کند، نمی توان بپذیرم	DELOM NIVARDAREH	دِلَم نیوَر دَارِه
روی کمر خوابیدن	DELE BALA	دِلِ بالا
میلی به رفتن ندارم ، دل رفتن ندارم ، نمی خواهم بروم	DELE RAHTAN NADAROM	دِلِ رَهْتَن ندارُم
مطمئن باش ، خیالت راحت باشد، نگران نباش ، راحت باش	DELETA BENEH DELDON	دِلِت بِنَه دِلْدُون
دلت آب، این اصطلاح را بیشتر دختر بچه های کوچکی که والدینشان برایش اسباب بازی خریده اند و دوستش (رفیقش، همبازی اش) ندارد در جهت تفاخر (که از خصوصیات دختر بچه هاست) استفاده می کنند	DELET OW	دِلِت اَو
دلت خون باشد ، امیر هم بچه ات باشد ، وقتی مشکلی داشته باشی و شخص دیگری از فامیل یا نزدیکانت مشکلی بر مشکلات تو بیفزاید این مثل بکار می رود	.	دِلِت خین بُو ، اَمیر و هَم بِجَت بُو
دوست دارد الاغش در میان دیگر الاغها صدایش به عرعر بلند باشد ، بدون داشتن توانایی می خواهد هم ردیف دیگران که تجربه و مهارت کافی در کاری را دارند ، باشد	.	دِلِش اِیخِه خَرَش مِین خَرَل زَارَه بِدِه
صدای زنگ (زنگوله)	DELENGHO DELENGH	دِلِنِگ دِلِنِگ
دلخوشی ، شادی	DELKHASHI	دِل خَشی
شکاک ، حساس ، مردد بودن ، وسواس بودن	DELDOSHOWAKI	دِل دوشوَوَکی
پر طاقت ، خونسرد، کسیکه در برابر ناملایمات و مرگ عزیزانش واکنش زیادی از خود نشان نمی دهد	DEL KOLOFT	دِل کُلُفت
دل نمی گذارم ، یعنی دلم نمی آید ، دلم قبول نمی کند	DEL NINOM	دِل نِنِئِم
دل نمی گذارد ، یعنی دلش نمی آید ، دلش قبول نمی کند ، دل نمی کند	DEL NINEH	دِل نِنِه
دل نمی گذاری، یعنی دلت نمی آید ، دلت قبول نمی کند ، دل نمی کنی	DEL NINI	دِل نِنِی
دلت می خواست ، البته سریع تلفظ کردن این لغت باعث میشود که دِلْتیخاس نوشته شود	DELTİ KHAS	دِلْت اِیخاس

دردی که در ناحیه اطراف ناف شروع می شود و به اصطلاح محلی می گویند دلخیا رکش افتایه	DELKHEYARAK	دِلْخِیَارَک
دلخونی ، دردسر ، باعث آزار و اذیت	DELKHINI	دِلْخِیْنِی
دلش می خواست ، البته سریع تلفظ کردن این لغت باعث میشود که دِلْشیخاس نوشته شود	DELSHI KHAS	دِلْشِ ایخاس
خونسرد ، سهل انگار ، کسیکه در نا ملایمات زندگی زیاد از خود واکنش (در خور مسئله بوجود آمده) نشان نمی دهد البته نه به معنای آرامش داشتن	DELGHOT	دِلْگَت
حرفهایی که به دل نمی نشیند	DELMEGARI	دِلْمِگَرِی
حال بهم زن	DELMELESHT	دِلْمِلیشت
دلَم می خواست ، البته سریع تلفظ کردن این لغت باعث میشود که دِلْمِیخاس نوشته شود	DELMİ KHAS	دِلْمِ ایخاس
دلداری ، وعده امیدواری ، دعوت به آرامش	DELVADAHI	دِلْوادَهِی
وسیع ، جا دار ، دلباز، به خانه بزرگ و اینکه نورگیر، و روبه آفتاب باشد گفته می شود	DELVAZ	دِلْواز
خمیده ، دِلْو هم می گویند	DELLA	دِلّا
جوراب ، قسمتی از مردم ماهشهر در قدیم از این کلمه استفاده می کردند	DELLAGH	دِلّاغ
معادل مَثَل دل به دل راه دارد معنای جمله یعنی دل مقابل دل است	.	دِل بِلْیْنِی دِلْه
قلب نخل (به پیش یاصحف یا همان برگ) وسط نخل می گویند	DELE MOH	دِل موح
خواستگاری	DELALAEI	دِلّالْه ای
دلخواه ، عمدی	DEL BEKHOHI	دِلْبِخْوَهِی
مایه دلخوشی اندک، آن چه بی پایه ولی مایه ی خرسندی است، گول زنک	DELKHASHKONAK	دِلْخَشْکُنْک
به ماه جمادی الثانی (از ماه های قمری) گفته می شود	DEMOLIDOUN	دِمولیدون
دندان	DENDON	دِنْدُون
سائیدن دندان به همدیگر به هنگام خشم یاد خواب ، دِنْدون کُریچَه هم میگویند	DENDON KOROCHAH	دِنْدُون کُروچَه

دِنْدُونِی	DENDONI	کسیکه دندان های نیش (جلویش) از حالت طبیعی کمی بزرگتر است که باعث شده لب هایش به راحتی به هم نرسد و بیشتر مواقع دهانش بهمین علت باز است
دِنْدِلُووِیز	DENDELOWIZ	آویزان
دِنْدُونِ بُل	DENDON BOL	دندونی ، کسیکه دندانهای جلوش بزرگه
دِنْگَنید	DENGANID	پاشیدن وریزش مایعی از سوراخی ، در مورد عمل ادرار کردن کودک نیز اطلاق می شود
دِنْگِ دِنْگِ	DENGHE DENGH	صدای برخورد دوفلز به هم
دِنْدُونِک	DENDONAK	دوایی گرم شبیه به شله که معمولاً زنان پس از زیمان میل می کنند
دِنْدُونِشَ کَنَد	DENDONESHA KAND	دندانش را در آورد ، دندانش را کشید
دِنْدُونِ درد، دَرْمُونِش کشیدَ نه	.	دندان درد (دندان خراب) ، درمانش کشیدن است ، در مورد دست شستن از کاری است که دیگر ثمری ندارد
دِنْدُونِ سا	DENDON SA	دندان ساب ، چوبی از درخت گردو بوده که با آن دندان ها را سفید میکردند
دِوَا	DEVA	نوعی غذا که با دوغ ، برنج ، سیر و شوید درست می کنند (در ماهشهر)
دِوَا	DEVA	وقتی بوسیله حرارت آتش بخوانند کره حیوانی را به روغن محلی (روغن خَش) تبدیل کنند رسوب ته مانده آن را (دِوَا یا بُنِ دِوَا می گویند) که بر روی ماست کیسه ای (دوبره) یا نان می مالند و میل می کنند و بسیار مقوی است (در هندیجان)
دِوَاخُونَه	DEVAKHONAH	داروخانه ، قدیم ترها به بهداری (درمانگاه)وهم دواخونه می گفتند
دِهْش	DEHSH	اورا بزن ، بزنش
دِهْمَلَا	DEHMOLA	از روستاهای توابع هندیجان می باشد این روستا بزرگ و کوچک دارد که بوسیله رودخانه زهره از هم جدا هستند و اولین سه راهی از سمت ماهشهر به طرف هندیجان به دهملای بزرگ و دومین سه راهی (روستای چم خلف و روستای دریپک) در جاده هندیجان به سمت دهملای کوشکو (کوچک) میرسد
دِهْنُو	DEHNO	از روستاهای توابع هندیجان می باشد که بعد از هندیجان جنوبی در مسیر دیلم است

دهان ، چیل هم به همین معنا است	DEHON	دِهون
دیگه آمدم ، بالاخره آمدم	DEYAH OMAM	دِیَه اُومَم
دیگرتوان راه رفتن ندارم ، دیگرتوان انجام کار ندارم	DEYAH PA NADAROM	دِیَه پا ندارم
سرشناس ، معروف	DEYARAH	دِیارَه
مادر، مامان ، وقتی کسی مادرش را صدا می زند	DA	دا
مدتی است به شوخی این جمله ادا می شود و در کلیپی نیز به شخصی چینی می گفتند که تلفظ کند یعنی مادر پسر برای چی توبود، ولی ریشه این اصطلاح برمیگردد به خانواده هایی که از خداوند طلب فرزند پسر می کنند و در بزرگی اگر بچه ناخلفی شد این نهیب را به خود می زنند که دا گُرسی چِنِت بی	DA KOR SI CHENT BID	دا گُر سی چِنِت بید
مادر من نمی توانم چون مثل آدمهای قدیم نیستم ، کنایه از باتجربه بودن و از لحاظ جسمی قوی تر بودن مردم در زمان قدیم است.	.	دا مُو نیترُم ، نه آدمِ زیترُم
به دنیا آمد	DA VAS	دا وَس
داده بودم ، به من داده بود	DADA BIDOM	داده بیدُم
فریاد می زدم ، داد می زدم	DAD EIZAM	داد ایزَم
مادر بزرگ	DADA	دادا
دادوستد	DADO BESAT	دادوِست
قد و قواره ، قیافه ، ظاهر	DAR	دار
دَم و دستگاه ، اسباب رفاه و آسایش	DARODOKON	دارُ دُکون
حواسم بهت است ، مواظبت هستم	DAREMET	دارُمِت
هیكلش ، قیافه اش	DARESH	دارِش
کاری را پُر سر و صدا شروع کرده	.	دارُ دُکون نِهاده
دوباره ، دُوار تَه نیز می گویند	DARTAH	دار تَه
گُر گُری خواندن وادیت کردن	DAR DAR	داردار
مواظبش باش	DASHTAH BOSH	داشته بُوش
مواظبم باش	DASHTAH BOM	داشته بُوم
از هم پاشیدن ، بشدت خراب شدن ، پریشان شدن	DAGHMON	داغْمُون
مرغ بزرگ تخم گذار	DAYAGON	دایگون
دائم ، دائمی در گویش ما به معنای رسمی است	DAYOM	دایم

دختر جوهه گر گنم	.	کنایه از رشد و قد کشیدن سریع دختران است و رشد کنند پسران ، جو رشدی به مراتب سریعتر از گندم دارد
درختی که بار ایده گاله ایخره	.	درختی که بار می دهد سنگ می خورد (کنایه از اینکه اگر کسی مطرح شود) مردم درباره او بعضاً حرف های خلاف واقع می زنند
دردِ خُمِ بارِ خُمِه دردِ پَنَم اومده ریش	.	در مواقعی که شخصی نگران کسی است و خودش نیز مشکلات زیادی دارد بصورت درد دل این جمله را ادا می کند یعنی مشکل و درد خودم بر روی دوشم سنگینی می کند درد و مشکل (این کس) هم اضافه آن شده است
درد ، خَلوار ایای ، مِثال ایری	.	درد به خروار (یه دفعه ای و زیاد) می آید و به مثال (به تدریج و کم کم) می رود
دروازه	DARVAZAH	در منازل قدیمی چسبیده به درب ورودی منزل راهرویی درست می کردند که از دو طرف کمی از سطح زمین بلندتر ساخته میشد و تابستانها محل باصفایی برای پذیرایی از میهمان و چای خوردن بود
دس پلو	DAS PELO	جستجوی چیزی در تاریکی بادیست
دس نینو	DAS NABENO	اصطلاحاً در مورد کسی گفته میشود که فیس وافاده دارد
دل خین گنک	DEL KHIN KONAK	دل خون کردن کسی، شخصی که بسیار پيله و اذیت کننده باشد
دنیا چپ هوبیده	DONYA CHAP HOBIDEH	دنیا وارونه شده ، دنیا چپ و وُوبیده هم می گویند
دُون	DOUN	مرحله ، موقع مشخص مثلاً می گویند دُون پَسین گایه بدوش یعنی هنگام (موقع مشخص) عصر گاورا بدوش
دو زُونی	DO ZONI	نشستن شبیه به حالت تشهد در نماز را دوزُونی می گویند
دوברה	DOBORAH	دوغ بریده شده ، بعد از اینکه دوغ را بر روی شعله می جوشند به محض جوش خوردن آن را از روی شعله برمی دارند ، می گذارند تا بُبُرد و در کیسه ای می گذارند تا آبش کامل برود که با مواد لبنی باقیمانده در کیسه (دوبره) کشک درست می کنند
دوس	DOS	دوست
دوس یاد ما گنه آ و یه گردو پیکی بووه	.	دوست به یاد ماباشد اگر به یک گردوی پوچ و بدون مغز باشد، به این معنی که هدف در هدیه دادن به یاد دوست خود بودن است نه نوع و میزان هدیه
دوسیر	DOSIR	از اوزان قدیم ، معادل چهار کیلو گرم
دوشلمه	DOSHELMAH	قندپهلوی ، در فارسی دیشلمه می گویند ، دُشلمه نیز تلفظ میشود

دوشی	DOSHI	نوعی کبوترچاهی ، بین کبوتربازان ارزشی ندارد
دوگر پا	DOKORAE PA	نشستن بر روی دوپا ، طوری که کف هر دو پا بر روی زمین باشد، چمباتمه
دوگل کوشکو	DOGOLKOSHO	فوتبال خیابانی بامیله های کوچک
دوگنبدون	DOGONBODON	گچساران ، دوگنبزون نیز می گویند
دول	DOL	پارچ آب ، این پارچ بوسیله چرم (پوست بزیمیش) ساخته می شود و بوسیله سه چوب بصورت مثلث در اطراف آن مهار میشود که از یکی از چوبها برای دسته آن استفاده می شود
دومات	DOMAT	دامادت
دوماش	DOMASH	دامادش
دومام	DOMAM	دامادم
دونیمی	DONIMAY	از اوزان قدیم ، معادل دو کیلو گرم
دووی چریز	DOVAY CHEREIZ	پرنده ای است حلال گوشت که در کنارتالاب زندگی می کند و پره های آن متشکل از سه رنگ مشکی، قرمز و سفید است
دووسنشون	DOVESANESHOUN	دویدنشان
دیاره	DEYAREH	پیداست ، دیده می شود به معنای بیدار هم میباشد
دید	DID	دود
دید و دم	DID O DAM	مجلسی که در آن قلیان کشیده شود ، دود تریاک ، شیر ، سیگار ، چپق و ...
دیر	DIR	دور ، هم به معنای مسافت طولانی است هم به معنی با تأخیر رسیدن است
دیرو زی	DIROZI	دیر وزود
دیر آ گوشت	DIR A GHOSHET	بلا از شما به دور باشد ، شما مبتلا نشوید، دور از جانت ، دیراً گوشتی هم میگویند
دیرادیر	DIRADIR	از دور ، دورادور
دیرمجال	DIRMEJAL	دیروقت ، دیر موقع
دیگ پسین	DIG PASIN	دیروز عصر
دیگبر	DIGHBAR	دیگی متوسط که لبه دارد و از پوتیل (پاتیل) کوچکتر و از دیگ معمولی بزرگتر است ، دیگری هم می گویند
دیم	DIM	دُم

دیم بُریده	DIM BORIDAH	دُم بریده کنایه از آدم زرنگ و ناقلا، بدجنس
دیم کُلفت	DIM KOLOFT	مقتدر، پولدار، کسی که پشتیبان قوی دارد
دیمبِل دیمبو	DIMBELE DIMBO	زدن ورقصیدن، صدای دایره و دمبک (تمبک)، صدای بزن و بکوب
دینشت	DINESHT	دانه های سیاه در اسفند، به دانه های سفیدش زاج یازاغ میگویند
دیندئی چه ایگردی؟	DINDAY CHEH EIGHARDI	دنبال چه می گردی؟
دیندئی	DINDAY	دنبال
دیندا	DINDA	عقب، دیمدا هم می گویند
دینداش	DINDASH	دنبالش
دیندوئیت	DIDOEIT	بعدی، بعدیت، دیمدوئیت نیز می گویند
دیوار کوتاhter ازمو نیدی	.	یعنی غیر از من کسی که بتوانی کاری راناخواسته به او تحمیل کنی، ندیدی، زورت به من تنها رسید
رَگ	RAG	اصطلاحی در کشاورزی، یک ردیف کشت شده به وسیله خیش دستی
رَنگینک	RANGINAK	چیدن خرما در ظرف و تزئین آن با حلوای رقیق
رَه	RAH	رفت
رَی	RAY	تمایل، نه رَی شیه یعنی تمایل ندارد
رَجُو	RAJOU	نام شخص، مصغر رجب
رَخْتِخُو	RAKHTEKHO	رختخواب
رَقَصِص	RAGHSES	رقصید
رَغْلِش	RAGHALESH	رگهایش
رَگ	.	بصورت مجزا یعنی اصل و نسب و به معنای نسبت فامیلی است، ریشه، خون، مثلاً می گویند رَگ ریشش و قُلونی ایرسِه
رَگ دار	RAGH DAR	باغیرت، تعصبی
رَگ رَگی	RAGH RAGHI	راه راه
رَگ ری رَگ	RAG RI RAG	رگ به رگ شدن
رَگ سفید	RAGH SAFID	از روستاهای توابع هندیجان می باشد که بعد از هندیجان جنوبی در مسیر دیلم است
رَگ مازَه	RAG MAZEH	رگ نخاع

ماه رمضان ، بعضی ها هم رمَدون تلفظ می کردند	RAMAZON	رَمَـضون
میوه گُـنارکوهی ، درآخِرپائیز و نزدیک به زمستان میوه اش میرسد	RAMALIK	رَمَـلیک
تراشیدن ، رنده کردن	RANDAN	رَـنَدَن
راه انداختن ، کارسازی کردن	ROW DADAN	رَوُ دادن
راه راه (به رنگ لباسهایی که خط خطی باشد) اطلاق می شود	RORIYI	رَوُ رَوِیی
حرکت کن	ROW KON	رَوُ کُن
راضی می شوی	ROZI EIYOBI	رَوُـضی اِیوُـبی
بدرقه ، روانه ، فرستادن	RONAH	رَوَـنَه
ردیف ، سطر ، درقدیم به سطر های نوشته شده یا مانده یک مشق (تکلیف) رَوُـ میگفتند	ROW	رَوُـ
روانه ات کنم ، تورا راهی کنم ، اجازه ات بدهم بروی	ROHIT KONOM	رَوُـهیت کُنم
روانه اش کن ، اورا راهی کن ، اجازه بده برود	ROHISH KON	رَوُـهیش کُن
روانه ام کن ، مرا راهی کن ، اجازه بده بروم	ROHIM KON	رَوُـهیم کُن
درمواقعی که بخواهند به مشاجره یا بحثی فیصله بدهند ازاین جمله استفاده می کنند یعنی راهت رابکش و برو	RAHTA BEKASH BERAH	رَهْت بَکَش بِرَه
رفته ام ، وقتی کسی ازویژگی های شهری یا محلی (تفریحی ، زیارتی) صحبتی می کند و فرد مقابل آنجا رادیده باشد ازاین لغت استفاده می کند	RAHTOMEH	رَهْتُمِه
رفتند	RAHTEN	رَهْتِن
رفتی	RAHTI	رَهْتِی
رفتیم	RAHTIM	رَهْتِیم
رفته ایم	RAHTIMEH	رَهْتِیمِه
رفتید	RAHTIN	رَهْتِن
رفته اید	RAHTINEH	رَهْتِنِه
کسیکه ازراه می رسد و مشغول کاری می شود ، تازه از سفری یاجایی رسیده و به کار دیگری پرداخته ، به محض رسیدن ازراه ، مستقیم جایی رفتن یاکاری کردن	RAHVARAH	رَه واره
بیشتر معنای بیهوش شدن می دهد ، ولی درارتباط با خواب وفوت هم کاربرد دارد	RAH OU DONYA	رَه او دُنیا

راهنما	RAH BELAD	رَه بِلَد
بصورت کنایه ای به کسی که خیلی پرحرف است و اگر شروع به صحبت کرد بسادگی دست بر نمی دارد اطلاق می شود البته صحبت های بی اساس و بعضاً غیبت کسی را کردن	.	رَه بَالِی مَمْبَر
رفت بیرون ، بیرون رفت	RAH DAR	رَه دَر
راه باز است جاده هم دراز ، درمواقعی که شخصی از بودن در جایی شکایت دارد	.	رَه واز جاده دِرَاز
هم به معنی شکافتن پارچه هم به کسیکه در اثر ترس وا برود گفته می شود، فروریختن هم معنا کرده اند	ROCHES	رُ چِس
لبه ، به لبه های نان نیز رخ نون می گویند	ROKH	رُ خ
ردیف ، صف ، بیشتر به ردیف های دندان اطلاق می شود	ROFK	رُ فک
مُشت ، مِین یه رُنَجی یعنی به اندازه یک مشت	RONJ	رُ نَج
فرارِش داد	ROWANDESH	رُ واندِش
راه باریک ، مسیری باریک در میان گل و لای بعد از باران ، رِچ هم میگویند	ROCH	رُ چ
درهم پیچیدن خیط ماهیگیری ، کاموا و یاهرنگ دیگری ولی بیشتر در مورد خیط ماهیگیری کاربرد دارد	ROCH	رُ چ
دنبال ، رَد پا	ROD	رُ د
تخم شپش	ROSHK	رُ شک
رشد	ROSHT	رُ شت
جارو کرده ، جاروشده	ROFTAH	رُ فته
صف بسته ، به ردیف	ROGHAT	رُ قات
چوبی که بعنوان حائل (جهت جلوگیری از شکستن) زیر شاخه سنگین شده درخت می گذارند	ROK	رُ ک
خرابش کرد	ROMNIDESH	رُ مَنیدِش
رودخانه	ROO	رُ و
روی ، فلز روی ، نوعی فلز است که بلحاظ سبکی در قدیم بیشتر ظروف از این جنس بودند	ROHI	رُ وحی
لیز ، درموردی که مثلاً کچلی یک نفر را با اغراق بخواهند اعلام کنند. میگویند سرش روق روقه	ROGH	رُ وق

آوارشد - خراب شد	ROHMES	رُهمِسْ
لاستیک یا کش ، ازا جزای تیرکمون هم میباشد	REBAN	رِبَنْ
میگو	REBYON	رِبْیُون
به سبدی ساخته شده از صف (پیش) یا همان برگ درخت نخل گفته میشود که البته آن سبد درموقعی که خالی از خرماست خَساف و وقتی خرما درون آن گذاشتند رتیلی گفته می شود ، خِلف خرما هم می گویند	RETAYLI	رِتَیْلِی
اسهال گاو	REH	رِخْ
ریخت ، البته هم معنای ریزش دارد هم معنای ریخت و قیافه مثلاً درمقام انزجار از کسی می گویند نبوهه مِین رِختَه ، یعنی خیلی بد شکل و قیافه ای	REKHT	رِخْت
ریخته اند	REKHTENEH	رِخْتَنَه
ریخته	REKHTEH	رِخْتَه
خشک ، معمولاً به هوای خشک اطلاق می شود	REZG	رِزْگ
به خوشه خوشه هایی که در کنار هم خوشه اصلی (پنگ خارک) رادرست کرده است یه رِسِ خارک می گویند	RES	رِسْ
رزق	RESGH	رِسْق
جیره نقدی ، شامل بعضی اقلام مانند نخود و لوبیا و آرد و... این کلمه از سری کلماتی است که از لغات انگلیسی وارد زبان ماه شده است و به محل توزیع آنرا رِشِن خونه میگفتند	RESHEN	رِشِنْ
تره شاهی	RESHD	رِشَاد
راضی ، مایل	REZA	رِضَا
رغبت ، تمایل	REGHBAT	رِقْبَتْ
سرحال ، سرپا ، به بیماری که بهبود پیدا کرده یا پیرمرد و پیرزنی که سرحال و سرپاست و خودش کارهای خودش را انجام می دهد	REK	رِکْ
موریانه	REMIZ	رِمِیز
رینگ (طوق فلزی دایره ای شکل که لاستیک دو چرخه و موتور سکیلت روی آن سوار می شود)	RENGH	رِنگْ
به اندازه ، فیت ، مناسب ، رِنگِ رِنگ یعنی مساوی و به اندازه	RENGH	رِنگْ
گندم و جوئی که باران نخورده و کمی رشد کرده است	RENGHAL	رِنگَال

ری	RI	صورت
ری تِیم	RITAYAM	روی چشمم ، به چشم
ری سِه وُبدِه	REY SHE VOBIDAH	روسیاه شده ، آبرورفته ورسوا
ری و ری	RI VA RI	روبرو ، رودر رو
ری وُزیری	RI VAZIRI	نانی محلی ، باخمیر وپیاز وادویه درست می شود . ری و زری هم میگویند
ریانِه	REYABAH	عملیات رفع پارگی تور ماهیگیری
ریت	RIT	لخت ، بیشتر درمورد درآوردن پره های پرنده ها استفاده می شود
ریت	REYT	صورتت ، صورت شما
ریت سِه	RIT SEH	رویت سیاه
ریش بُزی	RISH BOZI	ته ریش، ریش پروفوسوری
ریش کُر	RISH KER	صورتش پرازچروک است ، کنایه ازعبوس و بد اخلاق
رات	RAT	میلگرد
راجونِه	RAJONAH	رازیانه ، گیاهی است دارویی، رُوجونه هم می گویند
راسکی	RASAKI	براستی ، واقعی ، حقیقی
راسوب	RASAOWB	بلندشو
راسُ بیده	RASO BIDEH	بلندشده
راسُ	RAS	مستقیم، صحیح، حقیقت، درست، راست و صاف هم معنا میدهد
راس کُل	RAS KOL	راست دست
راس نُوبی	RAS NAVOBI	بلند نشوی ، نفرینی است ، راس نُهوبی هم تلفظ می شود
راقِ رِبِقُ رَهْتِه	RAGHE RIGH RAHTAH	کسی که خیلی ضعیف ، لاغر و مردنی شده است
راقش رَهْتِه ، ریقش مُنده	.	کسی که بسیار لاغر و ضعیف شده
رام سَید	RAM SAYD	خلاف جهت و مسیر خود رانندگی کردن درایران و خیلی کشورهای دیگر مسیر رانندگی سمت راست است که اگر راننده ای در مسیر سمت چپ رانندگی کند اصطلاحاً می گویند رام سَید رفته البته این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است
رانندِی	RANANDAYI	رانندگی
رحیم آباد	RAHIM ABAD	ازروستاهای توابع ماهشهر می باشد

رنگِ ریمِ ببین، حالِ دِلْمَه نَپُرس	.	رنگ ورویم راببین احوال دلم رانپرس . اشاره به قضاوت باطنی از روی شواهد ظاهری است معادل : رنگ رخساره خبر می دهد از سیر ضمیر
رنگِ مَن ریشِ نوَیْسَد	.	رنگ در صورتش نماند ، کنایه از ترسیدن بیش از حد میباشد
رُومِزْ	ROMEZ	رامهرمز
رود	ROD	فرزند، از این کلمه بیشتر در مواقعی که حادثه ای برای فرزند کسی اتفاق بیفتد یا خدایی نکرده فوت کرده باشد استفاده میشود
روزِیْ پا جُفَنَه ای	ROZAY PA JOFNAEI	این اصطلاح به کودکانی که برای خودی نشان دادن در ماه رمضان به هر کس که می رسیدند می گفتند ماهم روزه ایم با کنایه و خنده ایراد می شد
روزِروشینِ خُوشَه خُوش وَر کَلَوایخِرِه شُو ایخِه بِرِیْ دُزی	.	در روشنایی روز خود به خود سر سُم (این پایش در پای دیگرش گیر می کند یا به پستی بلندی های زمین برخورد می کند) باین وجود قصد دارد شب که شد برود برای دزدی ! ، کنایه از ناشی بودن وعدم مهارت و داشتن ادعای زیاد
روزیه خُوتْ بُو	ROZYEH KHOT BOVEH	انشاء الله برای شما هم اتفاق بیفتد معمولاً جواب کسی که از زیارت برگشته به جمله «زیارت قبول» میهمانانش میباشد
روغن خَشْ	ROGHAN KHASH	روغن حیوانی ، روغن خومونی هم گفته می شود
روغن دُ زَک	ROGHAN DOZAK	نوعی گیاه با گل های زرد رنگ که ایام بهار در صحرا می روید
روغن داغ وَدَهْشِش تَک نِیگَنِه	.	روغن داغ از دستش چکه نمی کند در بیان نهایت خساست یکنفر، کلمه تَک ، که به معنی قطره ای در حال چکیدن میباشد را بعضی ها تَک تلفظ می کنند که هر دو در زبان ما جا افتاده است و فرقی با هم ندارند
روفَک آسَک	ROFAK ASAK	پارچه زیر سنگ آسیاب دستی ، به آدم شلخته نیز گفته می شود
رَوْنَه خِیش	RONAIE KHISH	از اصطلاحات کشاورزی ، دوعدد چوب که دَسْگِرک خیش روی آن سوار میشود و حکم دوستون نگهدارنده دَسْگِرک را دارد
رووَه	ROVAH	روباه ، بعضی ها هم تورَه می گویند اما تورَه به اشتباه روباه خوانده می شود در اصل منظور از تورَه شغال است ولی در بین عموم، اگر قصد بازگو کردن داستانهای کلیله دمنه یا متل های قدیمی را داشته باشند بجای رووَه از تاته تورَه استفاده میکنند

ری	RI	بالا ، روی ، بالای ، مثل ری یخچال
ری	RI	صورت ، رُخ ، سیما ، مثل ری سه هوبیده
ری	RI	خواهش ، درخواست ، واسطه قرارداد، مثل سیم ری بزَن تا وام بدیم
ری بُرقه	RI BORGHAH	روبنده
ری بُوسی	RI BOSI	به مناسبتی صورت یکدیگر را بوسیدن
ری پلو	RIPELOU	موادی مثل نخود ، لوبیا ، برنج ، تخمه و... وقتی می خواهند از بالای این مواد دانه درشتها را جمع کنند (جدا کنند) میگویند ری پلو کُش
ری تیلَم	RI TEYALOM	برروی چشمانم ، به چشم
ری دَرُووسی	RI DARVOSI	رو دروایی ، رودربایستی
ری دِل	RI DEL	سنگینی معده
ری کَسِیه گِرَتَن	RI KASIYAH GERTAN	به درخواست کسی جواب مثبت دادن
ری نَزَن	RI NAZAN	خواهش نکن ، روزن
ریت نیگره	RITA NIGHEREH	درخواست را قبول نمی کند ، خواهش رانمی پذیرد
ریت	RIT	پَرکنده ، لخت ، عریان ، بی پوشش
ریت هی	RIT HI	رویت می شود؟، خجالت نمیکشی، ریت ایوَه هم می گویند
ریسِس	RISES	ریخت ، ریختن ، ریزس هم می گویند
ریش نیگره	RISHA NIGHEREH	درخواستش را قبول نمی کند ، خواهشش را نمی پذیرد
ریم بگر	RIMA BEGHER	درخواستم را قبول کن ، خواهم رابپذیر
ریم نگرَت	RIMA NAGHERT	درخواستم را قبول نکرد ، خواهم رانپذیرفت
ریمون	RIMON	هم به معنی صورتمان می باشد وهم به معنی پوشاندن بدن با پتو یا امثال آن، مثلاً ریمون با پتو بگیریم (رویمان را با پتو بگیریم)
زَش	ZASH	زدش
زَقْتَبُوت	ZAGHNABOT	کوفت ، درموردی که بخواهند کسی را سرکوفت بزنند استفاده میشود
زَنَل	ZANAL	زنها ، زَنگل نیز می گویند
زَنُولو	ZANOLO	مصغر زن هُولو یعنی زن دایی
زَنَبک	ZANBAK	کاه گل بالای ساختمان
زَنَجیل	ZANJIL	زنجیر
زَنُگلک	ZANGOLAK	زنگوله
زَنُگل	ZANGOL	زنگ ، زنگوله
زَنُگل گیاه	ZANGOL GIYAH	نوعی علف هرز شبیه به خوشه گندم

زهره ، جرأت	ZAH LAH	زَهْلَه
خارج شده ، بیرون رفته	ZA DEH DAR	زَدِه دَر
تقلید ، ادا ، تمسخر	ZARB	زَرُب
یرقان ، زردی	ZARDEYON	زَرْدِیُون
ضعف ، زاف هم می گویند که به همین معنا است	ZAF	زَفْ
قناعت	ZAFT	زَفْت
از روستاهای توابع هندیجان می باشد که بعد از هندیجان جنوبی درمسیر دیلم است	ZALLAGHI	زَلَّغِی
زن بیل	ZAMBIL	زَمْبیل
زمینها	ZAMINAL	زَمینَل
آن زن	ZANAKO	زَنکُو
زعفران	ZAHFAROUN	زَهْفَرُون
جرأت نمی کند	ZAH LAH NIKONEH	زَهْلَه نیکْنِه
ترسید	ZAHLASH RAH	زَهْلَش رَه
ترسیدم	ZAHLAM RAH	زَهْلَم رَه
زدی ؟	ZAY	زَیْ
الاغ سفید	ZOBAYRI	زُبَیْری
لجاجت ، لج ، زُت بسه یعنی لج کرده زُت بسه هم می گویند	ZOT	زُت
جرزدن ، دبه درآوردن	ZOGHOLI	زُغْلِی
تاریک ، تاریکی ، سیاهی	ZOLOMAT	زُلْمَات
مصغر زبان بسته	ZOMBASAH	زُمْبَسَه
به فرآیند تولید روغن حیوانی (روغن خَش یا روغن خومونی) زُود گرفتن گفته میشود که ابتدا ماست رادوغ کرده و کره آن را بوسیله مشک (مَشکِدُو) استخراج ، و در چند مرحله که مقدار قابل توجهی کره جمع شود ، بامقداری زردچوبه و آرد بوداده ، و کمی نمک ، بر روی حرارت و شعله ملایم آتش قرار میدهند تا بصورت کاملاً مایع شود سپس آن را از صافی میگذرانند و رسوباتی که از صافی رد نمی شود را بُن دِوا (در حروف دال شرح داده شده) می گویند که بسیار خوشمزه و مقوی است و بوسیله مالیدن بر روی نان میل می شود و روغنی که از صافی رد شده ، بعد از گذشت زمانی کوتاه منجمد میشود که هم اکنون در ظروف شیشه ای و در قدیم درون ظروف سفالی نگهداری میکردند که به آن روغن خَش یا روغن خومونی گفته میشود	ZOUD	زُود

زُونی	ZONI	زانو
زِ مَندی	ZEMANDI	استراحت
زِبون زَدَم	ZEBON ZADOM	هم به معنای چشیدم و هم به معنای قبول کردم ، گفتم و به زبان آوردم
زِبونی	ZEBONI	شفاهی
زِ حَه	ZEHA	وقت بین صبح و ظهر
زِرِ رَنگ	ZERENGH	زرنگ ، باهوش
زِرِی	ZERI	زیری ، پائینی
زِرُ	ZER	زیر
زِرُ پا کَشکی	ZER PA KASHAKI	از زبان کسی حرف کشیدن
زِرُ پا کَشی	ZER PA KASHI	با زیرکی ، حرفی یا موضوعی را از شخصی بدست آوردن
زِرُ پا نَشینی	ZER PA NESHINI	زیر پانشتن به این معنی که کسی را وادار به انجام کاری کند که منظور ایجاد اختلاف بین دوشخص یا گروه میباشد
زِرُ تَکیته ؟	ZER TEKITEH?	چیزی زیر تکیه ات است ؟
زِرُ تَکیشه	ZER TEKISHEH	زیر تکیه اش می باشد
زِرُ تَکیمه	ZER TEKIMEH	زیر تکیه گاه من است
زِرُ شَلوَری	ZER SHALVORI	شلوار راحتی ، پیژامه
زِرُ گِلْ	ZER GEL	زیر گل ، به جهنم
زِرُ وَوِری	ZERVORI	زیر و کردن
زِرُ جَلکی	ZER JOLAKI	مخفی کاری ، زیر زیرکی
زِرُ زِرکی	ZERZERAKI	زیر زیرکی ، مخفیانه
زِر پوزی	ZER POZI	اگر بعد از زایمان زن زائو کاسه دوری زادتون (نوعی حلوا که بعد از زایمان به زائو می دهند) را به او می دادند که بخورد و اگر در آن مکان زنی نازا ، وجود داشت ، باقیمانده آن حلوا را به نیت بچه دار شدن آن زن نازا به او می دادند تا بخورد و بعضاً نیز چون اعتقاد داشتند نتیجه می گرفتند
زِر خَلی	ZERKHOLI	غذا و نانی که زیر خاکستر داغ می گذاشتند تا پخته شود
زِرِ بَه	ZERIBAH	قطعه زمینی که دیوار یا پرچینی دور تا دور آن کشیده اند ، جالیز ، حصار

تندی و تیزی بوی ماهی کلمه ای در بیان بوی خاص ماهی در مقابل اصطلاح فارسی رایج (بوی زهم گوشت) که ناخوشی بوی گوشت را میرساند زفر نیز برای ماهی کاربرد دارد	ZEFR	زَفَر
زولیا	ZELAIBI	زَلِیْبِی
زرنگ ، سرحال	ZELO PEL	زَلُ پِلْ
نوعی گیاه خاردار ، وسط آن خوردنی است و به خشک شده آن خارزرد گفته می شود	ZEL	زَلْ
چالاک ، زرنگ	ZELL	زَلْ
به سایبانی که در شناورهای دریایی جهت حفاظت از باران یا آفتاب نصب میکنند زلال گفته می شود	ZELAL	زِلَال
خسته	ZEMAND	زِمَند
زندگی	ZENDAY	زِنْدَی
خام ، نپخته	ZENDAH	زِنْدَه
خام خام آن را خورد ، نپخته آن را خورد	ZENDAH ZENDAH KHARDESH	زِنْدَه زِنْدَه خَرْدِش
تمام زندگی ما ، زندگیمان	ZENDAYIMON	زِنْدَیْمُون
زندگان	ZENDEYAL	زِنْدِیْلْ
زنده بودن تو و مردن من، کاربرد این مثل در مواقعی است که شخصی کاری را انجام می دهد و آن کار عواقب خوبی ندارد اما اصلاً موعظه پذیر نیست لذا شخص موعظه گر از روی دلسوزی و هشدار این مثل را بکار می برد که در آینده متوجه می شوی که چه اشتباهی مرتکب شده ای	.	زِنْدِیْ تو و مُرْدِیْ مو
از افراد تازه به دوران رسیده قرض مکن ، اگر قرض کردی خرج نکن زیرا امکان دارد خیلی سریع مطالبه پول تازه قرض داده اش را بکند	.	زِنُوْ کِسَه قرض مَکْ ، قرض کِرْدِی ، خرج مَکْ
زائید	ZAD	زاد
کوتاه شده زایر ، زیارت رفته ، مثل زارسلطان	ZAR	زار
جن زدگی ، حالتی شبیه تشنج که طبق باور واعتقاد قدیمی ها جن یا موجودات دیگری مسبب این حالت شده اند و مزرتی به شخص دارای زار می گویند	ZAR	زار
بانگ الاغ	ZARAH	زارَه

خیلی تُرش ، بیان تُرش و تیز چیزی خوردنی	ZAGH	زاغ
اسفند	ZAGHO GHOSHAR	زاغُ قُشار
زحمت بیهوده می کشد	ZAHMATE VEL EIKASHEH	زحمت ول ایکشه
البته کاربرد این مثل در مورد دختر خودی است یعنی دختر زشت خودی بهتر از دختر قشنگ مردم است ریشه این مثل برمی گردد به زمان قدیم که بحث مشکلات ازدواج فامیلی و اثرات سوء آن که کودکان ناقص الخلقه و بیماریهای ژنتیکی پیامد اکثر این ازدواج ها بود، در بین عوام وجود نداشت لذا آن موقع خانواده ها با تعصب خاص خود ازدواجهای تحمیلی برپا می کردند اما این مسائل در زمان کنونی دیگر برچیده شده و اگر باشد خیلی کم است و اینکه بهتر شده یا بدتر، الله اعلم		زشت خُم بَهْز قشنگ مَرْدُم
اختیار کار را به زن دادند از روی بی اطلاعی چله زمستان دستور داد پشم گوسفندان را بریدند، کنایه از اینکه هر کسی را بهر کاری ساختند، یا اینکه سپردن کار به افراد فاقد صلاحیت و بی تجربه نتیجه خوبی ندارد.		زنَ گدخدا کردن، چَلّیْ زمسون پشم میشلَ برید
ازدواج کردن، وصلت کردن، خواستگاری هم معنا می دهد، ازطایفه یا خانواده ای زن گرفتن وزن دادن، وصلت	ZAN O ZAN KHAS	زن و زن خواس
گروه زنان و دختران	ZAN O ZIL	زن وزیل
شهرک شهید رجایی	ZANJIR	زنجیر
زنها	ZANGAL	زنگل
تلاشت را بکن	ZORET BEZAN	زورِت بَزَن
زانویت، زونیم یعنی زانویم و زونیش یعنی زانویش، زونیلمون نیز به معنای زانوهایمان میباشد	ZONIT	زونیت
زانوهایم حس ندارد، توان حرکت ندارم، بسیار خسته ام	ZONIM HERS NADAREH	زونیم هِرْسُ نداره
زود	ZI	زی
زودباش، سریعتر آماده شو، بَجَنب، زی هُوبو هم می گویند	ZI YOBOU	زی یُوبو
جیوه	ZIBAGH	زیبَقُ
قدیم، زمان قدیم	ZITAR	زیتَر
درقدیم، قدیمترها	ZITARAL	زیتَرَل

پرنده ای است ، و برای ریز و کوچک نمایاندن شخصی که بخواهند از لحاظ جثه ریز و کوچک معرفی کنند بکار می رود	ZITAH(ZITAK)	زیتَه (زیتَک)
نعلبکی	ZIRESTEKAN	زیراستِکان
جوجه تیغی ، جوله هم می گویند	ZIZO	زیزو
این اصطلاح در بین عوام به معنی نوعی زیر انداز است اما در اصطلاحات دریایی به مستراح لنج اطلاق می شود	ZILO	زیلو
زنت ، همسرت	ZINAT	زینت
زنش ، همسرش	ZINASH	زینش
زنم ، همسرم	ZINAM	زینم
زن ، همسر	ZINAH	زینه
سینی بزرگ، البته قسمتی از مردم، آن هم در روستاهای حومه از این کلمه استفاده میکردند و بیشتر به سینی بزرگ مجمعه میگویند	SAHN	سَحْن
سد ، مانع ، سکو، ماهشهر از نادرشهرهایی است که خورهایی از دریا به درون آن وارد شده اند که مبین آن خورکور که منشعب شده از خور موسی است و در گذشته ، شاخه های دیگری هم در شهر وجود داشته که از بین رفته اند. یکی از شاخه هایی که از بین رفته شاخه ای بوده که از خور اصلی شهر (که هنوز موجود است) شروع و به تقاطع خیابان های باهنر و چمران کنونی ختم می شد که مردم بومی به آن سده می گفتند.	SADDAH	سَدّه
سر و دُم جدا شده ، بی ارزش ، به درد نخور	SARO DIM KANDAH	سَر دیم کَنده
سرم را بشکن اما نرخم رانشکن ، یعنی از لحاظ فیزیکی آسیب به من برسان اما از لحاظ وجهه اجتماعی جایگاهم را پائین نیاور	.	سَرَم بِشکن ، نِرْخَمه نَشکن
از بس با من صحبت کرد سرگیجه گرفتم ، زیاد با من صحبت کرد ، خسته ام کرد ، کلافه ام کرد ، سَرَم بُرد هم می گویند	SAROMA KHAND	سَرَم خَرْد
سرسام گرفتم	SAROM SA GERT	سَرَم سا گِرْت
بخاطر ، بعلت ، به رو یا بالای چیزی هم می گویند معنای کنار هم می دهد مثل که بگویند سَر رُو (کنار رودخانه)	SARE	سَر
بر روی دلم ، روی شکم ، کنایه از سربار و مزاحم نیز میباشد	SARE PAYLAKE DELOM	سَر پَیلَکِ دِلَم
بالای تپه ها (تُل = تپه های کوچک)	SARE TOLAL	سَر تُلَل

در حال راه رفتن، هنگام راه رفتن	SARE ROW	سَرِ رَوُ
سرموقع مناسب، مترصد بدست آوردن موقعیت خوب	SARE FERSENG	سَرِ فِرْسِنِگ
گلاب به روت، وقتی صحبت از چیز کثیفی باشد جهت احترام به شنونده و مخاطب از این اصطلاح استفاده می شود	SARE GHOL	سَرِ گُل
به شکل عمودی، به شکل قائم، روی یک پهلو هم معنا میدهد	SARE NAR	سَرِ نَر
از بس با تو صحبت کرد سرگیجه گرفتی، زیاد باتو صحبت کرد، خسته ات کرد، کلافه ات کرد، سَرِت بُرد هم می گویند	SARETA KHARD	سَرِت خَرَد
اگر سربه زیری، سرت اگر پائینه، البته این اصطلاح با کلمه ای می بایست کامل شود مثلاً می شود گفت سَرِت اَدومِنِه ایگن یتیمی یعنی سرت اگر پائین باشد می گویند یتیمی	SARET ADOMENEH	سَرِت اَدومِنِه
مزاحم، به ورود شخصی که باعث تشنج و ناراحتی درجایی می شود میگویند سَرِ خَر اوَمَه	SARE KHAR	سَرِ خَر
سراستخوان، تااستخوان، به معنی اصلاح صورت، شش تیغه	SARE KHAS	سَرِ خَسْ
خطاب به زائو گفته می شود یعنی زایمان خوب و بی خطری داشته باشی، یا اگر به بیمار گفته شود یعنی خدا شفایت دهد	.	سَرِدَسِ خیری وَرسی
سرازیری، شیب	SAREZIRI	سَرِ زیری
از بس با او صحبت کرد سرگیجه گرفت، زیاد با او صحبت کرد، خسته اش کرد، کلافه اش کرد، سَرِش بُرد هم می گویند	SARESHA KHARD	سَرِش خَرَد
مردن، سرش را روی زمین گذاشت	.	سَرِش زَمین نِها
سرشام، اول شب	SARE SHOM	سَرِ شوم
همه چیز را از دست داده ام	SAR VARVAYSAMEH	سَرِوار و یَسامِه
روی هم، قرارداد دو چیز بر روی هم	SARE YAK	سَرِ یَک
روی هم هستند، بر روی هم قرار دارند	SARE YAK	سَرِ یَکِن
بومادران، گیاهی است دارویی	SARBERENJAS	سَرِ بِر نِجاس
کسی که تربیت نشده، جانگرفته، بی تربیت، معنی لفظی یعنی بروی بینی نزده	SARPOZNAZADAH	سَرِ پُوز نَزَدَه
به چشم، بروی چشمانم	SAR TEIYALOM	سَرِ تِیَلَم
سربار بودن	SARDELAKI	سَرِ دِ لَکی

سر جدا کردن از پرنده ، معمولاً در شکار گنجشک یا کبوتر ، بدون چاقو سر آن را جدا میکنند البته از لحاظ شرعی جای اشکال است (به توضیح المسائل مراجعه شود) به این عمل سر ورکنک میگویند	SARVARKANAK	سَر وَر کَنک
اشخاصی هستند که با ریاضت هایی که قبلاً انجام داده اند در امر دعا نویسی ، مشخص کردن مکان وسیله یا چیزی که به سرقت رفته یا گم شده و از این دست کارها را با گرفتن پول به مراجعه کنندگان اعلام میکردند ، شخصاً برخورد نداشته ام ولی شنیده ام که در بعضی موارد نتیجه گرفته اند الله اعلم	SAR KETAB	سَر کِتَاب
سر در نمی آوری ، نمی فهمی ، متوجه نمی شوی	SAR NIDERORI	سَر نیدِرُورِی
سر در نمی آورم ، نمی فهمم ، متوجه نمی شوم	SAR NIDERAROM	سَر نیدِرَارُوم
سر در نمی آورد ، نمی فهمد ، متوجه نمی شود	SAR NIDERAREH	سَر نیدِرَارِه
بگو مگو ، سربه سر گذاشتن ، نزاع لفظی ، مخالفت کردن	SAR O NAR	سَر و نَر
این کلمه به گروهی از افراد که در مراسم مختلف مانند عروسی یا فاتحه ، موقع صرف ناهار یا شام از مدعوین پذیرایی میکنند و در چیدن غذا هادرسفره ، کمک میکنند (البته بصورت داوطلبانه) در اواسط یا اواخر غذا خوردن مدعوین یا صاحب مراسم به آنها تعارف می کنند که سرپویی یل بشینن غذاشونه بخرن	SAR POYI	سَر پُویی
از روستاهای توابع هندیجان میباشد این روستا علیا و سفلی دارد	SAR KHERAH	سَر خِرِه
پی برد ، فهمید ، سرد آورد	SARDARAVORD	سَر دَر آوُرد
بدون گرمی و حرارت ، سرد و بی احساس ، سوت و کور	SARDE SORD	سَر دِسُرد
تسلیت گفتن به کسی ، طلب شفا برای بیمار نیز معنا می دهد	SAR SELAMATI	سَر سِلَامَتِی
به فکر چاره ای نیست ، کار اساسی انجام نمیدهد ، بیخیال شده	SAR NIBANDEH	سَر نِیْبَنده
زمان پیری ، هنگام پیری	SARONE PIRI	سَر ونِ پیری
یعنی قسم خوردن برایش مهم نیست (در اینجا منظور قسم دروغ است)، یک جا صد قسم را با هم می خورد	.	سَر یه پا اِیوُیْسِه صد تا قِسم ایخِرِه
سطح صاف بالای لنج	SATAH	سَطَه
بار ، دفعه ، نوبت	SAFAR	سَفَر
سقف	SAFGH	سَفَق
آدامس	SAGHEZ	سَقِز

سَقَّوْ	SAGHAOW	عطش ، افرادی مبتلا به نوعی بیماری می شوند که هر چه آب می خورند سیر نمی شوند و مدام عطش دارند و تشنه هستند .
سَگْ سَگَلَه	SAGSAGALAH	سگ توسگ
سَگْ پَیْ سَوار	SAG PAY SEVAR	سگ باسواره ، سگ همراه سواره ، سگ دنبال سواره
سَلِ سادَه	SALE SADAH	ساده ، سبک عقل
سَلَّه	SALLAH	سبد
سَمَبُوْ	SAMBOW	سیاه پوست ، سیاه تراز سبزه ، سیاه سَمَبو هم می گویند
سَمَچ	SAMACH	لنج ماهیگیری ، نوعی لنج که سینه (جلو) آن تیز و تفر (عقب) آن پهن است
سَنَگَل	SANGHAL	سنگ ها
سَنَگِ قِضا	SANGHE GHEZA	یکی از مواردی که در قدیم از جانب فروشندگان رعایت می شد وزن کردن جداگانه ظرفی که مشتری برای آوردن جنسش همراه خود آورده بود که هم وزن آن ظرف در کفه مقابل ترازو سنگ قضا را می گذاشتند بعد جنس تقاضا شده را درون آن ظرف می ریختند و وزنه (کیلو) را کنار سنگ قضا می گذاشتند و تحویل مشتری می دادند اما متأسفانه اکنون این مورد منسوخ شده و شخصاً از شیرینی فروشی که در جعبه ضخیم مقوایی شیرینی های خود را قرار می داد شنیدم که بخشی از سود ما در همین جعبه هاست!
سَوَز	SOWZ	سبز
سَوَز لی	SOZALI	نام شخص ، مصغر سبز علی
سَوَزی	SOZI	سبزی
سَوَزینه	SOZINAH	سبزه
سَوَمون	SOWMON	مرز، سامان
سَواد بریدن	SAVAD BORIDAN	آفتاب درابر نشستن
سَهَرِشته	SAHRESHTAH	تبحر ، وارد بودن
سَهَفَه	SAHFAH	جوک ساختن در مورد کسی (پشت سرش) مسخره کردن کسی
سَهَل	SAHL	از اصطلاحات کشاورزی ، قطعه فلزی (آهن) یا همان تیغه خیش می باشد
سَهَمَرُون	SAHMARON	نوعی خرما ، زمانی که خارک است زیاد خوب نیست امام خرما ی خوشمزه ای دارد

پَرسَـتو	SAYEDAK	سَـیـدَکْ
سار ، بعضی نقاط سِه بَلَه نیز می گویند	SAY TOSK	سَـیْ تَـسْکْ
نگاه کن ، باتو هستم نیز معنا می دهد	SAY KO	سَـیْ کْ
نام شخص ، مصغر سیف الله	SAYFO	سَـیْ فُـو
نگاه	SAYIL	سَـیْلْ
ببین - نگاه کن	SAIL KON	سَـیْلْ کُنْ
کُت ، این کلمه کمتر ادا می شود	SOTRAH	سُـتْـرَـهْ
سوخت ، داغ دیدن نیز معنی می دهد	SOKHT	سُـخْـتْ
سوخته	SOKHTAH	سُـخْـتَـهْ
سرب	SOROP	سُـرْ پْ
لیز کرد	SOR KHARD	سُـرْ خَرْدْ
ولگرد، لات ، قرتی	SORTI	سُـرْ تَـیْ
در اینجا به معنی تنبیه کردن است، ولی درسرخ کردن (پختن) موادگوشتی ، طبق زبان فارسی رایج و نیز درمورد رنگ کردن استفاده میشود اما درگویش مامنظور کتک کاری و تنبیه است	SORKHESH KERD	سُـرْ خِشْ کِـرْدْ
درموقعی که دو شیء یا شلیک تیری با فاصله خیلی نزدیک ازهدف بگذرد ازاین اصطلاح استفاده می شود	SORDOBORD	سُـرْدُ بُـرْدْ
سُـرْـسُـرْه ، سُـرْـسُـرْه بازی	SORSORAKAN	سُـرْ سُـرْ کَـنْ
پاک کردن ، بیشتر در مورد تمیز کردن بینی بچه هایی که سرازیرند گفته می شود	SORNIDAN	سُـرْ نِـیـدَـنْ
سست ، بیحال	SOS	سُـسْ
سست کرد ، درموقعی که خبر ناگواری رابه کسی بدهند میدهند،میگویند: بنده خدا تا اِشْنَفْت سُـسْ کِـرْدْ وِـنْـشْـرِی زمین (یعنی بنده خدا تااین خبررا شنید سست کرد و نشست روی زمین)	SOS KERD	سُـسْ کِـرْدْ
سکان ، فرمان	SEKON	سُـکُـونْ
نوعی صید ماهی مشابه آلات است با این تفاوت که آلات دهانه خور یا جوی را بصورت دائم و برای صید ماهی زبیدی در تابستان و میگو در زمستان میبندند ولی درروش سُـکَـرْ خور یا جوی برای صید ماهی های مختلف بصورت موقتی بسته می شود	SOKAR	سُـکَـرْ

سَلابَه	SOLABAH	دار ، به صلیب کشیدن ، به حلقه ای که قصابها گوشت را به آن آویزان میکنند نیز گفته می شود
سُمب	SOMB	پاشنه پا
سُمات	SOMAT	کود حیوانی
سُنْدَرْمَه	SONDORMAH	آدم چاق، کلفت و بد شکل ، سِنْدَرْمَه نیز می گویند
سُنَّت	SONNAT	ختنه کردن ، خنه کردن هم میگفتند
سُوَیْرَه	SOWAYRAH	از روستاهای توابع هندیجان می باشد
سُوْمَنْدِش	SOWOMANDESH	سوماً، ثالثاً ، سُوْمَنْدِش هم می گویند
سُو مِسْ	SOMES	دزدانه رفتن
سُوَارَه	SOVARAH	کسیکه سواراست ، معمولاً به راکب اسب والاغ می گفتند
سُوَارِتِ هُوَیْدِه	SEVARET HIBIDEH	بر تومسلط شده است ، توراحت کنترل دارد ، سُوَارِتِ وُوَیْدِه هم میگویند
سُوَارِشِ هُوَیْدُم	SEVARESH HIBIDOM	بر اومسلط شدم ، اوراحت کنترل دارم ، سُوَارِشِ وُوَیْدُم هم میگویند
سُوَارِشِ هُوَیْدِه	SEVARESH HIBIDEH	بر اومسلط شده است ، اوراحت کنترل دارد ، سُوَارِشِ وُوَیْدِه هم میگویند
سُوْتِیْلِم	SO TEYALOM	سو ونورچشانم
سُوْتِیْلِت	SO TEYALET	سو ونورچشمانت
سُوْتِیْلِش	SO TEYALESH	سو ونورچشمانش
سُوَر	SOR	شور
سُوَرِشِ کِرْد	SORESH KERD	شورش کرد ، شورش رادر آورد هم معنا می دهد
سُوَرِش	SORISH	شوری اش ، شوری آن
سُوَزَ نِی	SOZANI	نوعی اسلحه دست ساز قدیمی، شُوَزَ نِی نیز می گویند
سُوْم	SOOM	یخ زدن آبهای سطحی در صبح و شب های خیلی سرد زمستان
سُه	SOH	سه ، قدیمی ها در تلفظ عدد سه کسره را ضمه تلفظ میکردند
سُهْرُو	SOHRO	سرخک
سُهْرِس	SOHRES	سُر کرد ، لیز خورد ، روی زمین یا سطح دیگری لیز خورد
سِبَقْ	SEBAGH	زمین شوره زار
سِبَقِی	SEBAGHI	شوره زار
سِبِیْتَه	SEPITAH	جستجو ، دنبال چیزی گشتن

از توابع هندیجان می باشد که از سمت هندیجان شمالی روبه قبله (غرب) بطرفش می روند و پاسگاهی است که الآن هم دایر و برقرار است	SEJOWFI	سِجَوْفی
ریل قطار ، این کلمه از زبان انگلیسی به گویش ما وارد شده است	SECHAH	سِچَه
جلیقه ، جلثقه هم می گویند	SEDAYRI	سِدَیْری
آشپزخانه ، اتاقکی کوچک است که قدیم از جنس چوب ولی اکنون بلحاظ ایمنی از فلز ساخته می شود و پخت و پز لنج در آن انجام میشود	SERAYDAN	سِرَیْدان
خانه، حیاط خانه	SERA	سِرا
کشیدن پا بر روی زمین هنگام راه رفتن	SERKE SERK	سِرکِ سِرک
پودری است که در چسباندن کاغذ استفاده می شود و در عطاریها موجود می باشد به اشتباه بعضی مواقع شریس یا شریسم نیز تلفظ میشود، به آدم پبله و سمج نیز اطلاق میشود	SERISHOM	سِرِشُم
رفتگر ، کارگرهای شریف و محترم شهرداری (سپور)	SEFOR	سِفُور
ظرفی سه قسمتی (سه تیکه) که جهت حمل غذای افراد (قدیم که شرکت برای کارگران رستوران نداشت، کارگران باین وسیله غذای خود را سرکار می بردند) ، سِپَرْتاس هم می گفتند	SEFERTAS	سِفِرْتاس
سقط ، حیوان حرام گوشتی که مرده باشد	SEGHAAT	سِقَّت
مایه دردسر ، سربار	SEGHE DEL	سِقِّ دِلْ
صندلی ، البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود	SEKAMLI	سِکَملی
قیافه ، شکل ، شمایل ، شباهت	SEKAH	سِکَه
سکان ، فرمان ، سَكُون نیز می گویند	SEKON	سِکُون
سربه سر گذاشتن	SEKE NEK	سِکِ نِکْ
تحریکش نکن ، دستش نزن	SEKESH NADEH	سِکِش نده
سه برابر، بیشتر از حد انتظار ، سِگْلان هم می گویند	SOGOLAH	سِگْلَه
سیگار	SEGAR	سِگار
نوعی سیگار که توتون و کاغذ آن جداگانه در جعبه ای فروخته می شد که فرد سیگاری خودش مقداری توتون را لای کاغذ مخصوص سیگار قرار می داد و با آب دهان آن کاغذ را بهم میچسباند و شروع به استعمال می کرد، شاید خنده دار باشد ولی باور کنید کار هر کس نبود و تخصصش بیشتر در انحصار پیرمردهای قدیمی بود ، سِگارْلَف هم تلفظ می شود	SEGAR LEF	سِگارِ لِفْ

سِلَیْت	SELAYT	لُخت و بی لباس
سِلَند	SELEND	سیلندر
سِلْ	SEL	روغن کوسه یاد دیگر ماهیان غیر خوراکی که تخته لنج رابه آن آغشته میکنند ، این روغن قهوه ای رنگ و بسیار بدبو است اما از تخته در مقابل پوسیدگی و هر آسیب دیگری محافظت می کند البته این روغن جلای خاصی به لنج میدهد
سِلَیه	SELYAH	تور ماهیگیری پرتابی ، این تور در بعضی مناطق دوم پرغی نیز گفته می شود
سِمَنی	SEMANI	سمنو
سِمِنْت	SEMENT	سیمان ، این لغت از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است
سِمِنْتی	SEMENTI	سیمانی
سِمِیر	SEMIR	سمور
سِمَاعِین	SEMAEIN	مصغر اسماعیل ، نام شخص ، سِمِیلو واسمال نیز می گویند
سِنْدَلِیق	SENDELIGH	سنگدان
سِنْدَوَنَه	SENDONAH	هندوانه نارس و خراب
سِنْگِ بو	SENGHE BO	جستجو ، کنکاش ، سِپِیْتَه هم می گویند
سِنْگِلَفوت	SENGELAFOT	دمرو خوابیدن
سِنْگار	SENGAR	همراه ، همسفر ، در اصطلاح دریایی همراه شدن دویا چند لنج باهم رادرسفر ، همسنگار میگویند
سِور	SEVER	اصرار بر کاری، مُصِر ، بر روی موردی پافشاری کردن
سِورِ سِور	SEVERSEVER	کشان کشان
سِهْ تَر	SEHTAR	سیاهتر، بدتر ، وضعیت بدتر
سِهْ یَک	SHE YAK	یک سوم ، ثلث
سائِسَن	SAESAN	سائیدن
ساتِ سی دَمون	SATE SI DAMON	همه وقت ، هر لحظه
ساتِ سَوُ تی	SAT SOWTI	لحظه ای ، دمدمی مزاج
سارَه	SARAH	صندوق چوبی ، که از جنس ساج ، و میخ کوبی شده و از هندوستان وارد ایران می شد
سازِ خَطِیر	SAZ KHATIR	ساز و دهل ، از سازهای مختص عشایر لر میباشد که در منطقه مازان زیاد استقبال می شود، تُشمال نیز می گویند

سالم ، تندرست	SALOM	سالم
سال قحطی ، سال کمبود مواد غذایی	SALE TANGH	سال تنگ
سالی که ملخ آمده ، دهه ی چهل	SALE KOLOYI	سال گلی
سالی دوازده ماه ، همیشه ، در همه مدت	SAL BEH 12MAH	سال به دووزّه ماه
کنایه از انجام کاری در فاصله زمانی زیاد میباشد.	SAL TA MAH	سال تاماه
تعریف کردن ، صفحه گذاشتن هم معنی کرده اند	SALFAH	سالفه
کودک	SAVA	ساوا
سائیده شد	SAHES	ساهش
سایه اش را باتیر میزند کنایه از نهایت خصومت و دشمنی نسبت به کسی است	.	سایش بی تیرایزنه
نوعی بازی قدیمی که شبهای مهتابی انجام می شد و ابزار خاصی نیاز نداشت	SAYAH MATO	سایه متو
سایه عصر	SAYAY PASIN	سای پیسین
سر بی درد سر (سردرد) را نده به دردسر (گرفتاری) ، معادل می ناراحتتم که راحتتم یا سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند، نصیحت کردن در عدم دخالت بیجا	.	سر بی درد سرّه ، نده و دردسر
گلاب به رویت ، اگر در بین جملات اشاره به کلمه ای شود که دور از شأن طرف مقابل باشد یا جنبه بی احترامی داشته باشد از این اصطلاح استفاده می شود	SARE GOL	سر گل
زنی که شوهر اولش بمیرد ، بعد، ازدواج مجددی داشته باشد و شوهر دومش نیز به هر علتی بمیرد این زن سرکوز خطاب میشود	SAR KOZ	سر کوز
جهت تمسخر به کسیکه تازه موهای سرش را کوتاه کرده گفته میشود	.	سر خر تراشون
سفید آب ، در آرایش زنان قدیمی استفاده می شد	SAFID OW	سفید او
سگ هار	SAGE HOWRI	سگ هوری
سگ پدر نداشت ، گریه می کرد که من عمویم رامی خواهم . اشاره به ادعای بیجای بعضی افراد	.	سگ بو نداشت ، ایگروس که موتاتمه ایخم
سگ برادرشغال است در جایگاه توهین به دوفکر که از لحاظ پلیدی و بدی شبیه هم هستند اطلاق میشود ، یعنی یکی از یکی بدتر	.	سگ برار تورّه

سگ ، سیه سفید نداره	.	سگ سیاه و سفید ندارد کنایه از همسانی دو نفر که در جنبه منفی باهم هیچ فرقی ندارند و هر دو ظالم هستند
سگ صِحاب خوشه نیشناسیه	.	سگ صاحب خودش را نمی شناسد کنایه از شلوغی و ازدحام جمعیت میباشد
سنگِ گُتِ نِشَوْنیْ نَزْدَبِه	.	سنگ بزرگ نشانه به هدف نزدن (به هدف نرسیدن) است کنایه از انجام دادن کاری خارج از ظرفیت و توانایی کسی است، عدم فراهم کردن شرایط و در نظر گرفتن هدفی بزرگ
سَوَبَات	SOBAT	سایبان یا تاقک درست شده از شاخ و برگ درختان
سَوْدَا	SODA	جوش شیرین
سورِش کِرده	SORESH KERDEH	شورش کرده ، شورش را درآورده
سورِکِه	SOREKAH	شوره زار ، شور که هم می گویند
سولا	SOLA	سوراخ ، سیلا هم می گویند
سه پَشْتیر	SHE PASHTIR	از اوزان قدیم ، معادل بیست و چهار کیلوگرم
سه پَینار	SHE PINAR	از اوزان قدیم ، معادل سه کیلوگرم
سه چارِ تَیْ	SE CHARTAY	سه چهارتایی ، سه چهار نفری
سه دَخسیر	SHE DAKHSIR	از اوزان قدیم ، معادل چهل و هشت کیلوگرم
سه نِسَبَکی	SHE NESBAKI	از اوزان قدیم ، معادل ۳۷۵ گرم
سی	SI	برای
سی اِسْم	SI ESM	برای شهرت ، به خاطر اسم در کردن
سی تو	SI TOW	برای تو
سی چِنَتُونِه	SI CHENETONEH	برای چی می خواهید؟
سی چِنِتِه	SI CHENETEH	برای چی می خواهی ؟
سی چِنِشُونِه	SI CHENESHONEH	برای چی می خواهند؟
سی چِنِشِه	SI CHENESHEH	برای چی می خواهد ؟
سی چِنِمُونِه	SI CHENEMONEH	برای چی می خواهیم؟
سی چِنِمِه	SI CHENEMEH	برای چی می خواهیم ؟
سی چه پَه	SI CHEH PAH	پس برای چه ؟

سی چه زورم بِدُم التماس	.	برای چه توانم را صرف التماس کردن بکنم ، کنایه از انجام ندادن کاری که تبعات سوئی دارد و درآینده برای مبرا کردن خود می بایست دست به دامن شخص مقابل شد و کلی التماس کرد مترادف سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند
سی خَولی نبیدن آریزه	SI KHOLI NABIDAN ARIZAH	برای اینکه کاری انجام شده باشد ، برای احتمالات ، برای حفظ ظاهر
سی خُوْتُون	SIKHOTON	برای خودتان، برای شما
سی خُوْمُون	SIKHOMON	برای خودمان
سی دِ قِرْنی	SI DE GHERNI	برای دوریال پول
سی دَوی دردِلشون	SI DEVAY DARDALESHON	برای درمان بیماریهایشان
سی شُمانه	SISHOMANEH	برای شما است
سی شَوِیی	SI SHOYI	سی شاهی معادل یک ونیم ریال
سی فیس	SI FIS	برای افاده ، برای خودنمایی
سی کَر بُخون ، سی کُور بِرخص	.	برای ناشنوا بخوان و برای نابینا برقص ، کنایه از عبث و بیهوده کاری را انجام دادن است
سی کورپیری	SI KORO PIRI	برای زمان پیری و از کارافتادگی ، برای زمان کهنسالی
سی مَو	SI MO	برای من
سی مانه	SI MANEH	برای ما است؟
سی نُوم نهاد	SI NOM NEHAD	برای گذاشتن نام ، البته این معنی تحت الفظی اصطلاح میباشد ولی درمواقعی که کسی بخواهد کاری دور ازانتظار را انجام دهد می گوید سی نُوم نهاد هم که هُو بیده مُو ای کار ایکنم ، برای اینکه درس عبرتی برای دیگران شود نیز معنی می دهد
سی هم ی	SI HAM YO	برای همین ، به همین دلیل ، به همین علت
سیت	SIT	برای تو
سیت ایگم	SIT EIGOM	برایت می گویم ، البته کلمه ، کلمه تهدیدی است
سیت نینن	SIT NINEN	برایت نمی گذارند ، حق رابه تو نمی دهند
سیتون	SITON	برای شما
سیر شِنو	SIRE SHENOW	یعنی ازبس شنا کرده دیگرخسته شده است ، اشباع شدن ازهرچیز دیگرنیز معنا می دهد مثلاً سیرخَوو= زیاد خوابیده

سورمه	SIRMAH	سیرمه
اصطلاحی است که برای تشبیه کسی که بسیار چاق شده است استفاده میشود و می گویند فلونی می سیرمُکویه	SIRMOK	سیرمُوک
سوزن ، برای آمپول هم استفاده می شود	SIZAN	سیزَن
کسیکه آمپول می زند ، تزریقاتی	SIZAN ZAN	سیزَن زَن
شیشه ای که محتوی نفت است	SISAK	سیسک
برایش	SISH	سیش
بندرگاهی کوچک و قدیمی در ماهشهر	SIF	سیف
گریه همراه با سسکه شدید ، سسکه بعد از گریه	SIKANIDAN	سیکنیدن
از بس گریه کرده دیگر نایی برایش نمانده	SIKAH VA DEL BORDEH	سیکه وَ دِل بُرده
سنگ پهن	SILAK	سیلک
سوراخ سوراخ ، سیلا سیلا نیز می گویند	SILA SILA	سیلا سیلا
برایم ، برای من	SIM	سیم
پلمب وبه سند رسمی . قطعی خانه ، زمین و ملک نیز گفته می شود	SIM SOROP	سیم سُرُپ
برای ما	SIMON	سیمون
در اصطلاحات دریایی به قسمت جلویی لنج یا قایق سینه می گویند ، یک سوم جلوی لنج	SINAH	سینه
نفس زنان ، کسیکه باشتاب و سرزده و حالت نفس نفس زنان خود را به جایی برساند	SINAH KANDAH	سینه کَنده
سینه در مقابل آفتاب ، قدیم ترها ظهرهای زمستان تا عصر تکیه به دیوارهایی می دادند که مستقیماً در مقابل تابش نور خورشید بود و به اصطلاح کنونی آفتاب می گرفتند	SINAH VAR AFTO	سینه وَر آفتو
دلش رفت	SIVES	سیو س
صدای سیلی که به گوش کسی زده می شود	SHATARAGH	شَتَرَق
آفتاب پس از باران	SHARTO	شَر تَو
ماسه بادی (ماسه خیلی نرم)	SHARTAH	شَر تَه
شر می آید و زنگوله به گردنش آویزان است ، وقتی شخص یا اشخاص شروری در جایی مقابل کسی حاضر شوند یا موجبات آزار و اذیت کسی را فراهم کنند ، و بالاخره در ناراضی از دیدن کسی کاربرد دارد	.	شَر ایای ، زَنگل نِهاشِه

شَرَمو	SHARMO	خجالتی
شَعْبون	SHAEBON	منظور ماه شعبان است ، ماه بدو بدو هم می گفتند
شَق	SHAGH	راست ، نه به معنی سمت (چپ و راست) بلکه سرپا و عمود معنی می دهد
شَق	SHAGH	راست ، برخورد دو گلوله در بازی گلوله بازی و به تَرک دیوار هم شَق می گویند
شَقِ بِلِس	SHAGHE BELES	نوعی گلوله بازی است (بدون کال) ابزار این بازی فقط گلوله شیشه ای است که یا باید گلوله حریف را مورد اصابت قرارداد یا در فاصله حداکثر یک وجبی گلوله حریف ، گلوله خود را قرارداد
شَكُّ شُلْ	SHAKO SHOL	گِل ولای
شَكْ نَخَه	SHAK NAKHAH	تکان نخورد
شَلِتَان	SHALETAN	زن شرور ، شارلاتان
شَلْ شَلَكْ	SHAL SHALAK	لنگ لنگان
شَلْمون	SHALMON	چوب های منحنی و خمیده شبیه به دنده بدن انسان که دیواره لنج راتشکیل می دهند که از بیس (در حروف با شرح داده شده) تا بلندی دیواره لنج امتداد دارند
شَلابه	SHALABAH	جمع کردن تور ماهیگیری توسط دونفر ، از آب دریا به داخل قایق یا لنج راشلابه می گویند
شَلِیتَه	SHALITAH	شلوارک ، به زن شرور و شارلاتان نیز میگویند
شَمْبَل شَمْبُو	SHAMBAL SHAMBOW	ورج و ورجه و بازی بچه ها بر روی رختخواب ها ، بهم زدن و ریخت و پاش
شَمْبُو	SHAMBO	غرق شدن در چیزی ، خرابکاری هم معنی می دهد
شَمْبِه	SHAMBEH	شنبه ، شَنبِد هم می گویند
شَمْلِی	SHAMLI	پارکینگ ماشین ، گاراژ
شَناتَه	SHANATAH	بندیا همان توری که به کبوتر یا پرندۀ ای که جهت صید پرندۀ بحری می بندند شناته گفته می شود
شَنبِد کار، شَنبِد بار، شَنبِد بَیگ و حوَنه نیار		شنبه کار، شنبه بار، شنبه عروس به خانه نیاور (برگزاری مراسم ازدواج در روز شنبه مرسوم و مناسب نیست)
شَو پَرک	SHOPARAK	شاپرک ، خفاش
شَو تُول	SHOWTOL	ساتور

شب تاصبح	SHOW TA SOB	شَو تاصُب
شب دردشت خوابیدن ، این اصطلاح درایام تعطیلات نوروز که در صحرای ماهشهر چادرمی زنند استفاده می شود (بیتوته کردن)	SHO KHOS	شَو خَوَس
شب قیرگون ، شب تاریک	SHOW GHIL	شَو قیل
شب کور، گونه ای بیماری است که شخص مبتلا ، شبها کم بینا یا نابینا میشود	SHO KOR	شَو کور
نوعی مرغ دریایی حرام گوشت شالو هم میگویند	SHOLO	شَو لُو
بعضی افراد درشرایطی قرار می گیرند که اصلاً متوجه موقعیت مکانی خود نیستند تا بتوانند مسیر مقصد را درشب تشخیص دهند، به این حالت می گویند شووش گشته یا شووش گشته ، وهروقت کسی بخواهد اوج سردرگمی و گیج شدن خود را درمسئله ای یا پیدا کردن آدرسی اظهار کند ازاین اصطلاح استفاده می کند	SHOVASH GHASHTEH	شَو وَش گَشْتِه
شبانه	SHOVAKI	شَو وَکی
شب وروز	SHOWO ROO	شَو و رُو
شب حنابندان	RAZON SHOW HANA	شَو حنا رَزون
شبدر ، نام گیاهی است	SHODAR	شَو دَر
عنتر ، میمون	SHODI	شَو دی
شَرَوه خوانی درعزا و مصیبت	SHOWRAH KHONI	شَو رَه خونی
شب عاشورا ، شب راه صبح رساندن به یاد امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا و حضور در حسینیه ها و تکایا	SHO ROZAK	شَو رَوَزک
شب سیاه	SHOSOHON	شَو سَهون
شب مهتابی	SHOW MAH	شَو مَه
شب	SHOW	شَو
اظهار تعجب از دیدن یا شنیدن موردی که بیش از اندازه و انتظار باشد	SHAHRE GOL	شَهَر گُل
به سختی کتکش زد	SHAHIDESH KERD	شَهیدش کِرْد
استارت موتور دریایی	SHAYRAGH	شَیراغ

شیطونک	SHAYTONAK	اجنه وازابنای شیطان که در قدیم مردم اعتقاد داشتند شیطونکها در حمام، نخلستان ها و مخروبه ها حضور دارند و بعضاً باعث آزار و اذیت انسانها میشوند
شیطونکلیش دیرشین	.	وقتی مشاهده کنند آدم بداخلاق یا فضولی در حال شوخی و خوش و بش با کسی است می گویند الآن شیطونکلیش دیرشین
شیله	SHAYLAH	نوعی روسری است که زنان از آن برای پوشش موهای خود استفاده می کنند و جنس آن از ابریشم یا نخ خالص است و در دو نوع تابستانی که پارچه آن نازک است و زمستانی که به صورت ضخیم بافته شده وجود دارند. واز گویش عربی وارد زبان ماشده است
شُبگون	SHOBGON	بسته ای جهت حمل گندم، جو یا هر چیز دیگر مترادف با بَسکون
شُتر گُتن دَیت گُراورده یا دختر، گفت گُراورده بُو یادختر مُو بارُم بارُمه	.	به شتر گفتند مادرت پسر به دنیا آورد یا دختر گفت اگر پسر به دنیا آورده باشد یادختر به حال من هیچ فرقی نمی کند زیرا همان بارقبلی بر پشت من است، کنایه از روزمرگی و تغییر نکردن اوضاع و احوال مردم است
شُتَش کُنیم	SHOTESH KONIM	یعنی از گردن خودمان برطرفش کنیم (از گردن خود ساقط کنیم) البته این اصطلاح در مورد میهمانی رفتن کاربرد دارد مثلاً کسی برای عیادت یا میهمانی از شهرستان خود به شهر دیگری رفته که در شهر مقصد فامیل یا آشنای دیگری نیز دارد که میبایست در آینده به او نیز سر بزنند لذا بعد از میهمانی یا عیادت شخص اول به همراهانش می گوید تا بریم تی قُلونی و تَم شُتَش کُنیم یعنی تا برویم به میهمانی یا عیادت فلانی و او را نیز رد کنیم که نخواهیم در آینده باز برای عیادت او به این شهر بیاییم
شُح	SHOH	پهن گاو، همان رَح است
شُخِس	SHOKHES	بهم ریخت، خراب شد
شُخِش دا	SHOKHESH DA	قاطی کرد، به هم زد
شُخ خرد	SHOKH KHARD	بهم خورد
شُخنید	SHOKHNID	بهم ریخت، بهم زد
شُخنیدن	SHOKHNIDAN	بهم زدن

همش زدم ، خرابش کردم، شیرینش کردم (عمل شیرین کردن چای یادیگرمایعات باقاشق)	SHOKHNIDOMESH	شُخْنِیدِمْش
همش زد ، خرابش کرد، شیرینش کرد (عمل شیرین کردن چای یادیگرمایعات باقاشق)	SHOKHNIDESH	شُخْنِیدِش
همش زدی ، خرابش کردی، شیرینش کردی (عمل شیرین کردن چای یادیگرمایعات باقاشق)	SHOKHNIDISH	شُخْنِیدِش
درهم ریخته و پریشان ، به موهای ژولیده نیز می گویند	SHOKHAL POKHALO	شُخَالُ پُخَالُو
شپشو ، قدیم که وضع نظافت و نداشتن حمام خانگی ، بعلت کمبود آب، ضعیف بود اشخاصی (عمدتاً خانم ها بعلت داشتن موهای بلند) سرشان شپش می زد که این اصطلاح به کسی که شپش در سرش پیدا میشد اطلاق می گردید	SHOSHO	شُشُو
شپش	SHOSH	شُشُ
شستمش ، معنی شستن ظرف یا لباس می دهد اما در گویش ما یعنی کلی حرف بارش کردم (خفیف و تحقیر کردن کسی)	SHOSHTOMESH	شُشْتَمِش
نام شخص ، مصغر شگراله	SHOGO	شُگُو
آش جگر، این آش طبق عقاید قدیمی ها اگر چهلیم میتی درسه ماه قمری واقع شود می بایست خانواده متوفی این شله رادرست و بین همسایگان توزیع کنند یعنی کسیکه ۲۹ رجب فوت کرده کل ماه شعبان و ۹ یا ۱۰ روز از ماه رمضان که سپری شود چهلیم آن میت فرا میرسد که می بایست شله جگری درست کنند	SHOLAH JEGHARI	شُله جِگَرِی
شله ای که از گندم نیمه درست می شود	SHOLAH DEKALAH	شُله دِکَلَه
گل	SHOL	شُلُ
نانی محلی ، باخمیر خیلی نرم برروی تابه کمی حرارت می بیند (پخته می شود) و با مالیدن شیر خرم برروی آن میل می شود .	SHOL SHOLAK	شُلُ شُلَکْ
گل گلی ، گل آلود، آغشته به گل	SHOL SHOLI	شُلُ شُلِی
سوت	SHOT	شُوت
شش ، قدیمی ها در تلفظ عدد شش معمولاً اینگونه تلفظ می کردند شوش هم میگفتند	SHOSHT	شُوشْت
جغد	SHOOK	شُوکْ
شامم	SHOMOM	شُومُم
شامت	SHOMET	شُومِت

شامش	SHOMESH	شُومِش
شام	SHOM	شُوم
شانزده	SHOMZAH	شُومزَه
شخم	SHOHM	شُهم
وقتی بخواهند سیلی زدن را تعریف کنند می گویند شِپَلَق زَه مِنْ ریش یعنی باسیلی زد به صورتش	SHEPALAGH	شِپَلَق
پاره پاره ، شَرَه شَرَه هم می گویند	SHERAH SHERAH	شِرَه شِرَه
پاره کردن	SHER O DER	شِرُ در
چرندیات	SHERE VER	شِرور
شرکت ها	SHERKATAL	شِرکتَل
بسیار ورریخته و نامرتب ، به شخص دستپاچه هم اطلاق میشود	SHERRAH	شِرَه
سوپ ، شوربا نیز می گویند	SHERVA	شِرِوا
گوساله جوان	SHEGHAND	شِغند
مسخره	SHEGHLAK	شِغَلک
به باغی که بصورت دیم آبیاری می شود شکرته می گویند	SHEKARTAH	شِکرتَه
آهو ، بچه آهو، به شکار(صید) هم گفته می شود	SHEKAL	شِکال
چوبی که با آب رودخانه می آید	SHELOEE	شِلوویی
شیلنگ ، به معنای قدم بلند نیز میباشد	SHELENG	شِلِنگ
صاف ، لخت (موی صاف) در مواقعی نیز معنای تنبیه شدید می دهد مثلاً میگویند فلانیهِ شِلال کِرْدِن یعنی بدجوری کتک خورده ، راست و کشیده نیز معنا می دهد	SHELAL	شِلال
اصطلاحی است برای دست و پا	SHELENG PELENG	شِلِنگ پِلِنگ
گونی بزرگی که ظرفیتی چندبرابر گونی های معمولی را دارد	SHELIF	شِلِیف
شنل	SHENAYL	شِنِیل
شنا، آب تنی، شَنو هم تلفظ میشود	SHENO	شِنو
قلوه سنگ	SHENGEL	شِنِگَل
خیلی باز، پارگی زیاد	SHEVAHLAH	شِو هَلَه
شوید ، شُود هم گفته می شود	SHEVET	شِوِت
طولانی و دراز	SHEVER DERAZ	شِوِر دراز

پاره شد ، پارگی زیاد	SHEHRES	شِهريس
شوهرکرد، ازدواج کرد	SHI KERD	شِي كِرْد
خوش آمدی ، درقدیم برای استقبال یا بدرقه ازاین اصطلاح استفاده میکردند	SHA OMA Y	شا اُومِي
کسی که بابی موالاتی و بی دقتی به چیزی بزند و آن را خراب یا واژگون کند باتمسخر به اومی گویند شاخِش....	.	شاخِش کِپرَه ایرْمَنِه
شاه داماد	SHADOMA	شادوما
اتصالی دوسیم برق که جرقه بزند ، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ماشده است	SHARTI	شارتی
شالوده، بنیان ، اساس	SHALDAH	شالْدَه
انشاء الله مبارکش باشد ، بخشی از بیت های شعری است که مدعوین در جشن عروسی در جواب خواننده می گویند	SHALAH MOBARAKESH BO	شالا مُبارَكِش بو
شانس	SHAMS	شامُس
از روستاهای توابع هنديجان می باشد که بعد از هنديجان جنوبی درمسیرديلم است و مرقد و بارگاه امامزاده جلیل القدر(شاه عبدالله علیه السلام) دراین روستا قرار دارد و درنقطه صفر مرز استان خوزستان و استان بوشهر واقع شده است	SHAH ABDOLLAH	شاه عبدالله
شاید	SHAYAT	شایِت
شاید هم ، شاید هم می گویند	SHAYATAM	شایِتَم
شتر آهسته می رود ، اما شب و روز می رود، اشاره به یک جریان یکنواخت و همیشگی دارد معادل : رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود	.	شتر یواش ایرِه ، اما شَوُ وَرُو ایرِه
نوعی شلوار زنانه	SHALVAR PARPARI	شلوار پَرِپَری
شب شما بخیر، شب بخیر	SHOW TAH KHAYR	شَوُ تَه خیر
راننده ، البته بیشتر به رانندگان ماشین های سنگین مثل کمپرسی یا اتوبوس می گویند	SHOFER	شوفِر
شانه ، کتف	SHON	شُون
شوهر کرده ، زن متأهل	SHI KERDAH	شی کِرْدَه
اسهال ، شیتک هم می گویند	SHIT	شیت
دیوانه	SHITI	شیتی

شیخ	SHIJ	پرندۀ ای است حلال گوشت از خانواده مرغابی
شیخک	SHIKHAK	مهره سی و چهارم تسبیح
شیخ دُوکُون	.	شیخ مغازه (کنایه از جنسی که در مغازه گذاشته شده ولی مشتری ندارد)
شیرک	SHIRAK	عادت ، آموخته ، زورگو
شیرک هَوُبیدن	SHIRAK HOBIDAN	گستاخ شدن به چیزی ، مستولی شدن و تحت کنترل خود در آوردن البته بصورت غیر اخلاقی و ظلم کردن ، شیرک وُوبیدن هم میگویند
شیر زِک	SHIRE ZEK	شیر بعد از زیمان گوسفند یا گاو
شیر طَیْفَه	SHIRE TAYFAH	بزرگ طایفه ، شجاع طایفه
شیر دُهوَنَشَه سُخْتِه ، هُفَ ماسِ اِیکَنه	.	شیر گرم دهانش راسوخته ، فوت ماست می کند ، در بیان طلب استمداد از همدستان یا مشابه کسی که به او ظلم کرده (استمداد از همجنس ظالم)
شیر گُهر هَوُبید	SHIR GOHR HOBID	شیر برید (شیر خراب شد) ، شیر گُهر وُوبید
شیر با برون	SHIRBABORON	شیر بها بریدن ، تعیین شیر بها ، حق شیر ، در زمان بله برون مبلغی را شرط می کنند بعنوان حق شیر به مادر عروس بدهند
شیرین جِجَک	SHIRIN JEGHAK	زیاد شیرین
شیشِ بَدین	SHISH BEDIN	شوهرش بدهید ، عروسش کنید
شِیْفَت	SHIFAT	زشت ، صفتی برای انسان زشت رو و مسخره
شِیْکَر	SHIKAR	شکر
شیلون	SHILON	غذای نذری
صَبَر	SABR	عطسه
صَحرا	SAHRA	قدیمی ها به کسی که دستشویی رفته و بعضی ها هم به کسی که بیرون از منزل رفته می گفتند رفته صحرا
صَقیل	SAGHIL	بدگِل ، کسی که غیر قابل تحمل باشد
صَلواتِش کن	SALVATESH KON	یعنی پاکش کن ، اگر جایی از بدن انسان یا وسیله ای با نجاساتی از قبیل خون ، ادرار ، شراب و... نجس شده باشد با سه بار آب کشیدن آن را پاک می کنند که در اصطلاح محلی می گویند صلوات شد
صَنَدیق	SANDIGH	صندوق
صَوَبات	SOBAT	سایه بانی که جهت استفاده انبار در گوشه ای از خانه درست میشود

صبح آن روز	SOBAYNASH	صَبَّیْنَش
صبحگاه ، شفق	SOBE GAH	صُبِ گَه
فردا	SOBA	صُبا
صبح شما بخیر، صبح بخیر	SOBATAH KHAYR	صُبَاتَه خیر
فردا صبح	SEBA SOB	صُبا صُب
صلح	SOL	صُلْ
صاحب ، مالک	SEHAB	صِحاب
صدای	SEDAY	صِدْیْ
صدای کیست	SEDAY KEYEH	صِدْیْ کیه
در غروب آفتاب آخرین روز ماه صفر بوسیله تیکه پارچه ای بی استفاده عروسکی (عَمَرک) درست می کردند و آتش می زدند و در اتاق های منزل می چرخاندند و مراسم صفرک در را اجرا میکردند	SEFARAKA DAR	صِفَرک دَر
مشورت کردن ، نظر خواستن	SELAH MASHVERAT	صِلَاح مشورت
مصلحت نمی دانم ، به مصلحت نیست	SELAH NIBINOM	صِلَاح نیبینم
کارفرما، صاحب کار	SABKAR	صَابکار
از روستاهای توابع هندیجان می باشد صاب آباد هم تلفظ می شود	SAHAB ABAD	صاحب آباد
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	SALAHAK	صالحک
اللهم صل علی محمد و آل محمد ، دخترم و شوهرش آمد ، و اوایلا و مصیبت که پسر و همسرش (زنش) آمد ، معادل یک بام و دوهوا در ضرب المثل فارسی و بیانگر مشاجره ، جنگ و ستیز دیرینه عروس و مادرشوهر میباشد.	.	صل علی محمد ، دخترم و میرش اومد ، و اوایلا و قیومت ، گرم وزینش اومد
هوای طوفانی ، موقع طوفان ، ماهیگیران می گویند مثلاً (فردا دریا ضربی)	ZARBAH	ضَرْبَه
جوری که بویش می آید ، طوری که از ظواهر امر پیداست ، از قرار معلوم	.	طَخْری که بوش ایای
به لنج هایی که بصورت غیرمجاز (قاچاقی) ماهی های صید شده خود را برای فروش به کشورهای خارجی می برند طَواش میگویند	TAVASH	طَواش
طعنه	TAHNAH	طَهْنَه

طایفه	TAYFAH	طَيْفَه
تاوان ، بدهکاری	TELAH	طِلَّه
ایوان مسقف	TARMAH	طارمه
دیر کرد ، تأخیر داشتن	TOL DA	طول دا
بستن چهارپایان بوسیله طنابی به میخ طویله	TAVILAH Kerdan	طویله کردن
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	ZOLM ABAD	ظلم آباد
ظهر گرما ، وسط ظهر	ZOHR JERENG	ظهر جِرَنگ
پوششی است که زنان می پوشند و بر خلاف چادرهای رایج در بازار ، طرفین شانه های عبا بریدگی هایی وجود دارد که دست به راحتی از آن بیرون می آید تا در صورت وزش باد عبا به آسانی از تن پوشنده آن جدا نشود. واز گویش عربی وارد زبان ماشده است	ABA) ABAYAH)	عَبَايَه (عَبَا)
نام شخص ، مصغر عبدالمحمد	ABDEMAMAD	عَبْدَمَمَد
بی تلکف ، خودمانی ، بی شيله پيله	ATAB OTOB	عَتَب عُتُوب
پارچه سیاه رنگی است از جنس ابریشم یا کتان که زنان میانسال و پیرزنان دور سر خود می پیچند. در این حالت شيله (در حروف شین شرح داده شده) در بالای سر و زیر عصابه قرار می گیرد. در مراسم عزاداری نیز اغلب زنان از آن استفاده می کنند و برای نشان دادن تألم روحی خود روی عصابه مقداری گل می مالند. بزرگی یا کوچکی عصابه به چند عامل بستگی دارد. این عوامل عبارتند از : سن ، قشر اجتماعی و علویه (سیده) بودن زن. بدین معنا که هر چه سن زن بیش تر باشد یا متعلق به طبقه اجتماعی بالاتری (شیوخ یا سادات) باشد به دورهای عصابه افزوده می شود و در حقیقت بزرگی عصابه نماینگر منزلت اجتماعی صاحب آن است. عصابه هم می گویند واز گویش عربی وارد زبان ماشده است	ASABAH	عَصَابَه
راهنمای دریایی ، مانند علامه خلو (علامت کج)	ALAM(ALAMAH)	عَلَم (عَلَامَه)
نتیجه غیرمنتظره ، ریسک	ALELOYI	عَلَلُوی
درست بنشین	ALD BESHIN	عَلْد بَشین
علامت دریایی ، چوب یا هر شیء دیگری که صیادان جهت مشخص کردن مسیر خود، بر روی خشکی می زنند.	ALLAM	عَلَّام

نوعی بازی قدیمی است که گروهی می نشستند و یک سر طناب را (چند نفری) می گرفتند و سردیگر طناب در دست رئیس گروه که سرپا بود قرارداداشت و گروهی به همان تعداد با اغفال کردن رئیس گروه نفرات نشسته رابه باد کتک می گرفتند و تا جایی ازیدن رئیس گروه که محدوده مانورش بسته به طول طناب بود به هرکدام از گروه نفرات سرپا (کتک زننده) نرسیده باشد بازی ادامه داشت	ALIDAD	غلیداد
درفکرش نیست ، برایش مهم نیست	AYNE KHEYALESH NI	عَینِ خیالِش نی
آباد ، پابرجا	OMAR	عُمار
عینک	OYNAK	عَوْنِک
عمو(پدرشوهر)، تاته ، معنی عمو میدهد اما منظور برادر پدراست	OWMO	عَوْمُو
دلت آب ، چزاندن	ENDE DELI	عِنْدِ دِلِی
زمین های زراعی است که در شمال شرق شهر بندرامام خمینی (سربندر کنونی) واقع شده است ، آگوله هم نوشته شده است	AGHOLAH	عَاگُولَه
علاء الدین ، بخاری نفتی	ALADIN	عَالادین
عمه ات	AMAT	عَامَتْ
عمه اش	AMASH	عَامَشْ
عمه ام	AMAM	عَامَمْ
عمه	AMAH	عَامَه
عموزاده	OWMO ZA	عَوْموزا
نام شخص ، مصغر عباس	ABA	عَبَا
به ماه ربیع الاول (از ماه های قمری) مردم قدیم عید می گفتند	EID	عید
دوشاخه ، دوشاخ ، چوبی شبیه عدد ۷ ، در تیرکمون بعنوان دسته استفاده میشود	GHACHAH	غَچَه
ازاو سبقت گرفت ، خاک بهش داد	GHARESH DA	غَرِش دا
گردو خاک فصلی	GHAREH BAD	غَرِه باد
گردوغبار(خاک) بلند کرد . معمولاً به موتورسکلیت یا ماشینی که در زمین خاکی (بیابان) با سرعت می رود می گویند (یه غری راس کرد) البته قسمتی از مردم ، از این اصطلاح استفاده می کنند	GHAR RAS Kerd	غَر راس کِرد
شلوغ کاری ، سروصدا	GHARGHASHAH	غَرغَشَه

پارو	GHARAFAH	غَرافَه
نوعی آلك (صافی) با ابعادی بزرگ جهت بیختن گندم و جو	GHARBIL	غَرَبیل
آدامس ، سقز	GHAZAH	غَزَه
کندر تلخ	GAZEH TAHLAK	غَزَه تَهْلَک
چفیه ای بازمینه سفید و نقش آبی یا زمینه سفید و نقش قرمز	GHATRAH	غَطْرَه
به زمین کشاورزی که در آن گندم یا جو کاشته باشند	GHALAH	غَلَه
نوعی مورچه بزرگ که در حمل گندم خیلی سریع و توانا عمل می کند ، مور سوار نیز اطلاق می شود زیرا پاهاى بلند آن چنین می نمایاند که بر چیزی سواراست	GHALAH BARO	غَلَه بَرَو
اینور و آنور شدن در رختخواب (درمواقعی که بی خوابی سر وقت کسی بیاد در رختخواب زیاد این دست و آندست می شود که اصطلاحاً غلت غو گفته میشود)	GHALTE GHOW	غَلْتِ غَوُ
دور خودش می پیچد	GALT EZANEH	غَلْتِ ایزَنَه
آواز غمناک	GHAMONAH	غَمَوَنَه
پرنده ای با پرهای مشکی و بالهای کوچک که بسیار سریع است و همچنین غواص ماهری است اما بلحاظ بالهای کوچکش زیاد در پریدن موفق نیست	GHOSI	غَوُ صی
قهر	GHAYZ	غَیْض
از خود بی خود شدن ، شبیه به کما رفتن ، طوریکه اصلاً متوجه دور و اطراف خود نباشد	GHOB RAFTAN	غُبُ رَفْتَن
غبار ، خاکی که البته نوعی آفت است و بر روی محصول نخل مینشیند و باعث خرابی آن میگردد	GHOBR	غُبَر
شفق ، صبح خیلی زود	GHOBSHAH	غُبْشَه
فرورفتن در گِل	GHOP	غُبُ
چاق، از این کلمه کمتر استفاده میشود	GHOCH	غُچُ
اعتراض زیر زیرکی و غیر علنی	GHORODOR	غُرُ دُرُ
از روستاهای توابع هندیجان می باشد که از سمت هندیجان شمالی روبه قبله (غرب) بطرفش می روند	GHOWROWBI	غُرَوُبی
ژرف ، عمیق ، گُر نیز می گویند	GHOR	غُرُ

غُر بَتی	GHORBATI	قبلاً چادر نشینانی حاشیه شهر سکنی می گرفتند که بشدت سبزینه بودند (متمایل به سیاه پوست) و بصورت سنتی آهنگری و چیزهایی از قبیل داس و چاقوو.. می ساختند، به آنها غربتی میگفتند و هر کس که بلحاظ شکل و قیافه مانند آنها باشد نیز غربتی اطلاق میشود و کمی هم شلوغ و شرور بودند که اگر این خصلت در کسی باشد باز هم میگویند فلونی مَیْ غربتیلِه
غُر غُرک	GHORGHOROK	قرقره نخ، بُکره نیز می گویند
غُر ظهر	GHORE ZOHR	ساعت ۱۲ ظهر
غُر تِراق	GHORTERAGH	رعد و برق
غُر تْ	GHORT	چاق، کلفت، مثلاً سبیلِ غُر تی داره یعنی دارای سبیلی کلفت است
غُر دُو هه	GHORDOHAH	سرو صدا و شلوغی
غُر وس	GHOROS	خروس
غُلُو	GHOLO	نان شخص، مصغر غلام
غِبَه	GHEBAH	بدبختی، بیچارگی، نکبت
غِرَم	GHERAM	صدای افتادن چیزی از بلندی
غِرَم بِش	GHERAMBESH	صدای مهیب و بلند، گرَم بِش هم می گویند
غِر	GHER	چرخیدن، تابیدن
غِر غِنْدال	GHERGHENDAL	آت و آشغال
غِرّه دون	GHEZHAHDON	جای خیلی شلوغ و آشغال دانی و بهم ریخته
غِضَب مِّن سَرِش	GHEZAB MEN SARESH	اصطلاحی برای سرزنش کسی
غِنْگه	GHENGAH	نوعی صدا که در گوش شنیده می شود (این صدا فقط در سر یک شخص شنیده می شود یعنی، حتی شخصی که نزدیکش ایستاده، آن صدا رانمی شنود) چیزی شبیه به تَوَهْم
غِر	GHIR	دویدن، از این کلمه کمتر استفاده میشود
غا پش	GHAYESH	تسمه پمپ آب
غا پ موح	GHAP MOH	پنیرک نخل
غارچ	GHARCH	قارچ
غارچ سگی	GHARCH SAGI	قارچ سمی
غاز	GHAZ	از اوزان قدیم، معادل ۲۱ گرم
غربیلش کرد	GHARBILESH KERD	جمله ای خبری و اغراق آمیز به معنی سوراخ سوراخ کرد

این کلمه را با چندبار تکرار برای بیرون کردن حیوانی که به اشتباه وارد حیاط آنها شده ادا می کردند	.	غریبه غریبه
بی کس و کار ، یتیم	GHORAH	غورَه
قوری	GHORI	غُوری
کسیکه تصمیم نادرست در هنگام ناراحتی بگیرد، کاری بادیستپاچگی انجام دادن	GHOFAH VASEH	غُوفَش وَسِه
موجودی از خانواده جن ها (اجنه)	GHOLAK	غولَک
از روستاهای توابع هند یجان می باشند روستا بالی (بالایی یا علیا) و دومین (پائین یا سفلی) دارد	GHOLAH	غولَه
نام شخص ، مصغر فتح اله	FATELA	فَتِلا
به عمل نیامده	FATIR	فَتیر
جدا ، به شروع زندگی مشترک زوجین در منزل مستقل از خانواده پدری خود نیز فَرَد زندگی کردن گفته می شود و همچنین به عمل طلاق دادن نیز اطلاق میشود	FARD	فَرَد
جدایشان کردم، به میانجی کردن دویاچندنفر در دعوا اطلاق می شود	FARDESHON KERDOM	فَرَدِشون کِرْدُم
نرده ، پرچین (به دیوار کوتاهی که بالای ساختمانهای قدیم بکار می بردند فسیل گفته می شود)	FASIL	فَسیل
به نشستی که در جهت مرتفع نمودن سوء تفاهم یا درگیری و حتی تعیین دیه یا هرگرامت دیگری بین شیوخ و بزرگان یک طایفه با طایفه ای دیگر صورت میگیرد فَصْل گفته می شود که معمولاً طرف پردازنده غرامت همراه خود از سادات محترم و سرشناس چند نفری را می آورد که آن اجتماع به احترام سید ، بخشی از دیه یا مورد غرامت را ببخشند و این کلمه نیز از گویش عربی وارد زبان ما شده است	FASL	فَصْل
چراغ نفتی	FAWNOS	فَوْنوس
دشنام دادن ، فحش دادن	FOSHO FAZIYAT	فَوْشُ فَرِیت
فهمید	FAHMES	فَهَمِس
فروشی	FOROKHTANI	فَرُخْتَنی
فریره ، نوعی اسباب بازی بچگانه ، فِرِیرَک هم می گویند	FORFOROK	فَرُفَرُوک
بدیمن ، نحس	FOGHORAT	فُگَرَات

خسیس ، نحس و نداروگدا نیز معنی می دهد	FOGR	فُگَر
موجبات بدبختی خودش رافراهم کرده	FOGHRISH GHASHTEH	فُگَریش گَشْتِه
فلانی، فلان کس	FOLNA KAS	فُلن کَس
فلانی کفن را پاره کرد یعنی از مرگ رهید ، درمورد بیماری که درشُرُف مرگ قرار گرفته ولی رفته رفته شفا پیدا می کند این اصطلاح بکار می رود	.	فُلونی کِفَنه دِرِد
نوعی گِلِه مندی و شکایت است، یعنی به فلانی بگو توقع چنین کاری را از شما نداشتم	.	فُلونیه بگو خیشاوندیت رسید
فایده ، سود	FOYDAH	فُیْدِه
باز	FECH	فِچْ
به فدایت ، فدای سرت ، سرت سلامت باشد، فِدوّه نیز میگویندالبته این کلمه نیز از گویش عربی وارد زبان ماشده است	FEDOUVAH	فِدوّه
شراره آتش	FERENGHEH TASH	فِرِنگِه تَش
یعنی بوی چیزی درحد زیاد درمحیط پخش است	FER EIZANEH	فِرَايِرَ نه
فرداشب	FERDESHOW	فِرْدِشَوْ
چابک ، سریع	FERZ	فِرَزْ
موی پیچیده ، مجعد	FERFERO	فِرْفِرَو
پر زد و رفت ، پرواز کرد و رفت	FER KE VO RAH	فِرکِ وُ رَه
فرمانبر ، اصطلاح تحقیری درمورد کسیکه درجایی فرمان بالا دستی را میبرد	FERMON BARAK	فِرْمون بَرک
کسی که بیخودی شلوغ می کند	FEZAKI	فِرزکی
به کسیکه این دست و آندست می کند و خیلی باتعلل کاری را انجام می دهد می گویند چقه فِس فِس ایکنی	FES FES	فِس فِس
کسی که طاقت انجام کاری راندارد	FEGH	فِقْ
دررفت	FEKES	فِکِسْ
فکر	FEGR	فِگَر
بدجنس ، زیرک	FELAT	فِلَتْ
باز شده	FELET	فِلِتْ

خوردنی که باخرمادرست میشود ، برای درست کردن این خوردنی ،مقداری خرماى بدون هسته رابا کَلْخَنگ(درحروف کاف شرح داده شده) مخلوط نموده ودرجَوْن(درحروف جیم شرح داده شده) می کوبندوفیل درست میکنند	FEL	فِلْ
نام شخص ، فرامرز	FELAMARZ	فِلَامَرز
بینی ات را خالی کن	FIRKO	فِرْکُ
پودر رختشویی	FABR	فابر
فاتحه ، مراسم ختم	FATAH	فَاتَه
شکاف	FAGH	فاق
وسیله ای نیزه مانند که درشکار بعضی ماهیها استفاده میشود	FALEJAH	فَالِجَه
پیراهن مردانه ، زیر پیراهن ، مأخوذ از زبان عربی	FANILAH	فَانِیْلَه
ساکت ، بی سروصدا	FAGHIR	فقیر
درد شدید داشتن	FALAKI HOBIDAN	فَلْکِ هَوْبِیدن
فوت و لُو ، انتهای لوله پمپ آب که درکف رودخانه قرار دارد وبوسیله توری که به آن وصل شده مانع کشیدن آشغال درون لوله وپمپ می شود را فوتبال می گویند	FOTBAL	فوتبال
اندازه ، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ما شده است	FIT	فیت
سوت ،سوتک	FITAK	فِیتْک
به اندازه ات است	FITETEH	فِیتِته
به اندازه اش است	FITESHEH	فِیتِشه
به اندازه ام است	FITEMEH	فِیتِمه
سبکسر، ناپخته	FIT FITO	فیت فیتو
از روستاهای توابع هندیجان می باشد شهرنو نام دیگر این روستا است	FIROZABAD	فیروزآباد
جوشهای عفونی وچرکی	FIZERAK	فِیزِرْکُ
قسمت ابتدایی ساز تُشمالها که صدا تولید می کند	FIGHAK	فِیقْک
لاف	FIGHE BAD	فِیقِ باد
سوت	FIKAH	فِیکَه
نوع ترازوی جهت وزن اجسام سنگین ، قپان	GHAPON	قَپُونُ
آدم شکمو	GHAPITAN	قَپِیتان

به آب بزن، یعنی از رودخانه یاجویی که روبرویت میباشد گذر کن	GHAD O BEZAH	قَدَاوِ بَزَه
برخورد، تصادف	GHAD	قَد
کمر باریک	GHAD BORIK	قَد بُوریک
کمر بند، قَلْ بَند و قَرْ بَند نیز می گویند	GHAD BAND	قَد بَند
ساقه سبز جو (قبل از نمایان شدن خوشه) برای خوراک چهارپایان	GHASIL	قَسیل
سیلی، کشیده هم می گویند	GHAFA	قَفّا
تیکه تیکه، البته قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده میکنند و بیشتر کَلْ کَلْ را تلفظ می کنند که به همین معنا است	GHAL GHAL	قَلْ قَلْ
قیف	GHAM	قَم
قالی- فرش، قَوَلین و عَوَلی نیز می گویند	GHOLI	قَو لی
نام شخص، مصغر قاسم	GHOSO	قَوَسُو
نوعی پرنده، مثل کبک (کوکر) ولی بزرگتر است و زیرسینه اش سیاه رنگ است	GHOR	قُر
گلو، نای	GHORGHORI	قُر قُرّی
همان کفنیست (و به معنی سرفه کرد) که بخشی از مردم ماهشهر اینگونه تلفظ می کنند	GHOFNID	قُفْنید
این اصطلاح در گلوله بازی، هنگامیکه گلوله را بافاصله دور مستقیم وسط کال پرتاب می کردند، بکار می رفت	GHOFAKI	قُفّکی
رابط دوسر زنجیر، در زنجیر موتور سکیست و دو چرخه وجود دارد	GHOFLAK ZANJIL	قُفَلک زنجیل
یک جرعه آب به گُلپ هم می گویند	GHOLOP	قُلپ
قفل	GHOLF	قُلّف
چشم پیچ دار، لوچ، چَپَل هم می گویند	GHOLOCH	قُلُوچ
کیوسک، دکه، در اصطلاحات دریایی به اتاق مخصوص استراحت ناخدا و محل نگهداری تجهیزات لنج اطلاق می شود.	GHOMARAH	قُمّاره
پارچه	GHOMASH	قُمّاش
قنّاق	GHOMAT	قُمّاط
کنترات	GHONTERAT	قُنْترات
کفش	GHONDORAH	قُنْدَرَه
باطری	GHOVVAH	قُوّه

هدف ، نشانه	GHEDAR	قِدَر
خیلی بالا ، معمولاً وقتی کبوترها زیاد اوج می گیرند این کلمه استفاده میشود.	GHER ASAMON	قِرِ آسمون
اندازه ، شکل	GHERT	قِرْت
قسم دادن ، سوگند واقعی خوردن	GHESAM ROWSI	قِسَم رُوسی
شانه ای با دندنه های فلزی که جهت شانه کردن یال و دُم احشام، تمیز کردن و درمواقعی خاراندن آنها استفاده می شود	GHESHOW	قِشَو
سنگهای تیز دریایی ، این سنگها بر اثر رسوب آب شور دریا بر روی اشیاء ثابت درون آب تشکیل می شود	GHESHAR	قِشار
صدات درنیاد ، البته الآن خیلی کم از این کلمه استفاده می شود	GHESAH NAKON	قِصَه نَکُن
کسی که کار خطرناکی انجام دهد یا خود را در معرض خطر اندازد.	GHEZASH GASHTEH	قِضاش گشته
وارونه شد	GHELAPES	قَلِپَس
وارونه شدن و افتادن چیزی	GHELAPNIDAN	قَلِپِنیدن
به دوش گرفتن کسی ، نشاندن کودک بر روی گردن بنحوی که هر دو پای کودک دور گردن رد میشود و بر روی سینه راکب قرار میگیرد	GHELANDON	قِلَندون
زورق	GHELAYEZ	قِلِیز
صدای افتادن چیزی در آب	GHELEP	قِلِپ
سرکشید ، نوشیدن مایعات	GHELESKANID	قِلِسْکَنید
برآمدگی های پا در ناحیه مچ ، قوزک پا	GHABAK	قا بَک
محکم ، سفت	GHAYOM	قا یُم
غذایی که بانان خورده می شود به خوراکی کم هم اطلاق می شود، قاتغ هم می گویند	GHATOUGH	قاتق
بانگ زدن ، فریاد	GHARAH	قارَه
نوعی نان شیرین ، در قطعه های کوچک درست می شود و شیرازیها به آن یوخه میگویند	GHARAPICH	قاراپیچ
لک لک ، گونه ای غاز با گردنی دراز	GHAZEGHELENG	قاز قِلِنگ
قاچ ، معمولاً به تیکه یا قسمتی برش داده شده از هندوانه یا خربزه را قاش میگویند اما در اصطلاحات دامداری به زمین وسیع و محصور که شبها گوسفندان را در آن نگهداری میکنند اطلاق می شود	GHASH	قاش

کاغذ	GHAGHEZ	قَاعَذ
همان کاکل است (که گیاهی است تقریباً شور مزه و باماست میل می شود) که بخشی از مردم ماهشهر اینگونه تلفظ می کنند	GHAGHEL	قَاقل
داد و فریاد	GHALO MEGHAL	قالُ مِقال
دعوایم کرد، بر سرم فریاد کشید	GHALOM KERD	قالُم کرد
دعوایش کن، سرش داد بکش، نهیبش بده	GHALESH KON	قالِش کن
این مقبره در شمال شرقی روستای رحیم آباد (نزدیک روستا) در امتداد لوله نفت قرار دارد که طبق اظهارات مردم، این سید بزرگوار در خواب زنی، معروف به دی گدا (مادر گدا) می آید و محل قبر فعلی خود را به آن زن می گوید و بعد از کاوش و تحقیق صحت این مسئله مبرهن می شود و بر روی محل مشخص شده قالبی سیمانی می سازند که مورد احترام و زیارت خیلی از مردم میباشد	.	قبر سید دی گدا
غرب	GHEBLAH	قبله
مراسمی که در آن جهت نزول باران دعا می کنند	GHEBLAY DOA	قبله ی دعا
قرض بکن زن بگیر، قرض داده می شود ولی زن می ماند. در بیان راه افتادن کارها بوسیله وام میباشد.	.	قرض بکن، زن بسون، قرض ایری، زن ایمونه
نسیه	GHARZI	قَرَضی
اقوام، فامیل و بستگانم	GHOMALOM	قَوْمَلَم
اقوامت، فامیل و بستگان	GHOMALET	قَوْمِلِت
اقوام ما، فامیل ما	GHAMALEMON	قَوْمِلِمون
فامیل اگر گوشت بدنت را بخورد استخوانت را دور نمی اندازد، کنایه از اینکه اگر اختلاف یا درگیری در بین فامیل پیش بیاید باز هم غیرت و تعصب خانوادگی باعث میشود که نسبت به هم احساس وابستگی و علاقه را در آینده بروز دهند و کینه هارا کنار بگذارند	.	قَوْم اَ گوشتتَه بِخَرِه خَسِتَه وَر نیده
قورتش داد، قیت نیت یا قیتنید نیز می گویند	GHITESH DA	قیتِش دا
قورت دادن	GHIT DADAN	قیت دادن
قوت لایموت (بخورنمیر)	GHIT LAYAMOT	قیت لایموت
غیرت	GHIRAT	قیرت
قوقولی قوقوی خروس (صدای خروس)	GHIGHAH	قیقه

قیر	GHIL	قیل
آغشته به قیر	GHIL GHILI	قیل قیلی
نفس آخر، حالت جان دادن فردمحتضر، کپ آخر هم می گویند	KAPAK	کَپَک
دهانت راببند، خفه شو	KAPETA BEBAND	کَپَتَ ببند
دهانش	KAPESH	کَپِش
خوردن چیزهای پودری ودانه ای	KAP DADAN	کَپ دادن
از توابع هندیجان می باشد که از سمت هندیجان جنوبی روبه قبله (غرب) و در مسیر آقی میررحمان واقع شده است و قبلاً پاسگاه بوده که الآن متروکه گردیده	KAPARAL	کَپَرل
به بسته های گندم یا جو بعد از درو کته می گویند به یک بسته سبزی نیز همین عنوان اطلاق می شود	KATAH	کَتَه
خاکش کن ، دفنش کن	KETESH KON	کَتِش کُن
زیر گل کردن ، معمولاً برای دفن مردار از این کلمه استفاده میشود و بکار بردن آن در مورد انسان نوعی توهین است	KAT	کَت
جهت نگهداری گندم برای یکسال ، نام گودالی است در زمین که از فاصله دور قابل مشاهده نیست	KAT	کَت
چانه ، چکه هم می گویند	KACHAH	کَچَه
سرازیر شدن آب دهان و بینی ، آخْمِلِله هم می گویند	KAKHMELILAH	کَخْمِلِله
هوا مه آلود است	KAREH	کَرِه
مه	KAR	کَر
پرنده است مثل دیدمک که شب هنگام در صورت مشاهده شخصی (دزد) سروصدا می کند	KARSOK	کَر سُوک
آذرخش ، بارش باران همراه بارعد و برق و باد	KARTIFAH	کَر تِیفَه
ظرفی پلاستیکی که حکم دستشویی سیار در زمان سردی هوا برای بچه رادارد	KARSI	کَر سی

پوشش دادن ، گرفتن ، این کلمه از اصطلاحات دریایی است ولی در بین عوام ، به معنی به دست آوردن کلی و یکباره چیزی است ولی در اصطلاحات دریایی (صید ماهی بوسیله تور که در این روش یک سر تور، در خشکی و سر دیگر را وسط آب می برند و بعد از لحظاتی سری که در آب هست رابه سر درون خشکی می رسانند که در این بین ماهیهایی نیز صید میشود)	KARF	کَرَف
کسر ، کم کردن	KARS	کَرَسْ
خود رابه نشنیدن زدن ، گوش نکردن	KAR GHOSHI	کَر گوشِی
کَس و کارم ، بستگانم	KASALOM	کَسَلَم
کَس و کارت ، بستگانت	KASALET	کَسَلِتْ
کَس و کارتات ، بستگانتان	KASALETON	کَسَلِتُون
کَس و کارش ، بستگانش	KASALESH	کَسَلِشْ
کَس و کارشان ، بستگانشان	KASALESHON	کَسَلِشُون
کَس و کارمان ، بستگانمان	KASALEMON	کَسَلِمُون
کسی رابه اجبار کشاندن ، اینور و آنور و به جلو و عقب کشیدن	KASH O KOSH	کَشْ کَشْ
کش شلوار قدیمی	KASHE TOMBON	کَشْ تُمبُون
بر روی زمین کشاندن	KASHTOR	کَشْتَرْ
سر تا سر ، اول تا آخر	KASH TA KASH	کَش تا کَش
سیلی	KASHIDAH	کَشیده
قابل وزن کردن ، وزن کردن بوسیله ترازو یا قِپان	KASHIMON	کَشِیْمُون
بی دندان	KAFTAH	کَفْتَه
کفشهای پاشنه دار	KAFSHL SOMBOLAKI	کَفْشَل سُمبُولَکی
کفگیر	KAFGHER	کَفْگِر
بارک الله	KAFFO	کَفُو
حالتی از چشم ، حالتی برای چشم که در یک فشار عصبی سیاهیهایی چشم بالا می رود و چشم سفید می شود، به بدن گاو و گوسفندی که سیاه و سفید باشد و بخش سیاه آن بیشتر از قسمت سفید آن باشد یا بالعکس نیز میگویند ، گل باقله ای برخلاف کلپیسه میباشد ، به رنگهایی که تقریباً به یک نسبت و تیکه تیکه پخش شده اند گل باقله ای گفته می شود	KALAPISAH	کَلْپِیسَه

منقل گلی ، بعداز درست کردن قالب این منقل در معرض آفتاب و باد قرار می دهند تا خشک شود و بعد استفاده می کنند	KALAK	کَلک
مصغر کربلایی علی	KALALI	کَللی
دیوانه شده ، به سرش زده	KALAH ZADEH	کَله زده
افتادن و ملق زدن بدجور	KALAH MALAGH	کَله مَلق
دیوانه	KALO	کَلو
دیوانگی ، دیوانگی کردن	KALO GHARI	کَلوگری
ظرف آب مرغی	KALE MORKHI	کَلِ مَرخی
سنگ انداختن ، پرتاب کردن چیزی ، تغییر مسیر سنگ در برخورد با اطراف	KALEPERGH	کَلپرغ
قطعه ، نیمه ، بعضی نقاط قُل نیز می گویند	KAL	کَل
مخفف کربلایی ، به نصف چیزی هم می گویند	KAL	کَل
ظرف آب ماکیان	KAL	کَل
تکه تکه	KAL KAL	کَل کَل
کربلایی کاظم	KAL KAZOM	کَل کاظم
از خانواده بَنک است ، با پوست ، جویده و خورده می شود	KALKHONG	کَلخَنگ
خراب کردن و تیکه تیکه کردن	KALGABALG	کَلگ بَلگ
ویرانه ، بیشتر به خانه های قدیمی و خالی از سکنه در روستاهای متروک اطلاق میشود	KALGHAH KHERABAH	کَلگه خِرابه
نوعی هیزم که جهت آتیش درست کردن بسیار خوش سوز و کم دود است	KALVANDAH	کَلوندَه
کدامیک؟	KAMO	کَمو
کبوتر	KAMOTAR	کَموَتَر
کدام یک از شما	KAMOTON	کَموَتون
کدام یک از آنها	KAMOSHON	کَموشون
کدام یک از ما	KAMOMON	کَمومون
کدامیک	KAMOYAKI	کَمویکی
کم رو ، خجالتی	KAM RI	کَم ری
بی اعتنائی	KAM MEHALI	کَم مَحلی
پشکل چسبیده به دنبه گوسفند	KAMBIL	کَمبیل

کم خدمت رسیدیمه	.	یعنی کم به حضور شما رسیده ایم، وقتی می خواهند به کسی بگویند که او را نمی شناسند از این اصطلاح استفاده میشود
کم خوراک	KAM KHORAK	کسی که زیاد غذا نمی خورد، یا به واسطه بیماری یا پرهیز کردن
گموش	KAMOSH	کدامیک
کنتور	KANTOR	نوعی کمدلباسی
کندال	KANDAL	ویرانه، بیغوله
کو لی گری	KOLI GARI	بی شرمی، پرحرفی و جارو و جنجال
کودی	KODI	لقمه
کور	KOWR	درخت بی عار، این درخت توسط انگلیسیها درخوزستان و بوشهر کاشته شده که در برابر کم آبی بسیار مقاوم است
کوریکه	KORIKAH	گهواره
کوزو	KOZO	بادام زمینی
کوش	KOWSH	نوعی کفش زنانه و دخترانه از چرم گوسفند یابز
کوشکی	KOWSHAKI	پوشیدن کفش با حالت خم کردن پشت آن
کوشکی	KOWSHKI	کاشکی
کوگ	KOWGH	کبک
کولی	KOLI	به زن و مرد شرور و بی حیا گفته می شود
کووه	KOWVAH	گوسفند نر، کاوه هم می گویند
گوی	KAVI	کاهو
که	KAH	کاه
که ره	KAHRAH	بچه بز
که نیس	KAHNES	کنده شد
که کانه و جگر پیسنیده	.	حرف قدیمی را از نوباز گو کردن برای دوبهم زنی و تنش
که لون	KAHLON	آبی، این کلمه خیلی کم استفاده می شود
کی چو نو	KAY CHO NO	کی این اتفاق افتاد
کی بو نو	KAYBOWNO	کدبانو
کیت	KAYT	نوعی قایق باجنس فایبر گلاس
کیل	KAIL	مقیاسی در مقدار، اندازه، مثلاً میگویند یه کیل بنک (یعنی یه استکان بنک)

سرشیر	KAYMAGH	کَیماغ
به فلاخن (وسیله ای ساده و ابتدایی جهت پرتاب سنگ) گفته می شود کیفار هم می گویند	KAY VAR	کَیوار
آرنج	KOROO	کُرو
فرورفتن قوطی یا ظرف	KOPES	کُپس
چند جا تُورفته شده باشد، تُو رفتگی فلزات مانند قوطی یا بدنه اتومبیل و...	KOP KOPI	کُپ کُپی
کوتاه دُم، به خراب کردن موی سر، (بدکوتاه کردن) نیز اطلاق میشود	KOTADIM	کُتدیم
کوتاه قد و چاق	KOTOL	کُتل
بیچاره ام کردی، مرا نابود کردی، به من ضرر زیادی زد، مرا از بین بردی	KOTOMA KANDI	کُتم کندی
قسمت فوقانی و تحتانی برخی میوه ها مانند خیار، هویج و خرما که خورده نمی شود	KOTOM	کُتم
بیچاره ات کرد، تورا نابود کرد، به تو ضرر زیادی زد، تورا از بین برد	KOTETA KAND	کُتت کند
بیچاره اش کردی، او را نابود کردی، به او ضرر زیادی زد، او را از بین بردی	KOTESHA KANDI	کُتش کندی
سوزن رانخ کن	KOTESH KON	کُتش کُن
تکه تکه، ریز ریز کردن، دردعوای دوپرنده (که خیلی آسیب دیده باشند) یا به جامانده از خوردن میوه ای توسط مرغ و خروس می گویند کُت کُتش کرد	KOT KOT	کُت کُت
کنایه، کُچه زدن یعنی کنایه زدن	KOCHAH	کُچه
محل استتار صیاد جهت شکارپرندگان حلال گوشت نظیر قاز، مرغابی و غیره	KOCHAH	کُچه
به شدت گاز گرفت، با دندان گاز گرفتن بنحوی که جایش را زخم کند	KOKHT	کُخت
به شدت گاز گرفتن، جویدن	KOKHTAN	کُختن
زخم خشک شده	KOKHTAH	کُخته
به شدت گازش گرفت	KOKHTESH	کُختش
جیرجیرک	KODOK	کُد ک

پسرک ، آن پسر، گُرک هم می گویند	KORAKO	گُرکُو
پسرک ، آن پسر، گُرکو هم می گویند	KORAK	گُرک
پسرها	KORAL	گُرل
پسرهايتان	KORALETON	گُرلَتُون
پسرهايشان	KORALESHON	گُرلَشُون
پسرهايمان	KORALEMON	گُرلَمُون
تاول	KOROW	گُرُو
تاول دلم ترکيد کنایه از آرام شدن - راحت شدن - گاهی هم به معنی به آرزوی دل رسیدن است	.	گُرُو دِلَم پوکِس
به نوزاد الاغ واسب و ... گفته می شود	KORAH	گُرَه
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	KORA PA	گُرَه پا
ایامی که مرغ بر روی تخم هایش می خوابد، گُرچ	KOROK	گُرک
پسرم	KOROM	گُرَم
پسرت	KORET	گُرِت
پسرش	KORESH	گُرِش
پسره ، وقتی از جنسیت بچه تازه بدنیا آمده سؤال کنند اگر پسر باشد میگویند گُرَه ، یا گُرِیه	KOREH	گُرَه
اسبی افسانه ای	KORAY OROBAD	گُرِی اُورُوباد
پسر	KOR	گُر
یعنی دیگر کافی است ، وقتی کسی باتوضیحات مکرر و یکنواخت کسی را جان به لب میکند	KOR BAAAAGH	گُر بَعَق
پسر خواهرش هست ، خواهرزاده	KOR DADISHEH	گُر دَدِشِه
پسر برادرش هست ، برادرزاده	KOR KOKASHEH	گُر کَکاشِه
پسر کوچکتر، پسر کوچیکه	KOR KOSHKOU	گُر کُوشکُو
پسر بزرگتر ، پسر بزرگه	KOR GHAPOU	گُر گَپُو
نوعی مدل موی قدیمی	KORNAILI	گُر نَیْلِی
بدکوتاه کردن مو	KORCHIN	گُرچین
لانه جوجه ، نوعی قفس گلی	KORKORI	گُر کُری
یعنی متمایل به پسر ها ، البته فحشی است که به دخترها میدادند	KORALI	گُر لِی

کُروش قَدِ دیوارنخَرده	.	آرنجش به دیوارنخورده ، یعنی سختی و مشقتی را هنوز تجربه نکرده (سردو گرم روزگار رانچشیده)
کُر هَوَلو	KOR HOLOW	پسر دایی
کُرات	KORAT	تره
کُرَبونت	KORBONET	قربانت شوم
کُر تاته	KOR TATAH	پسرعمو
کُردک	KORDAK	لباسی پشمین بدون آستین برای چوپانان در زمستان
کُرَزَنگَلو	KORZANGOLO	شاید کانگرو بوده ، باتوجه به نام دیگر کُرزننگلو که بچه برو است و اینکه کانگرو کیسه ای جلوی بدنش جهت نگهداری بچه اش دارد شاید منظور همین حیوان باشد گربه سمور و گورکن نیز احتمال داده اند
کُر کُری	KORKORI	محل نگهداری مرغ و جوجه در تابستان ، بر روی زمین محفظه ای با گِل درست می کردند و چند جای آن را سوراخهایی برای هواکش آن تعبیه می کردند و جوجه هارا برای محافظت از گربه در آن می گذاشتند
کُر نیل	KORNAYIL	کرنر ، ضربه زاویه در فوتبال
کُر وکَه	KOROKAH	گریه با صدای بلند ، صدای گریه بلند
کُریشک	KORISHAK	کره خر
کُزروک	KOZROK	کوچک ، از این کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود
کُشتم	KOSHTOM	اذیتم کرد ، خیلی آزارم داد ، به قتل رسیدن هم معنا می دهد ولی اگر در محاورات روزمره از این کلمه استفاده شود بیشتر معنای بسیار اذیت شدن از جانب کسی را می رساند مثل کلمه شَهیدم کرد که به معنای کشته شدن در راه خداست اما در بین عوام یعنی ضربه شدیدی به من زد
کُشتمِش	KOSHTOMESH	او را خیلی اذیت کردم ، او را به شدت کتک زدم (توضیحات تکمیلی در مورد این کلمه در شرح کلمه «کُشتم» آمده است)
کُشتمِه	KOSHTOMEH	اذیتم کرده است - خیلی آزارم داده است (توضیحات تکمیلی در مورد این کلمه در شرح کلمه «کُشتم» آمده است)
کُشکو	KOSHKO	کوچولو
کُشا	KOSHA	مرغ یا خروسی که قابل ذبح باشد
کُشکو ترَل	KOSHKOTARAL	کوچکترها

کُفَه سِیخُو	KOFEH SIKHO	سرفه سخت و صدا دار، سیاه سرفه
کُفَه کُفِشِه	KOFAH KOFESHEH	در حال سرفه کردن است، سرفه کنان
کُفَت	KOFT	کوبید
کُفْتَمِت	KOFTOMET	کوبیدمت، تورا را کوبیدم
کُفْتَمِش	KOFTOMESH	کوبیدمش، آن را کوبیدم
کُفْتِش	KOFTESH	کوبیدش، آن را کوبید
کُفْتِکُو	KOFTEKO	ضرب و شتم، کتک زدن، مشتمال کردن کسی، دعوا و مشاجره و بزنی بزن هم معنا می دهد
کُفَرِی	KOFRI	ناراحت، عصبی
کُفْنِید	KOFNID	سرفه کرد
کُفَه	KOFFAH	سرفه
کُکا	KOKA	برادر
کُکات	KOKAT	برادرت
کُکاش	KOKASH	برادرش
کُکاگری	KOKAGHARI	برادری
کُکال	KOKAL	بیسکوئیت، نوعی کلوچه محلی
کُکام	KOKAM	برادرم
کُکایِلِت	KOKAYALET	برادرانت
کُلت قَوُضِی	KOLATA GHOZI	کلاه خود را قاضی کن، قضاوت کن
کُلو	KOLOW	مقنعه
کُله	KOLAH	کلاه
کُله گیاه	KOLAH GIYAH	علفی که در بین گندم وجو می روید و خوشه بدون دانه ای نیز دارد و جزو علفهای هرز محسوب می شود
کُلیِت	KOLAIT	گنجشک تاجدار صحرایی
کُلُح	KOLOH	ملخ
کُلفت	KOLOFT	چاق، فربه
کُلمَک	KOLOMAK	کلوخ کوچک
کُلم یخ	KOLOM YAKH	تیکه ای یخ
کُل خایه	KOL KHAYAH	پوست تخم مرغ
کُله	KOLEH	اتاقک نگهداری مرغ و کبوتر، کُله هم می گویند

کُل	KOL	کُند ، به چاقوی یا چیزهای بُرنده که تیز نباشد کُل می گویند
کُل	KOL	کوتاه ، البته بیشتر به پوشاک کوتاه گفته می شود مثلاً یه شلوار کُلی پاش بید یعنی یک شلوار کوتاهی پوشیده (پایش) بود کُلک و کُلُو نیز تلفظ می شود که به همین معناست
کُلواسَه	KOLWASAH	چرک مرده ، جاهایی از بدن که مدت زیادی شسته نشود و چرک روی هم انباشته شود. به زخم خشک شده (پوست انداخته) نیز میگویند
کُلُوکار	KOLOKAR	کسی که کارهایش با فکر و آینده نگری همراه است ، مهارت داشتن در کار
کُلِیچَه	KOLICHAH	کلوچه
کُلیدون	KOLIDON	محل نگهداری مرغها در زمستان
کُمُو	KOMO	شکمو ، کُمین هم می گویند
کُمِت دَر د اِیکِر د	.	شکمت درد می کرد؟ (وقتی می خواهند به کسی بگویند کاری که انجام داده درست نبوده است از این اصطلاح استفاده میکنند)
کُمین	KOMIN	شکمو
کُم	KOM	شکم
کُم پیر	KOMPIR	به بچه ای که با سن و سال کم ، حرف های پخته و بزرگانه میزند
کُم لُنْگ	KOM LONG	شکمو ، کسی که به سختی سیر می شود
کُمبُل	KOMBOL	به کوتاه قد چاق گفته می شود
کُمبا	KOMBA	کاموا ، کُموا هم می گویند
کُمبا	KOMBA	کمباین ، ماشین پیشرفته درو کردن محصولات کشاورزی نظیر گندم و جو
کُمبیزَه	KOMBIZAH	خربزه سبز و نارس
کُم پیچک	KOMPICHAK	دل پیچه
کُم دَر د	KOM DARD	شکم درد ، ناراحتی معده
کُم دَر د دُورِی	.	شکم درد داری؟ مجزا به این معنی است که مگر آزار داری؟ چرا اذیت میکنی؟
کُم رَو وک	KOM ROVAK	اسهال ، البته از این اصطلاح خیلی کم استفاده می شود
کُنْجَنِه	KONJONEH	کجاست ؟
کُنْجَنِی	KONJONI	کجائی؟

کجا؟	KONJOH	کُنْجِه
کجایم؟ ، کجای بدنم؟ ، کجا هستم؟	KONJENOM	کُنْجِنِم
کجایم هست؟ ، کجای بدنم هست؟	KONJENOMEH	کُنْجِنِمِه
کجایت؟ ، کجای بدنت؟	KONJENET	کُنْجِنِت
کجایش؟ ، کجای بدنش؟	KONJENESH	کُنْجِنِش
کنجد	KONJI	کُنْجِی
به عمل تقسیم آب زمین های کشاورزی می گویند	KONDARAK	کُنْدَارَک
نام میوه و درخت سدر	KONAR	کُنار
پسوندی اشاره ای است که در پایان کلماتی که ضمن ایراد آنها اشاره به آن چیز یا شخص دارد حال آن چیز یا شخص در مقابل دید انسان باشد یا اینکه در موردش بخواهند صحبت کنند مثل : کَرَّکُو (آن پسر)، دختر کُو (آن دختر) ، مَتُور کُو (آن موتور سکیلیت) ، کتاب کُو (آن کتاب) و....	KO	کُو
کجا ، از این کلمه قسمتی از مردم استفاده می کنند	KOVAH	کَوَه
کجایی ، از این کلمه قسمتی از مردم استفاده می کنند	KOVAYI	کَوِی
بازی محلی ، در این بازی و در مربع بزرگی که ۴ کج آن قرار گرفته اند توسط نفراتی که درون مربع هستند می بایست محافظت شوند، اگر یکی از این کوها توسط نفرات بیرون از مربع ربوده شود با تاب دادن کو و ضربه زدن دیگر کوها رامی دزدند و شروع می کنند به کتکاری نفرات داخل مربع تا اینکه بدن داخل مربعی ها به بدن یکی از بیرون مربعی ها برسد	KOW	کَوُو
نوعی پرنده ، این پرنده در تابستان به خوزستان کوچ می کند	KOKAR	کَو کَر
انگشت کوچک دست	KOLIK	کَو لیک
به تلمبار کردن یا (قسمت قسمت کردن) ماهی ها که جهت فروش ، در معرض دید خریداران قرار می دهند و از لحاظ کمیت کمی بیشتر از کومه میباشد کُود میگویند (نوعی چینش ماهی برای فروش)	KOUWD	کَوُد
کجاست ، از این کلمه قسمتی از مردم استفاده می کنند	KOVAY	کَوِی
ناحیه صنعتی	KOWATERAL	کَوَاتِرَل
کت	KOOT	کَوْت
کدام طرف	KOTAY	کَوْتِی

کُوخَه	KOKHAH	پناهگاهی که در صحرا جهت صید پرندگان شکاری نظیر بحری ، چرخ و ... در آن خودراستتار می کنند
کُورِیلْ	KOREYAL	شهرک طالقانی
کُور چَئید	KORCHANID	غذاهایی نظیر نان خشک و پولکی که موقع خوردن تولید صدا میکنند ، معمولاً به تلاشی که جهت جلوگیری از تولید صدامیشود، کُورچنید میگویند یعنی خوردن با احتیاط و یواشکی
کُولَغ	KOLOGH	محل نگهداری اشیاء دم دستی ، اشیائی که در طول روز بیشتر به استفاده از آنها نیاز می شود
کُومَه	KOMAH	جمع شده ، انباشته، به تلمبار کردن یا (قسمت قسمت کردن) ماهی ها که جهت فروش ، در معرض دید خریداران قرار میدهند وازلحاظ کمیت ، کمتر از کُود میباشد نیز کومه میگویند
کُه قِبَلَه	KOH GHEBLAH	فرد در حال احتضار (مرگ) راروبه قبله قراردادن
کُهبَاد	KOHBAD	شرق
کِپَر	KEPAR	نوعی سایبان ، آلونکی از چوب و حصیر یا شاخه های درختان که در تابستان برپا می کردند
کِپِسْ	KEPES	نفسش بند آمد
کِپْ تا کِپْ	KEP TA KEP	پرتا پر
کِتِنْ	KETEN	حالت خفگی در اثر پر بودن بیش از حد شکم و درموردی که کسی دچار یبوست شده باشد بنحویکه قادر نباشد چیزی بخورد اظهار میدارد که «کِتِنَم»
کِتلی	KETLI	کتری
کِر	KER	کنار، نزدیک
کِر کَه	KERAKAH	خنده از ته دل ، کِرَهکَه هم تلفظ میشود
کِر یَشو	KERAYSHO	نوعی ماهی حلال گوشت از خانواده پله (پله دم دار)
کِرَبْ	KERAB	بعد از هرس درخت نخل از ته زائده های آن برگ ، تیکه چوبی به بلندی تقریباً ۲۰ سانت جدا و جهت بالا نگه داشتن تورهای ماهیگیری از آن استفاده می کردند البته در قدیم این کار صورت می گرفت و الان کارخانه ها در مدل وسایزهای متفاوتی این کِرَبها را باجنس کائوچو و پلاستیک می سازند که دیگر کسی سرفقت کِرَب نمی رود

کرایه زبانت رامی خواهی ؟ (کنایه از کسانی که در شرح مسئله ای تعلل می کنند)	.	کِرِیْ زِبُونِتْ ایخی
نزدیکش	KERESH	کِرِش
جرثقیل	KEREN	کِرِن
خرچنگ	KERENJAL	کِرِنْجَال
ازآلات ساز است	KERENA	کِرِنَا
ناراحت است ، دِمَق است ، گرفته است و به کسی که بیمار است نیز گفته میشود	KEREH	کِرِه
هم به معنای چروک است و هم به معنای کِنار (چسبیده به ، یانزدیک چیزی) و هم به معنای دِمَق ، ناراحت و گرفته است	KER	کِرْ
ته دیگ ، کِرُونک نیز گفته اند	KERBONAK	کِرْ بُنک
شانه بافندگی	KERKAYT	کِرْ کَیت
کِنِه ، نوعی حشره که به پوست حیوانات می چسبد و به شخصی که خیلی پیله باشد نیز می گویند	KERNAH	کِرْ نِه
جای تنگ و تاریک ، مناطقی نیز به حرفهای بی سروته و پُرت و پلا نیز می گویند	KERKHEFLAH	کِرْ خِفْلَه
ته دیگ ، کربونک ، کِرِکِر ، کِرُونک و بُنکِر نیز می گویند	KERVEN	کِرُون
گوشه را گرفته ، مغموم است	KERAH GERTEH	کِرِهْ گِرْتِه
کرایه ، کِرا خونه یعنی مبلغ اجاره ، اجاره منزل	KERA	کِرا
انباری گلی که جهت نگهداری گندم و جو برای یکسال درست می کردند و اندازه آن به دلخواه خودشان بزرگ و کوچک بود البته ابتدا بوسیله تعبیه چند چوب و گذاشتن بوریا یا حصیر دورتادور آن و در نهایت اندود کردن این انبار را آماده بهره برداری میکردند	KERAKHAH	کِراخَه
پرچین و چروک	KERKERO	کِرِکِرُو
چین و چروک	KERKEROK	کِرِکِرُوک
بخشی از سوزن برای باد کردن تیوپ دوچرخه (البته تیوپ های قدیمی ، زیرا مدتی است که والف تیوپ های دوچرخه ها مثل موتورسکلت و ماشین سوزنی شده است) ، به خود سوزن تیوپ ، تیوپ کِرِمکی نیز می گفتند	KERMAK	کِرِمک
تجسس ، کِرِواکُو هم می گویند	KERVAKOVAK	کِرِواکُوک

خمیازه ، بعضی نقاط کشکاور و کشکود نیز می گویند	KESHKOR	کِشْکُور
به کل دستگاه خیش (شخم) دستی اطلاق می شود	KESHLAH	کِشْلَه
کلنگ	KELAND	کِلَنْد
پشه بند	KELAH	کِلَه
کیلو	KELO	کِلُو
ساقه باقیمانده گیاهان در صحرا (ساقه گندم و جو)	KELOR	کِلُور
جستجو مابین وسایل یا چیزهایی که قصد دورریختن آن را دارند که برای آخرین بار اگر چیزی به چشمشان خورد که شاید بعدها بکار آید ، این جستجو را کِلِپختار می گویند	KELEPEKHTAR	کِلِپختار
هذیان و پرت و پلاگویی، بی ربط حرف زدن ، کِلِپَرته نیز میگویند	KELEFERDAH	کِلِپَرده
بغل ، چل، البته از این کلمه قسمتی از مردم ماهشهر استفاده میکنند	KEL	کِلْ
صدایی شبیه صدای سرخپوستان!! که از حنجره بعضی زنان در عروسیها شنیده می شود و با کِلِلِلِل لی لی و... آغاز می شود	KEL	کِلْ
اخم ، تشر و برخورد همراه با ترش رویی	KELKH	کِلْخ
کلاغ	KELA	کِلا
در مواقعی که آب در گلولی کسی گیر کند این کلمه را ادا میکنند	KELA...KELA	کِلا ... کِلا
نوعی بازی محلی ، که بادوتیکه چوب ده ، پانزده سانت و چوبی به بلندی ۸۰ سانت بازی می کنند و دارکلی و چوکلی نیز میگویند	KELI KELI	کِلی کِلی
نوک دنبه گوسفند	KELIZAH	کِلِیزَه
کلید ، کِلِیت هم می گویند	KELIL	کِلِیل
ارتفاع و بلندی بالای رودخانه تا اول سطح آب	KEMAR	کِمَر
دامان	KENAR	کِنار
رند ، سیاستمدار	KEHRAH	کِهْرَه
آدم بی عقل و نافهم	KADEROM	کادرُم
اگر مردم بعد از مراسم عقد یا عروسی (که خودشان حضور نداشته اند) پدر ، مادر یا کسان عروس و داماد را ببینند این جمله را به آنها در جهت تبریک گفتن ایراد میکنند	KARE KHAYRETON MOBARAK	کارِ خیرتون مبارک
کاری که خودت انجام دادی ، من هم کاری که تو کردی را انجام میدهم	KARE KHOTI	کارِ خُوتی
کاری که خودش انجام داد، من هم کاری که او کرد را متقابلاً انجام میدهم	KARE KHOSHI	کارِ خُوشی

کارِ خُومی	KARE KHOMI	کاری که خودم انجام دادم، توهم کاری که من کردم را انجام بده
کارِ حضرتِ فیله	.	کار حضرت فیل است (البته کلمه حضرت را بعضاً خرّصت تلفظ می کنند) حضرت فیل نام شخصی موهوم است که از قرار معلوم خیلی قوی و نیرومند است!
کار شُل	KAR SHOL	کاه گِل کردن یا خشت درست کردن
کارنومه	KARNOMAH	کارنامه
کاری که نه ودله، پُرش خَهکُ خِله	.	کاری که از روی میل و رغبت نباشد، نتیجه خوبی نیز در بر ندارد
کازرون	KAZARON	حشره ای از خانواده سوسکها، در تابستان و موقع درو پیدا می شود و بچه های قدیم آنها را بر روی کمر می خوابانند و این شعر را می خواندند: کازرون ملق بزن نون حلوا ایدمت، چاس ملا ایدمت، گازرون هم می گویند
کاظم	KAZOM	کاظم، نام شخص می باشد البته چند نام دیگر هم هست که حرف سوم آنها که کسره دارد با ضمه تلفظ می شود مانند قاسم که تلفظ می شود قاسم، یا جاسم که تلفظ می شود جاسم یا غالب که تلفظ می شود غالب
کافشین	KAFSHEN	کابشن
کاکل	KAKOL	نوعی گیاه خودرو که با ماست میل می شود قافل یا قائل نیز تلفظ میشود (البته قسمتی از مردم ماهشهر)
کاکایوسف	KAKAYOSOF	نوعی کبوتر باغی، یا کریم و قمری نیز گفته شده
کال	KAL	گود، گودی کوچک با عمق نهایتاً ۱۰ سانت که در گلوله بازی باید گلوله را در آن بیندازی
کالار	KALAR	کال پیراهن
کامره تَفَری	KAMRAH TEFARI	مکانی در قسمت عقب و پائین لنج است که معمولاً جهت نگهداری وسایل قیمتی و عمدتاً جهت استراحت جَوْشول (در حروف جیم شرح داده شده) و خدمه از آن مکان استفاده می شود البته این انبار کوچک در بعضی لنج ها در قسمت سینه لنج واقع شده است که به آن کامره سینه ای می گویند. وَفْلَک تَفَر (انبار بسیار کوچکی جهت نگهداری چیزهای کوچک در تَفَر) وَفْلَک سینه (انبار بسیار کوچکی جهت نگهداری چیزهای کوچک و بعضاً قیمتی در سینه لنج) می باشد (کلمات ذکر شده از دیگر اصطلاحات دریایی می باشد)
کانه	KANAH	کهنه، علاوه بر معنی کهنه و قدیمی معنی پارچه نیز می دهد

کانکریت	KANKERAYT	بتون ، این کلمه از زبان انگلیسی وارد گویش ماشده است
کاوه	KAVAH	بره نر، بره کوه هم می گویند
کتاب کردن	KETAB Kerdan	عملیات انداختن تور جدید بر روی بند راکتاب کردن تور میگویند
کریم آباد	KARIM ABAD	از روستاهای توابع هندیجان می باشد
کسی که یه خری نداره یه خری نی آرزو	.	بخاطر اینکه وسیله حمل و نقل زمان قدیم الاغ بود بعضی ها الاغ دیگران رامی طلبیدند که برای شرمندگی این افراد ، این ضرب المثل گفته میشد، یعنی کسی که یک رأس الاغ ندارد به اندازه قیمت یک الاغ ، ارزش ندارد
کسیکه خوشیده ایوبه دیارش کنی اما کسیکه خوشه زده و خوو ، نیوبه دیارش کنی	.	کسیکه بصورت طبیعی و معمول خوابیده بایک بار صدا کردن بیدار می شود اما کسیکه خودش رابه خواب زده هرچند بار هم که صدایش کنی بیدار نمیشود (چشمانش راباز نمی کند) والکی دست به دست می شود .
کوت پاتلون	KOTO PATLON	کت وشلوار
کوتاه خونه	KOTAH KHONAH	کوتاه قد
کوچیل	KOCHEYAL	کوچه ها ، کیچیل هم می گویند
کوره گتن چه ایخی ؟ گ دو تیی روشن	.	نابینا را گفتند چه می خواهی ؟ گفت دوچشم روشن ، یعنی درموضوع پیش آمده موقعیتی برای آن شخص فراهم شده که اصلاً فکرش را هم نمی کرد لذا حال که محقق شده ازخداش هم هست یعنی از ته دل موافق است
کورش کن	KORESH KON	خاموشش کن
کول	KOL	کتف ، شانه
کول	KOL	به مقدار گندمی که پاک شده و آماده برای وزن کردن است کول گندمی میگویند
کولیش	KOLALESH	شانه هایش
کیسن	KISAN	کیسه
گبه	GHABAH	زیلو
گبگاب	GHABGHAB	گونه ای خرچنگ باجته ای بزرگ
گپ من گپ نیار	GHAPA MEN GHAP NAYAR	صحبتی خارج از موضوع مورد بحث مطرح کردن ، موضوع گفتگورا عوض کردن ، (صحبت در صحبت نیار معنای لغوی اصطلاح است)
گپلمه	GHAPALOMA	صحبت هایم را، گپلته (صحبت هایم را) گپلشه (صحبت هایم را)

صحبتم بود ، درمورد من صحبت می کردید	GHAPOM BI	گپم بی
بزرگم کرد ، حق پدری بر من دارد	GHAPOM KERD	گپم کرد
بزرگه	GHAPO	گپو
صحبت چی بود ، درمورد چه چیز صحبت می کردید	GHAPE CHEH BI	گپ چه بی
ریشه این اصطلاح بصورت خلاصه از این قرار است : پیرمردی که سالها قبل همسرش را از دست داده بود متوجه صحبت فرزندانش شد که یکی از آنها میگفت تا گاومان را بفروشیم و برای پدرمان زنی بگیریم اما این گفته عملی نشد و روزهای بعد پدرشان برای یادآوری پیشنهاد فرزندش می گفت گپ گایه بزنین	.	گپ گایه بزنین
صحبتت بود ، درمورد تو صحبت می کردیم	GHAPET BI	گپت بی
حرفش راقورت داد ، ناگهان سخنش را برید و خاموش شد (از روی شرم یا ترس)	GHAPESHA GHIT DA	گپش قیت دا
صحبتش بود ، درمورد او صحبت می کردیم	GHAPESH BI	گپش بی
صحبت	GHAP	گپ
بزرگ	GHAP	گپ
هم ناطق (گوینده) و هم شنونده هر دو دیوانه اند ، وقتی شخصی که در اجتماع همه او را سبکسروناقل می دادند در حال صحبت کردن برای دوستان یا همپایالگیهای خود میباشد این ضرب المثل کاربرد دارد	.	گپزن ، کلو ، گوشگر ، کلو
عیب خود برای دیگران گفتن مانند به خود ضربه زدن است	.	گپ خت زدن گم خت دردن
بزرگان ، گپوئل هم می گویند	GHAPOVAL	گپوول
نوعی لنج مخصوص باربری	GHATAR	گتار
صفتی تفضیلی به حماقت شخص و از اوصاف خر	GHADOL	گدول
دربازی تبتکان (قایم باشک) تیم تعقیب کننده به دنبال تیم رقیب می روند که اگر قبل از رسیدن به دقا (محل شروع بازی) دست خود را به سر آن شخص می زنند و کلمه گر را ادا می کند که به معنی اسیر کردن آن شخص و باختن اوست .	GHAR	گر
کچل	GHAR	گر
موش صحرایی ، موش خرما و موش دوپا هم گفته اند	GHARBOS	گر بوس

گونه ای مارمولک (آفتاب پرست) بیشتر در بیابان موجود است	GHARGHARAK	گَر گِراک
روال ، شیوه ، روش	GHARDAH	گَرده
گرد و خاک ، در مواقعی که شلوغکاری و سروصدا از کسی صورت گیرد نیز استفاده می شود	GHARDEGELILAH	گَر دِ گِلیله
گرد	GHART	گرت
گردی ، معتاد	GHARTI	گرتی
روش ، طریق	GHARDAH	گَرده
ولگرد	GHARDO	گَر دو
نوعی تور سیمی و دایره ای شکل است که مخصوص صید ماهی هائی نظیر سنگسر ، هامور و میش ماهی و... می باشد	GHARGHOR	گَر گُور
الاغ سفید (نر)	GHAZAH	گَزَه
اشاره تحقیری به کسی که مابین سخن دیگران می پرد و حرف بی ربط میزند	.	گَزِی نماز بُر
کژدم ، عقرب	GHAZHDIM	گَز دِیم
طنابی است که با آن لنج را به اسکله ، زمین یا لنجی دیگر می بندند ، گُلَس نیز تلفظ می شود و به کشیدن یک لنج توسط لنجی دیگر گُسل کردن میگویند	GHASL	گُسل
گاز گرفتن	GHASHTAN	گَشْتَن
گازش گرفتم	GHASHTOMESH	گَشْتُمِش
بزرگتر	GHAFTAR	گَفْتَر
بزرگترها	GHAFTARAL	گَفْتَرَل
نفرینی است یعنی بزرگتر نشوی ، گُپ نَهوُبی یا گُپ نَووُبی هم می گویند	GHAFTAR NAVOBI	گَفْتَر نَووُبی
فراهم کرده ، همه چیز را آماده کرده (سنگ تمام گذاشته)	GHALESH KERDEH	گَلِش کِرده
خیلی بزرگ ، به کسانی که خیلی چاقند گفته میشود و به هر چیز خیلی بزرگ نیز می شود گِلِگُنْدَه گفت	GHALEGHONDAH	گِلِگُنْدَه
دسته دسته	GHAL GHAL	گَل گَل
از شدت درد دیوار را گاز می گیرد ، برای بیان نهایت درد کشیدن بکار می رود	.	گَم دیوار ایزنه

گاز گرفتن ، معمولاً در هر بار خوردن میوه ای مثل سیب می گویند یه گم زد	GHAM	گَم
لقمه ، از این کلمه کمتر استفاده می شود	GHAM	گَم
بد خوردن چیزی ، حالت نیم خورده و خراب کردن	GHAMGHAMO KERDAN	گَمگَمو کردن
گندم	GHANOM	گَنَم
گندم بوداده ، گندم را بدون هر گونه اضافاتی بر روی آتش حرارت می دهند و میل می کنند	GHANOM BERESHTAH	گَنَم بِرِشْتَه
چوپان گله گاو	GHOWPON	گَو پُون
گاردیوم ، نام گونه ای عقرب است	GHODIM	گَوْدِیم
فرغون	GHORI	گَوْرِی
زود ، اول صبح	GHAH	گَه
زود هنگام	GHAHGHAMON	گَهگَمون
به معنای گاز است ولی این کلمه از اصطلاحات متروک شده است و کسی دیگر از آن استفاده نمی کند	GHAYS	گَیْس
گفت	GHOTAK	گَتَک
گفته ام	GHOTOMEH	گَتَمِه
گفتم	GHOTOM	گَتَم
به تو گفته است	GHOTETEH	گَتِته
گفتمت	GHOTEMET	گَتِمت
به او گفته ای	GHOTISHEH	گَتِشِه
بزرگ ، از این کلمه بیشتر در روستا ها استفاده میشود	GHOT	گَت
نوعی سبزی ، این سبزی در ایام بهار بصورت خودرو در حاشیه جوی های آب میروید و به صورت آب پز استفاده می شود.	GHOT GHOTO	گَت گَتو
بی قانونی ، بی قاعده ، الکی یا بدون فکر کاری را انجام دادن	GHOTRAEE	گَتَرَه ای
گفتی	GHOTI	گَتِی
دوتا برادر بودند که مادر زاد ، سرشان کوچک بود و خیلی وقت پیش فوت کردند (خدا رحمتشان کند)	GHOJO VA FORO	گَجُو و فَرُو
زشت	GHOJIL	گَجیل
مسیر مشترک رودخانه و کوه یارودخانه و بلندی	GHODAR	گُدار
گریخت ، فرار کرد	GHOROKHT	گُرُخت

عمیق ، عمق چاه یا رودخانه را با این کلمه معرفی می کنند مثلاً چَهْ گُریه	GHOR	گُر
نوعی گیاه خودرو ، این گیاه درایام بهار در اطراف ماهشهر می روید دَهشُم نیز گفته می شود و خوردنی است	GHORT	گُرت
قلوه	GHORDAN	گُردَن
پهلوه	GHORDAH	گُردَه
ضربه ای با کف دست به کمر	GHORDAH MOSHTI	گُردَه مُشتی
گرفتگی رگ گردن بر اثر بد خوابیدن	GHORAZAK	گُرازَک
زیاد، پیاپی و سریع نیز معنی می دهد	GHORAN	گُران
شرت بلند	GHORDAPA	گُردِپا
سربه نیست شده	GHORGOKHAR	گُرگو خَر
شعله ور شد	GHOR GHERT	گُرگِرت
یک دسته پشم و مو ، به بسته یایک عدد کاموا نیز گفته می شود که بصورت دایره تابیده شده باشد	GHOROF	گُروف
بندری بوده است دراروندروود موسوم به دماغه گسبه(قصبه) که حد شمالی و شرقی آن به رود کارون و بهمن شیر و حد غربی آن به اروندرود و جنوبی آن به خلیج فارس محدود می شده است زمان جنگ تحمیلی ، خیلی از مردم این منطقه جنگزده و در شهرستان ما ساکن شدند	GHOSBAH	گُسَبَه
گرسنه	GHOSNAH	گُسَنَه
شدیداً گرسنه	GHOSNAY HAROTOR	گُسَنی هارُ تَور
گرسنگی	GHOSNAEI	گُسَنی
گشتی ، بعضی قسمت های ماهشهر و هند یجان از این کلمه استفاده می کنند ، گُشتین هم می گویند	GHOSHTIN	گُشتین
گونه ، لپ	GHOLOP	گُلُپ
جرعه ، قُلُپ نیز گفته می شود	GHOLOP	گُلُپ
حلوایی باخرما	GHOLOFTAH	گُلُفَتَه
گربه	GHOLO	گُلُو
گربه برای رضای خدا که موش نمی گیرد ، کنایه از کسی که برای هدفی خاص به دیگری کمک کند	.	گُلُو سی رِضی خدا مُشک نیگَره
حُبَاب آب	GHOLOPAK	گُلُوپَک

چراغ	GHLOP	گُلُوپْ
موج تند	GHOLOFAH	گُلُوفَه
منطقه یا نقطه سرسبزی است	GHOLE SOZIYEH	گُلِ سَوَزِیَه
رنگ قهوه ای و سفید و سیاه	GHOL BAGHLAEE	گُلِ باقله ای
جای جای	GHOLGHOLAK	گُلِ گُلَک
شعله کشیدن و شعله ور شدن آتش	GHOLARZAH	گُلارزَه
تاج مرغ و خروس	GHOLALAH	گُلَالَه
نوعی گل خاردار مانند گیاه کنگر	GHOLALAH ZARI	گُلَالَه زری
یه کمی ، اندکی	GHOMBAK	گُمَبَک
منگوله	GHOMBOL	گُمبُول
مثل گلی ، یه پارچه گل	GHOMBEGOLI	گُمبِ گُلی
توپک های پارچه ای و رنگی و ریشه ریشه که به گهواره کودکان آویزن می کردند	GHOMBOLAK	گُمبُولَکْ
کم کمک	GHOMGOMBAK	گُمگُمبَک
مقدار کمی	GHOMB	گُمب
گونه ای زنبور ، نیش سوزناکی دارند البته عسل درست نمی کنند و در رنگهای زرد ، قهوه ای و زرد و قهوه ای وجود دارد	GHONJ	گُنَج
گنجشک	GHONJIK	گُنَجِیک
کروال	GHONGAH	گُنْگَه
یعنی گنجشک امسالی گنجشک پارسالی را بیرون کرد. وقتی فردی غریبه جایی برود و خود را از صاحب آنجا محق تر بداند.	.	گُنَجِیک اُمسالی گُنَجِیک پاری در کِ
گوساله	GHOWAR	گُووَر
گوساله ها	GHOVARAL	گُووَرَل
نوبت ، دفعه، بار (البته مربوط به زمان) مثلاً می گویند یه گُهر صُبْ ایرم یه گُهر پَسین یعنی یک بار صبح می رویم یکبار عصر	GHOHR	گُهر
زلف مو که در صورت بیفتد	GHEDAYLEH	گِدِیْلَه
نوعی بوته دریایی	GHEDEK	گِدِکْ
هم به معنای شرط بستن است و هم به معنای در اختیار گرفتن چیزی از کسی در قبال تعهدی که برای بازپرداخت آن داده است	GHEROW	گِرَو

در اوایل فصل بهار که باقلا ی سبز وارد باز می شود آنرا آب پز می کنند و همراه با پوست ، نمک زده و می خورند این نوع خوردن را گِره کش می گویند	GHERAH KASH	گِره کش
گره ریسمان	GHERAIN	گِرَین
صدایی که در اثر ضربه به کمر کسی بلند می شود	GHERNBESHT	گِرَنبِشْت
تورا گرفت	GHERTET	گِرِت
گرفتیش ، اورا گرفت	GHERTESH	گِرِش
گرفتیش ، اورا گرفتی	GHERTISH	گِرِش
قرص نان	GHERDEH	گِرَدَه
جم و جور	GHERDE FERD	گِرَدِ فَرْد
گونه ای موش بزرگ و چندانش آور که می گویند سوغات کشورهای خارجی است که از طریق کشتی ها وارد بنادر ماهشهر و از آنجا به داخل شهر نفوذ کرده اند.	GHERZAH	گِرَزَه
شب تولد امام حسن مجتبی (علیه السلام) پانزدهم ماه مبارک رمضان ، بچه های ۱۵ ساله به پائین درب خانه های مردم می ایستادند و گرگان بیتکم الله خلی لیتکم می خواندند	GHERGEAN	گِرْگَغان
حرف نسنجیده و وراجی	GHERGETAH	گِرْگَتَه
کسی که از بس در خوشی و شادی غرق شده ، همه چیز را فراموش کرده و غافل از این است که همیشه این وضعیت تداوم ندارد	.	گِرْگِرِ خَشی یامرگ یادرویشی
روشن کردن	GHERNIDAN	گِرَنیدَن
واسکازین ، نوعی روغن که در گیربکس و دیفرانسیل ماشین استفاده می شود	GHERAYEL	گِرَایِل
نوعی نان محلی، اول در تنور پخته ، سپس در ماهیتابه سرخ میشود	GHERDEH GOSHTI	گِرَدَه گوشتی
جمع و جور	GHERDEFERD	گِرَدِ فَرْد
نوعی هویج	GHEZAR	گِزَر
درخت گز	GHEZALI	گِزَلِی
گازوئیل	GHEZAYEL	گِزَایِل
همه اش ، گشت هم می گویند	GHESH	گِش

خیلی گران	GHESHTTE GERON	گِشْتِ گِرون
خیلی ، این کلمه معنی مبالغه ای دارد، همه اش ، تمامش	GHESHT	گِشْت
گالن ، به بشکه ۴ لیتری روغن موتورنیز می گفتند	GHELAN	گِلَن
غلت زدن ، افتادن ، یکدفعه از حالت تعادل خارج شدن	GHELENG	گِلِنَگ
گله گاو	GHELAH GAH	گِلِه گاه
بدگل ، کسی که توی دل نرود	GHEL SOLB	گِلْ سَلَب
نوعی گِل خاصی است که ناحیه کشاله های ران کودکان (بین پاها) وزیر بغلها را قبل از قنداق کردن می مالیدند جهت جلوگیری از ادرار سوز شدن که در اصل کارپودر بهداشتی کنونی را انجام میداد	GHELBARD	گِل بَرَد
پول یا سهمی که بابت فروش ماهی (درآمد لنج) به جاشو(کارگر قایق یالنج) داده میشود که البته در جاهای مختلف این سهام (درآمد) بین صاحب لنج ، ناخدا و ملوانان به اشکال و روشهای متفاوتی با توجه به صحبت اولیه یا انعقاد قرارداد تقسیم می شود	GHELATAH	گِلَا تَه
گردن بند	GHELOBAND	گِلَوَ بَند
شرجی ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	GHELONAH	گِلَوَنَه
وقتی دست رامشت کنیم قسمت پائین دست که تقریباً نرم است را به کمر کسی بزنیم این اصطلاح معنی شده است	GHEMBERI	گِمَبِرِی
اصطلاحی است برای آدمهای کوتاه قد و تُپَل	GHEMPEL	گِمِپِل
گمنه از بلغور گندم تهیه می شود. ابتدا پیاز داغ درست کرده بعد به آن آب می زنند. بعد از جوش آمدن ، گندم را که قبلاً بو داده اند به آن می افزایند و مانند برنج دم می کنند. در بین عوام به کسی که بود و نبودش هیچ تأثیری ندارد می گویند فلونی مِی گِمْنِیَه که نه مِی عروسی ایخَرِش نه مِی عزا یعنی فلانی مثل گمنه است که نه در عروسی و نه در عزا استفاده نمی شود	GHEMNAH	گِمْنَه
قطعه قطعه	GHEND GHEND	گِند گِند
خسیس	GHENAS	گِناس
تیکه بزرگت ، کلمه تهدیدی است	GHENDE GHAPOT	گِند گِپوت

محل نگهداری محصولات غذایی که هواکشی نیز دارد و با وجودیکه از سطح زمین شروع به درست کردن آن می کنند ولی مکان متمرثر گرگه ، قسمت بالایی آن میباشد	GHEHAH	گِهَه
شعله ور شد ، آتش گرفت	GHEHRES	گِهَرَس
گریه	GHIRVAH	گِهِرَوَه
گریه کرد	GHIRVES	گِهِرِوسْ
گل به گل ، به این معنی که دختر شون را بدهند به یک خانواده و دختر اون خانواده را بگیرن برای پسرشون	GHA BEH GHA	گا به گا
سطل پلاستیکی که جای دسته آن طنابی رامتصل می کنند تا بتواند سریع به آب بیندازند و پر کنند و با آن کف قایق را بشویند	GHATOLAH	گاتولَه
چاه دهانه گشاد	GHACHAH	گاچه
آروق، آروغ	GHARESHT	گارِشت
انبردست	GHAZANBOR	گارِ بُر
کلوخ گلی	GHALAH	گالَه
گریه وزاری	GHALO GHIRWAH	گالِ گِهِرَوَه
نوعی کفش قدیمی	GHALESHT	گالِشت
حرف وحدیث زنانه ، گالموغلک نیز گفته اند که زنان شروع می کنند پشت سر کسی که در جمعشان حضور ندارد صحبت می کنند همان غیبت است	GHALMOGOLAK	گالموگلک
لاک پشت	GHALAPOSHT	گالاپشت
گاومان زائید ، یعنی مشکلی برمشکلات قبلی ما اضافه شد	.	گامون زاد
گاو	GHAH	گاه
گاو مُرد و سهمیه قطع شد کنایه از قطع شدن منبع درآمد کسی که بدون انجام کار خاصی سودی عایدش می شده بعضی ها هم معتقدند زنی که به ازدواج مردی از طایفه یافامیلی غریبه درآمده و بعد از سالها زندگی در منزل شوهرش ، وقتی فوت می کند این ضرب المثل را خطاب به کس و کار شوهرش می گویند	.	گاه مُردُ بهره بُهرَس
گاهی اوقات ، گَهگُمونی هم می گویند	GHAHI VAKHTAL	گاهی وَخْتَلُ

به چوب های عمودی چارچوب هایی که درسه قسمت لنج (سینه ، میان و تفر) قرار دارد گایم گفته می شود که از این چارچوبها درمواقعی بعنوان سایبان نیز استفاده می کنند	GHAYOM	گایم
گردن درد ، در این بیماری که به بد خوابیدن شخص ارتباط دارد گردن حرکات طبیعی و چرخشی خود را نمی تواند انجام دهد	GHARDAN GHORAZAK	گردن گُرازک
گفتند بینداز بینداز، گفت بیندازم چه بردارم ؟ ، عاقبت اندیشی و زیرک بودن شخص را می رساند که چشم بسته به گفته دیگران عمل نمی کند و عاقبت و پایان کار را می بیند و قدروارزش داشته های فعلی خود را که به هر حال از هیچ بهتراست میداند	.	گفتنیش بندا بندا ، گفت بندازم چه وِردارم
گل بابونه	GHOL BOBINAH	گل بَوَبینه
تيله بازی	GHOLOLAH BOZI	گلوله بَوُزی
گله رم کرد بزشل جلو افتاد کنایه از موفقیت اتفاقی کسی در کاری	.	گله رم ک بزشل نها اُفتا
گوشه‌ایتان	GHOSHALETON	گوشِلِتون
گوشه‌ایش	GHOSHALESH	گوشِلِش
گوشه‌ایشان	GHOSHALESHON	گوشِلِشون
گوشه‌ایمان	GHOSHALEMON	گوشِلِمون
گوشها	GHOSHAL	گوشَلْ
نوعی گیاه تلخ	GHOSH BERAH	گوش برَه
هزار پا	GHOSH ROWAK	گوش رَوَوک
گوش ماهی ، طبق اعتقادات قدیمی ها گوش گلی را به گردن کسی که گلودرد داشت آویزان میکردند تا خوب شود	GHOSH GHELEI	گوش گِلی
گل پیما نام فارسی آن است ، نوعی دوزیست است که درمواقع جزر آب دریا بر روی گل پیدا میشود که البته طعمه خوبی برای زدن روی قلاب ماهیگیری نیز می باشد	GHOSHLAMBOW	گوش لَمَبَو
گوش ماهی ، نوعی صدف دریایی ، همان گوش گلی است	GHOSH MOHI	گوش مَوهی
گوشواره	GHOSHVAR	گوشوار
تورمخروطی شکل ، این تور را که پشت قایق یالنج می بندند و با حرکت آن شناور ماهیها را صید می کنند	GHOFAH	گُوفَه
استخوان لگن	GHOUGH	گُوگ

گووَن	GHOVAN	پستان حیوان ، بیشتر به پستان گاو اطلاق می شود که در ماه آخر بارداری پستانهایش سفت و بزرگ می شود (برای شیر دادن) که اصطلاحاً می گویند گامون گووَن نهاده
گیجال	GHIJAL	گیج و منگ ، کسیکه حواسش سرجا نیست
گیروِسم	GHIRVESOM	گریه کردم
گیروسی	GHIRVESI	گریه کردی؟
گیز	GHIZ	گیج ، قسمتی از مردم ماهشهر از این کلمه استفاده می کنند واکثراً همان گیج را تلفظ می کنند
گیلاس	GHILAS	لیوان
گیلاس روحی	GHILAS ROHI	لیوان رویی
ل	L	علامت جمع در زبان ماهشهری ، ل اگر بعد از اسم مفرد قرار گیرد آنرا جمع میکند مثل انگورل = انگورها البته در بعضی کلمات یل این کارایی را دارد مثل بچیل = بچه ها
لَبْ لَبُو	LAB LABO	نخود پخته شده ، ابتدا نخود های زود پز را تهیه کرده و مدتی در آب می گذارند تا خیسانده شود و به اصطلاح بادش گرفته شود سپس همراه با فلفل قرمز ، نمک و دیگر چاشنی ها ساعتی بر روی اجاق می گذارند و بعد که خوب پخت ، میل می کنند البته مخصوص شب های سرد زمستان است
لپاچ	LAPACH	ولگردی
لته	LATAH	زبان گرفتگی
لت	LAT	گوشه ، کنار
لچر	LACHAR	خسیس ، فرومایه
لچک	LACHAK	روسی
لح	LAH	گودی بین دوتا بلندی
لر	LAR	لاغر
لشت	LASHT	بیحال ، سُست
لشت لُشت	LASHTO LOSHT	تنبل
لُفک	LAFK	موج آب ، تکان خوردن آب در ظرف ، وقتی ظرفی که حاوی مایعات میباشد تکانی بخورد که آن مایع بریزد یا تالبه آن ظرف بیاید و برگردد به آن رفت و برگشت لُفک خردن گفته میشود

خسته و بی حال	LAFKAH	لَفَكَه
شُل و ول ، جنبان ، سست	LAGH LAGHO	لَفَلَقُو
نوعی سبزی خودرو است لَرّ بندری نیز می گویند	LALAR	لَرّ
تلفظ تحریف شده رمل! به معنی شن و ماسه	LAMR	لَمَر
کمپرسی بدون جک، ماشین باری ، کامیون ، کامیونت	LOWRI	لَوْرِي
گم	LOW	لَوُو
گم شده	LOW VOBIDEH	لَوُووَبِيدِه
هلاک	LAHK	لَهْک
از کار افتادن دست و پا	LAHM	لَهْم
عروسک پارچه ای ، لیلی یک هم می گویند	LAY LI	لِی لی
لک لک ، معمولاً به آنهایی که قدبلندی دارند گفته می شود	LAYLAGH	لِیْلَقْ
لخت لخت ، بی لباس	LOKHTE SELAYT	لُختِ سَلِیت
بخورث، بیچش، فراری اش بده (دنبالش کن)	LOFESH BEDEH	لُفِش بِدِه
خوردش، پیچاندش ، فراری اش داد (دنبالش کرد)	LOFESH DA	لُفِش دا
پیچاندن ، پیچیده شدن طناب یا هر چیز دیگر به دور پروانه لنج یا قایق که مانع حرکت آن شود	LOF	لُف
درهم پیچیدن ، قاطی شدن	LOFLAFAH	لُفْلَافَه
دنبال کردن ، فراری دادن	LOFNIDAN	لُفْنیدن
خوردش، پیچاندش ، فراری اش داد (دنبالش کرد)	LOFNIDESH	لُفْنیدش
لُپ ، مثلاً می گویند ایزنَم مِیْن لُقَدِت = ضربه ای با مشت یا پشت دست می زنم به گونه ات	LOGHD	لُقَد
سمت چپ و راست داخل دهان	LOGHOMAK	لُقْومَک
فن ، قَلِق ، لَم هم می گویند	LOM	لُم
لب ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	LONJ	لُنْج
حریص ، چشم تنگ ، گُم لَنگ (شکمو)	LONG	لُنْگ
لوبیا	LOBYAH	لُوبِیَه
لوبیا چیتی	LOBYAH CHETI	لُوبِیَه چِتِی
لوبیا چشم بلبلی	LOBYAH ARABI	لُوبِیَه عربی
تعجب کردن ، لُع نیز می گویند	LOAE	لُوع
تفت دادن	LOM DADAN	لُوم دادن

لَبْهَات	LOWALET	لَوُولَت
پژمرده شد ، تازگی خود را از دست داد	LOHES	لَوِهِسْ
سردم شد ، از سرما لرزیدم	LOHR KERDOM	لَهَر کِرْدَم
زیراندازی از لیف خرما ، لَوَت هم می گویند	LEBAT	لِبَت
گذاشت، اجازه داد، هِشْت ، اِ هِشْت هم می گویند	LESHT	لِشْت
همه جا رفتن ، یعنی همه دنیا را گشتن	LESHTAK DONYA	لِشْتِکِ دِنِیا
گذاشتم، اجازه ام داد، هِشْتَم و اِ هِشْتَم هم می گویند	LESHTOM	لِشْتَم
گذاشتمش، اجازه اش دادم، هِشْتَمِش ، اِ هِشْتَمِش هم میگویند	LESHTOMESH	لِشْتَمِش
گذاشتی، اجازه دادی، هِشْتِی ، اِ هِشْتِی هم می گویند	LESHTI	لِشْتِی
مارا گذاشتی، اجازه امان دادی، هِشْتِیْمُون ، اِ هِشْتِیْمُون هم میگویند	LESHTIMOUN	لِشْتِیْمُون
لَگد	LEGHAH	لِغَه
گونه ای آب پیما است که از قایق بزرگتر و از کشتی کوچکتر است و بصورت بومی بوسیله افرادی که مهارت در ساخت این وسیله دارند ، از چوب های آغشته به سِل (روغن کوسه یا دیگر ماهیهای غیر خوراکی) درپروسه ای حساب شده و با زحمت زیاد ساخته می شود که نمونه های قدیمی آن بادبانی و پیشرفته های آن از موتورهای دیزل بامارک های متنوع نظیر یانمار، لِستر و... استفاده می شود لِنج نیز تلفظ می شود	LENJ	لِنج
از اصطلاحات کشاورزی ، دوعدد چوب است که زیر جی بند خیش (زیر گردن) الاغها یا گاوهایی که با آنها قرار است شخم بزنند نصب میکنند که در حین شخم زدن نتوانند گردنشان رابه طرفین کج کنند	LEVAH	لِوَه
فک ، آرواره ، دندانه های آسیاب	LEVAR	لِوَار
اتوبوس	LEVAN TOR	لِوَان تَوَر
پایمال ، لگدمال	LEHO LEVARDAH	لِهُ لَوَرْدَه
خیلی گرسنه	LEHER	لِهَر
به گل نشستن قایق یا لنج، لاهم نیز می گویند	LEHAM	لِهَام
ناحیه دنده ها را می گویند	LITE PAHLI	لِیتِ پَهلی
سبک و لوس	LIKH	لِیخ

روده	LIGHARO	لِیغَرُو
ضجه ، جیغ در عزاداری	LIK	لِیک
پنهانی ، آدم لیم: کسی که ظاهری آرام و مؤدب دارد ولی باطناً (مودی است)	LIM	لِیم
سبک عقل	LIVAH	لِیوَه
گزارش کسی یا چیزی را دادن ، از کلمه انگلیسی ریپورت وارد گویش ماشده	LAPORT	لاپُرت
تار تار	LAT LAT	لات لات
لاغر، ضعیف ، مردنی	LAJON	لاجون
شاخه ، شاخه درخت	LAKHCHAH	لاخچه
تن ، بدن	LAR	لار
جیق ، صدای جیق و شیون زنان در عزاداری	LAK O LIK	لاک و لیک
چراغ الکل سوز و بعضی نمونه ها نیز نفت سوز ، که به اشکال مختلف و تزئینی در بازار موجود است	LALAH	لاله
هیچ حرفی براش نیامد، هیچ چیزی نگفت ، صحبتی نکرد	.	لام تا کام سیش نومه
لب گزیدن ، هنگام اشاره به معنای هشدار یا اعلام خطر می باشد	LOW GAZAKI	لَو گَزَکی
کسی که خوابش نمی برد و مرتب در رختخواب جابجا میشود	LOJAE	لوجع
تخته ، چوب	LOH	لَوَح
لوله آفتابه	LILAH	لِلَه
استخوان دنده (در پهلوها)	LIT	لیت
جوانه زدن	LICH	لیچ
لوس ، نر و سبک	LIKH	لیخ
لجن ، گل ولای سیاه رنگ و بدبو، لیر هم می گویند	LIRAH	لیره
سرجایت بنشین ، آروم باش ، لیز گن هم می گویند	LIZ BEGHERET	لیزبِگَرِت
قسمت بالایی شلوار (چسبیده به کمر)	LIFAH	لیفه
پوشال های تقریباً نرم اطراف کرب های نخل رالیف می گویند	LIFE MOH	لیف موح
درازی یک شخص ، پا ، پای دراز، قد هم معنا می دهد	LIGH	لیق
فک	LIKAH	لیکه
زوزه سگ	LIKO	لیکُو
موزی ، آب زیر کاه	LIMAK	لیمک

لیمه که زرِ گلیمه	.	لیم (کسی که ظاهری موجه و آرام دارد اما باطناً مودی و بدسرشت است) بلحاظ داشتن شخصیتی خلاف واقع در زیر گلیم (نوعی زیر انداز) قایم است مترادف با ضرب المثل: از آن نترس که های وهوی دارد از آن بترس که سربه توی دارد
لیوی	LIVI	آغوز، شیر بعد از زیمان گوسفند یا گاو شیر اول بعد از زایمان حیوان، لوی هم میگویند
مَجِتْ	MAJET	مسجد
مَجْمَه	MAJMAH	سینی بزرگ، مَجْمَع نیز می گویند
مَخْتَك	MAHTAK	گهواره
مَحْشَفی	MAHSHAFI	نام شخص، مصغر محمد شفیع
مَدِ بُسَه	MADEBSAH	مخزنی که خرما در آن می ریزند تا شیره آن را بگیرند در ضمن این کلمه ریشه عربی دارد
مَدْمُون	MAD MON	ممنون، البته آدمهای خیلی قدیم اینجور تلفظ می کردند
مَسُوَه	MASVEH	نوعی مرغابی مهاجر
مَسُولی	MASOLI	نام شخص، مصغر معصومه
مَسْ كِرْدِه	MAS KERDEH	مست کرده
مَشْتْ	MASHT	غلیظ، پُر ملات
مَشْكِدو	MASHKEDO	مشکی که در آن دوغ درست می کنند
مَشیمور	MASHIMOR	افسرده
مَعْقُوْتَه	MAEGHOTAH	نوعی خوراکی باناشاسته، در ایام ماه مبارک رمضان همراه با فطار میل می شود مدتی است در ته لنجی ها و سوپرمارکت ها با مارک های کاستر فروخته می شود که اصلاً جای معقوته های خودمانی را نمی گیرد
مَعْكَه	MAEKAH	صدای بز، البته وقتی گوش یادُم بزرا (بچه بازیگوشی) بگیرد به صدای همراه بادر بز میگویند مَعْكَه ایده، مَعْرَه ایده هم میگویند
مَغْنَايَه	MAGHNAYAH	مقنعه
مَقُو كِرْدَن	MAGHO Kerdan	کسی که زیاد سردش شده باشد
مَقْشَه مَقْشَه	MAGHSHAH MAGHSHAH	به جای تازیانه بر روی کمر گفته می شود البته از این کلمه قدیمی ها استفاده میکردند
مَقَاشْ	MAGHASH	موچین، انبر بلند کردن زغال

پمپ آب ، موتورلنج	MAKINAH	مَکینَه
آبتنی ، شنا	MALAH	مَلَه
خیارچنبر خیلی درشت	MALPINAH	مَلْپینَه
تیره ، سیاه، رنگ تیره ، مشکی	MALHA	مَلَحَه
مغلطه ، قاطی کردن حرفها	MALGHATAH	مَلْغَتَه
ابزاری چوبی و دارای سه پایه برای آویزان کردن مشک و دوغ زدن	MALAR	مَلار
ملحفه	MALFAH	مَلَفَه
چوب وسط ملار که دو طرف مشک را به آن آویزان میکنند.	MALDOF	مَلدوف
ولرم	MALIL	مَلیل
ازاوزان قدیم ، معادل شصت کیلوگرم	MANE KOSHKO	مَن کوشکو
ازاوزان قدیم ، معادل یکصد و بیست کیلوگرم مَن هاشم نیز می گویند	MANE GAPO	مَن گپو
میانجی	MANJI	مَنجی
نام شخص ، مصغر محمد علی	MANDALI	مَندلی
گله گوسفند	MANDAL	مَندال
زنگ فلزات	MANG	مَنگ
نوعی گیاه خودرو که مزه ای شور دارد و باماست میل می کنند	MANGAK	مَنگَک
منگنه ، ماشین دوخت	MANGINEH	مَنگینَه
نام شخص ، مصغر ماشاء اله	MOWSHO	مَوْ شَوْ
منطقه ای در صحرای ماهشهر	MOLEH	مَوْ لِحْ
ماهی راکه نمی خواهند صید کنند دست می برند برای دُمش . یعنی راه فرار گذاشتن برای کسی که نمی خواهند او را دستگیر کنند .	.	مَوْهیَه که نیخن بگرن ، دس ایبرن سی دیمیش
نوعی ماهی ، این ماهی که قیافه قشنگی دارد می بایست مثل ماهی پله پوستش کنده و استفاده شود (دخترناخدا)	MOHI BENT NOKHODA	مَوْهی بِنْتِ نَوْخُدا
ماهی بیاح از خانواده کفال ماهیان است. این نوع ماهی بیشتر در ایام تابستان صید می شود. صید ماهی بیاح در فصل تابستان و در ماهای مرداد و شهریور بیشتر است.	MOHI BEYAH	مَوْهی بَیاح

نوعی ماهی از خانواده ی کفشک ماهیان ، نوعی سفره ماهی بدون دم میباشد که حلال وقابل اکل است	MOHI PELAH	مَوْهی پَلَه
نوعی ماهی سبیل دار ، از خانواده کوسه ها وحرام گوشت میباشد	MOHI CHAMO	مَوْهی چَمُو
نوعی ماهی رودخانه ای که نوع دریایی آن سُبُیتی است	MOHI CHENDAL	مَوْهی چَندال
به تمام ماهیهای خانواده سنگ سر، سبیدی ، شانک ، هامور و... که جثه بزرگی دارند موهی حلال می گویند وبه این معنی نیست که ماهیهای ریز مانند زوری ، بیاح ، گوفک و... ماهی حرام باشند بلکه بلحاظ جثه ووزن بالای آن ماهیها دربین صیادان به ماهی حلال معروفند	MOHI HALAL	مَوْهی حَلال
شیرماهی	MOHI KHATIRO	مَوْهی خَطیرو
ماهی خارو ، اغلب جنوبی ها با اسم ماهی خارو آشنا هستن و یکی از پرطرفدارترین ماهیان،دربین مردم میباشدلذا اکثرمردم بر این باورند که هر ماهی،خار و تیغ بیشتری دارد مزه ی گوشت آن لذیذ تر و خوشمزه تر میباشد.	MOHI KHORO	مَوْهی خَوْرُو
ماهی زبان ، شاید بتوان گفت بهترین و خوشمزه ترین ماهی برای سرخ کردنی و سوخاری شدن ماهی زبان می باشد. همان طور که از اسم این ماهی پیداست شکل این ماهی شبیه زبان است و گوشت نازکی دارد.رنگ یک طرف آن صورتی و طرف دیگرش سفید است. ماهی زبان بیشتر در فصل زمستان صید می شود و در تابستان صید این ماهی کم هست و به همین دلیل است که تابستان قیمت بیشتری دارد. ماهی زبان دو تا چشمش در یک سمت بدنشان قرار دارد و همان سمتی که چشمان ماهی قرار گرفته رنگ بدن ماهی قرمز یا صورتی است و طرف دیگرش سفید است	MOHI ZABOUN	مَوْهی زَبُون
ماهی حلوا سفید، این ماهی علاوه بر اینکه گوشت بسیار لذیذی دارد،از ظاهر بسیار زیبا و ویژگی های خاصی نیز دارا می باشد که در ماهیان دیگر دیده نمی شود.مثلاً ضایعات پاک کردن این ماهی در هر کیلو به صد گرم بیشتر نمی رسد در صورتی که ماهی های دیگر ضایعات بیشتری دارند	MOHI ZOBAYDI	مَوْهی زَبَیدی
نوعی ماهی از خانواده بیاح ، زیرو هم می گویند	MOHI ZORI	مَوْهی زوری
نوعی ماهی جنوبی	MOHI SAR RIGO	مَوْهی سَرریگو

نوعی ماهی که کمی پهن تر از سُبِیْتی است	MOHI SANGE SAR	مَوْهی سَنگِ سَر
نوعی ماهی که کمی باریکتر از سنگسراست و نوع رودخانه ای آن چندان است	MOHI SOBAYTI	مَوْهی سُبِیْتی
نوعی ماهی ، بسیار خوشمزه ولی پر خار	MOHI SOBOR	مَوْهی سُبُور
ماهی قرمز رنگ رودخانه	MOHI SORKHAH	مَوْهی سُرْخَه
نوعی ماهی ، زمین کن نام دیگرش میباشد وقلیه این ماهی خوشمزه است	MOHI SERZ	مَوْهی سِرز
نوعی ماهی حرام گوشت کوچک که در تور ماهیگیری بیاح صید میشود	MOHI SAG MOHI	مَوْهی سگ موهی
نوعی ماهی که بلحاظ شکل و قیافه مثل ماهیهای سنگسرو سُبِیْتی میباشد ولی خیلی کوچکتر از آنها	MOHI SHANAK	مَوْهی شَا نَک
یکی از پرطرفدارترین و لذیذترین ماهی از نوع ماهیان جنوب، ماهی شوریده می باشد. این ماهی معمولاً در بازار بصورت تازه و منجمد عرضه می گردد. در ماه های بهمن و اسفند صید این گونه ی ماهی در بندر های ماهشهر و هند یجان بیشتر می شود و در همان موقع از سال است که در این مناطق قیمت ماهی شوریده کاهش می یابد. این ماهی در فصل های یاد شده معمولاً برای تخم ریزی به سواحل این مناطق می آیند	MOHI SHORIDAH	مَوْهی شوریده
عقرب ماهی ، نام ماهی سمی است که در دریای ماهشهر بعضی وقتها بر روی قلاب و بیشتر در تور صید می شود (فریالَه نیز می گویند)	MOHI FERJALEH	مَوْهی فِرْجَالِه
نوعی ماهی ، هنگام صید همین صدا را از خود درمی آورد	MOHI GHORGHORO	مَوْهی قُرْقُرو
نوعی ماهی ، این ماهی با صبور از لحاظ خار برابری می کند و یک خال سیاه بغل گوششان است	MOHI GOFAK	مَوْهی گُوفَک
نوعی ماهی ، نوعی سفره ماهی دم دار میباشد که خوردنش حرام است	LOGHM	مَوْهی لُفَم
نوعی ماهی ، با خالهای قهوه ای و مشکی	HAMOR	مَوْهی هامور
کنایه از زلالی و شفاف بودن آب رودخانه است یعنی از بس آبش زلال است ماهی ها ی درون آن پیدا است	MOHISH MEN OW DEYAREH	مَوْهیش مَن اُو دِیاره
ماهیگیر	MOHIGHER	مَوْهیگیر

ماه گرفتگی ، درمواقعی که ماه گرفتگی صورت می گیرد به مادران باردار توصیه می کنند که به هیچ جای شکم خود دست نزنند زیرا بر روی پوست بچه اشان (هرجا که دست مادر قرار گرفته) در آن محل پوست تیره یا به حالت خونمردگی درمی آید	MAH GHERAK	مَهْ گِرَک
عقد ، عروسی	MAHR	مَهْر
ماهشهر	MAHSHOR	مَهْشُور
خیلی	MAHLI	مَهْلِی
خیلی ناراحت است ، خیلی غمگین است ، خیلی خشمگین است	MAHLI DELESH POREH	مَهْلِی دِلِش پُره
خیلی دِمَق هستند ، خیلی ناراحت و گرفته هستند	MAHLI KEREN	مَهْلِی کِرِن
کمدی بوده دارای آئینه و درکشاب های پائین آن قندوشکر نگهداری میکردند	MAHMAL	مَهْمَلْ
ضریح ، صندوق چوبی یافلزی که بر روی قبر بزرگان دین می گذارند	MAHJAR	مَهْجَر
خیلی لافی !	MAHLI BADI	مَهْلِی بادی
مثل ، درمواقع مقایسه استفاده می شود	MAY	مَیْ
مثل اینکه پدرش را کشته ام ، کنایه از کینه ورزی و خصومت شخصی از کسی را دارد	.	مَیْ بُوشَه کُشْتِمِه
فکر کنم ، به نظر من	MAY TAYM	مَیْ تَیْم
یعنی مگر ترکی برای می خوانم، درمواردی که حرفی را بارها و بارها برای کسی تکرار می کنی ولی اومتوجه نمی شود از این اصطلاح استفاده می شود یعنی من در حال بیان این مسئله به زبان فارسی برای تو که فارسی زبان هستی میباشم پس چرا متوجه نمی شوی؟	.	مَیْ تُرکی سیت ایخُونَم
کنایه از بلند قدی است	.	مَیْ چَنْدَلْ قیت داده
کنایه از آدم شکمو و پرخور	.	مَیْ حیوون حلال گوشته
مگر شکمت درد می کند ، البته این معنای تحت اللفظی اصطلاح است ولی یعنی مگر مریضی ؟ چرا اذیت می کنی ؟	MAY DELET DARD EIKONEH	مَیْ دِلِت دَرْد ایکنه
یعنی خیلی تُرَش بود	MAY ZAGH BID	مَیْ زاغ بید

مَیْ سَرِ مور خَرْدِه	.	انگار کله موچه خورده ، کنایه از آدم پرحرف
مَیْ شُلَه ی سردیه	.	به بی بخار و کسی که خیلی خونسرد است اطلاق می شود
مَیْ عُمَرِیه	.	کنایه از آدم بداخلاق و تُرش رو
مَیْ لَیغَر و حرومیه	.	مثل روده حرامی است(کنایه از شخصی زشت رو، لاغر و مردنی میباشد)
مَیْ مُشکِ اُو کشیده هَوْبِیده	.	کنایه از سرتاپا خیس شدن است یعنی مثل موش آبکشیده شده است
مَیْ ناراحَتُم که راحَتُم	.	مگر ناراحت هستم که راحتم ، این اصطلاح را یکی از دوستانم درواکنش به پیشنهاد انجام کار پرمشغله ای که به اومی شد، ادا می کرد
مَیْ نَوَ گَی دیر اندازه	.	مثل ناودانی است که آب را دور پرتاب می کند(کسیکه فقط به درد غریبه ها می خورد)
مَیْ هَوُومی	.	مگر هَوُوی من هستی ، شدت حسادت کسی را می رساند که هرچه مورد حسد انجام دهد یاداشته باشد اوهم درمقابل می خواهدانجام دهد یاداشته باشد.
مَیْشِیم	MAYSHIM	کاربرجسته و خلاف انتظار از کسی دیدن ، معمولاً قبل از کلمه (مثل) ادا میشود(مَیْشِیم مثل یه شیری اوفتا مِشون) یعنی فلانی(مَیْشِیم) مانند یک شیر افتاد وسطشان (کتکاری شدید)
مَیْمون	MAYMON	بیشتر به میهمان گفته می شود ولی به بوزینه هم (بلانسبت میهمانان) گفته میشود
مَیْناه	MAYNAH	روسی زنه های مسن ، در بعضی نقاط مینار نیز گفته می شود
مَیْمونل	MAYMONAL	میهمانان
مُتَوَتَک	MOTOTAK	ماهیه های ریزی که بعد از برشتن بر روی توری مخصوص ، سوخاری و خشک شده بعد می خورند
مُتِش کرده	MOTESH KERDEH	خودش راجمع کرده ، کلمه مُت به تنهایی یعنی گرد ، مُرِش کرد نیز همین معنا را می دهد
مُجْرا	MOJRA	مسیر حرکت لنج در دریا ، گراد دریایی
مُجال	MOJAL	مهلت ، وقت ، مجال هم می گویند
مُچَبِه	MOCHABEH	جانمکی که در دیوار درست می کنند

پرنده ای است از خانواده پرندگان شکاری اما بلحاظ جثه کوچکش، در امرشکار پرنده بحری از آن استفاده می کنند	MODWAR	مُدوار
نجوا و اعتراض و ایراد گیری	MORONG DORONG	مُرُنْگ دُرُنْگ
محل نگهداری گندم برای یکسال (برروی سطح است و قابل مشاهده) و به حصیری چوبی تهیه شده از چوب نخل که تابستان آن را در حیاط روی سکویی پهن می کردند و روی آن می خوابیدند نیز گفته می شود.	MOROZ	مُرُوز
خود را جمع کردن	MOR	مُرْ
آهنی که برروی چاله جهت نگهداشتن کتری یا ظرف غذا قرار میگیرد گفته میشود	MORKAH	مُرْکه
کسیکه زیاد نق می زند	MORMORO	مُرْمُرُو
مروارید	MORWORI	مُرُورِی
فال نیک زدن	MORVA	مُرُوا
غرزدن، مَرّه و دل زدن (یعنی دل یکی را خوردن)	MORRAH	مُرّه
دعوا	MORAFAH	مُرّافه
مرغ	MORKH	مُرْخ
مرغ شکم پر	MORKH KOM GHERTAH	مُرْخ کُم گِرْ ته
مردار	MORDAL	مُرْدال
دسته کارد	MOSAH	مُسّه
مستراح، توال	MOSTERAB	مُسْتِرَاب
کنایه از انسان کوتاه قد	MOSRAH	مُسْرّه
منطقه ای در صحرای ماهشهر، مش انبر نیز گفته شده	MOSHAMBAR	مُشْمَبَر
پلاستیک دسته دار، به کیسه فریز نیز می گویند	MOSHAMMA	مُشْمّا
موش	MOSHK	مُشْک
زمینی که جای جای آنها بلحاظ لانه موش سوراخ سوراخ است و در زمان آبیاری موجب اذیت شدن کشاورز می شود	MOSHKOWRO	مُشْکُورُو
جن زده	MOZARATI	مُزَرْتِی

اتاق بزرگ پذیرایی ، اتاقی که معمولاً شیوخ دروسعتی بزرگ جهت پذیرائی از میهمانان می سازند و مجالس حل و فصل مشاجرات طایفه ای و دیگر نشستها را در این مضاف برگزار می کنند این کلمه از زبان عربی وارد گویش ما شده است	MOZIF	مُضیف
خرمای فراوری شده با کنجد، شیر خرم و زنجبیل ، مُحَسَل نیز میگویند	MOASAL	مُعَسَل
مجانی ، رایگان	MOFTAKI	مُفْتَكِي
فال بدزدن	MOFRA	مُفْرَا
مفت باشد کوفت باشد ، در بیان معرفی افراد مفتخور افراطی از این ضرب المثل استفاده می شود	.	مُفْت بُو ، کوفت بُو
اخم و کسبیکه بواسطه ناراحتی عضلات صورتش را منقبض کرده است	MOK	مُکْ
کتف ، شانه	MOL	مُلْ
یعنی شانه ها را به نشانه بی تفاوتی بالا انداختن	MOLOK ANDAKHTAN	مُلْک انداختن
مصغر ملا مثلاً به ملا علی می گویند مُلْ علی	MOL	مُلْ
شانه ، سرشانه و کتف	MOL	مُلْ
یواش، آرام ، ملایم ، ملایم نیز می گویند	MOLAHOM	مُلا هُم
من هم	MONAM	مُنَمْ
مرا	MONAH	مُنَهْ
غرغرو ، همیشه معترض و بهانه گیر، مُنگارو هم می گویند	MONGORO	مُنْگُورُو
غر زدن	MONGAH	مُنْگَهْ
کسی که زیاد غر می زند	MONG MONGO	مُنْگ مُنْگُو
ماند ، به معنی کمی یا چرت خواب هم آمده است	MOND	مُنْد
چرت	MONDE KHOW	مُنْدِ خُو
ماندی	MONDI	مُنْدی
ماندیم	MONDIM	مُنْدیم
من بزرگت کرده ام ، به معنی این نیز میباشد که من به تمام روحيات و اخلاق تو آشنا هستم	MO GHAPET KERGOMEH	مُو گِپِت کِرْدَمِهْ
ویروس و بیماری همه گیر ، اپیدمی	MOCH	مُوجْ
نخل	MOH	مُوحْ

مُورِشْت	MORESHT	گَزِزِ بدن
مُهل	MOHL	مهلت ، این کلمه خیلی کم استفاده می شود
مُهمْمَهک	MOHMOHAK	ز گیل
مُهلَت ایدانِش	MOHLAT EIDANESH	به او وقت می دادند ، مهلت به او می دادند ، مُهل ایدانِش هم میگویند
مِتلْ	METEL	داستان ، قصه
مِثْ مار وِپیدِن	.	مثل ماروپونه هستند کنایه از عداوت و خصومت زیاد بین دونفر میباشد
مِشْشْ	MESASH	مثل او ، همانند او مِشْشْ هم می گویند
مِرَقْ	MERAGH	چربی بالای خورشت ، البته به خود خورشت هم اطلاق می شود
مِرَنگ	MERENG	بیماری شایع در بین مرغها
مِرْ قَه	MERGHA	ترشحات عفونی چشم
مِر نِهَاد	MER NEHAD	سرکشیدن آشامیدنی ها را گویند
مِرْد	MERD	مرد
مِرْدَکو	MERDAKO	آن مرد
مِرْدی	MERDI	چوب بزرگی که در سطح پائین آب بوسیله آن قایق را حرکت میدهند
مِرْزَنگ	MERZENG	مژه
مِرِیکانی	MERIKANI	نوعی پارچه نامرغوب
مِرَ نَت	MEZANAT	نظرت ، به نظرت
مِرَ نَش	MEZANASH	نظرش ، به نظرش
مِرَ نَم	MEZANAM	نظرم ، به نظرم
مِرَ نَه	MEZANAH	تخمین
مِرْکْ	MEZEK	بچه شپش
مِرْدی	MEZHDI	مشهدی
مِسِخِنَه	MESEKHNEH	پارچ بزرگ ، مثل پارچ بزرگ آب بوده باجنس مس که درجهیزیه دختران می گذاشتند
مِسَّه	MESAH	ادرار
مِشْدی یَلْ	MESHADIYAL	مشهدی ها
مِغْرِب	MEGHREB	غروب

مک	MEGH	مِقْ
مرهم ، پماد	MELAM	مِلَمْ
ملاج ، قسمت جلوی مجسمه بچه که نرم و آبکی است و رفته رفته سفت می شود	MELORZI	مِلُورزی
ملاقه	MELAGHAH	مِلَقَه
چندش آور ، مثلاً دست زدن به جوجه پرنده ای که هنوز پردر نیآورده	MELEGH	مِلِقْ
موی ، موی کوتاه	MEL	مِلْ
پرمو	MELMELO	مِلْمِلُو
معمولاً دردعوای بین دختران یا زنان وقتی موهای همدیگر را می کشند می گویند میلش مِلَش کرد	MELASH	مِلَش
خوردن باولع ، معمولاً هنگام خوردن ترشی از این اصطلاح استفاده میشود	MELICH MELICH	مِلِیچ مِلِیچ
آب دهان که تقریباً غیرارادی سرازیر شود	MELILAH	مِلِیَلَه
شهرک بعثت	MEMKO	مِمْکو
داخلش است ، درونش میباشد، در آن میباشد	MENESHEH	مِنِشِه
بکلی خرابش کردی ، داغونش کردی ، ازبینش بردی	MENESH GHASHTI	مِنِش گشتی
داخل ، درون	MENEH	مِنِه
دردنیا ، داخل این دنیا	MENEH DONYA	مِنِه دُنیا
درون ، داخل چیزی	MEN	مِنْ
اصطلاحی رمانتیک به معنی به خوابت نمی آیم	MEN KHOWT NEYAM	مِنْ خَوْت نیام
کنایه از لاغر بودن بسیار زیاد شخصی است ، مِنْ یِه رُنْجی هم می گویند	MEN DO PINJAH	مِنْ دوپینْجَه
در صورتش پراز چین و چروکه	MEN RISH POR KEREH	مِنْ رِیشْ پُر کِرِه
در شکمت	MEN KOMET	مِنْ کُمِت
در لای دندان	MEN LAY DENDON	مِنْ لَی دِنْدون
در یک اتاق ، داخل یک اتاق	MEN YAH TOU	مِنْ یِه تُوو
فشردن ، چلانیدن (این در صورتی است که عملی انجام شود) ولی منجنیدن به صورت طبیعی معنای پژمردگی می دهد مثلاً آن گل یا گیاه منجس یعنی پژمرده شد .	MENJANIDAN	مِنْجَنیدن

دلوپسی	MENMENAH	مِنْمِنَه
درقعر زمین	MEN BONE KHAK	مِن بُنِ خَك
درپول می غلتد ، کنایه از ثروت و پول زیاد داشتن و خوشگذرانی با آن پول و ثروت است	.	مِن پیل شَمْبُو ایزَنَه
در تاریکی نشسته و روشنی را می پاید حواسش به همه چیز است	.	مِن تَوْرِیکِی نَشْسِه رُوشْنِیه ایپایه
چسبیده به کسی ، نزدیک کسی ، در یقه و سینه کسی رفتن	MEN KHERESH	مِن خِرَش
نیمه شب ، وسط شب	MEN DELE SHOW	مِن دِلِ شَو
وسط	MENDEL	مِن دِلْ
درون دل ، در نظر داشتن اینکه هدیه ای شایسته به کسی بدهد	MENDELI	مِن دِلِی
دراوج آسمان	MEN GHER	مِن قِرْ
وسط شب ، در دل شب	MEN KOME SHOW	مِن کُمِ شَو
سوگندی است یعنی من به گردن می گیرم ، من قبول می کنم	MEN GHARDANOM	مِن گَرْدَنَم
سخن چینی ، نمایی و بهم زدن دوار تباط	MENMABAYNI	مِن ما بَیْنِی
درهم ، قاطی	MEN YAK	مِن یَكْ
چروکید ، پژمرده شد	MENJES	مِن جِسْ
مو	MI	مِی
موهایم	MEYALAM	مِیْلَمْ
موهایش	MEYALESH	مِیْلِشْ
ماه گذشته ، البته قسمتی از مردم ماهشهر ذال را در این کلمه دال تلفظ میکنند	MA GHODASHTAH	ما گُذَشْتَه
ما اهل اهواز نیستیم	MA NA MAL AHVAZIM	ما نه مال اهوازیم
حقوق ، مواجب هم می گویند	MAJEB	ماجِبْ
بوسیدن	MACH	ماچ
خرچی که ناخدای قایق یالنج برای وسیله صیادی خود هزینه می کند مانند بنزین / گازوئیل، غذا و یخ	MACHELAH	ماچَلَه
زمینهای باران خورده یازمینی که بعد از گرت بندی و شخم زدن (قبل از بذر پاشی) به آن آب می بندند تا کاملاً مرطوب و دونه شود و بعد بذر می پاشند	MAKHAR	ماخار
مهره	MARAH	مارَه

مارازپونه بدش میاد ، پونه کنارسوراخش سبز میشه ، کنایه از تنفر و نفرت کسی از شخصی یا چیزی است		مارتیه ی پیدن نداره ، پیدن کرچالش سوز ایکنه
مارتاصاف نشود به داخل سوراخ نمیروود . در مقام اخلاص و صداقت در دوستی انسانها بکار میرود . یعنی تاراستی و صداقت در دوستی نداشته باشی کارهایت به سامان و نتیجه مطلوب نمیرسد		مارتاصاف نیویه من سیلا نیری
مارمولک ، انبلیسک نیز می گفتند	MARMELISK	مارمیلیسک
کمر ، پشت	MAZAH	مازه
منجمدشد	MASES	ماسیس
ماست	MAS	ماس
ماست که خوردی کاسه اش را بگذار زیر سرت و بخواب ، در بیان خواب آور بودن ماست است		ماس که خردی کاسش بنه زر سرت و بخوس
ماش	MASHAK	ماشک
کنایه از کسی که هر چیزی بشنود شک می کند که شاید باخودش باشند یا بعبارتی به خود می گیرد و مشکوک می شود		ماشکی و خوت شکی
اموال و دارائی خودش مهم است و مختص خودش اما اموال و دارائی دیگران مهم نیست و مثل اموال عمومی (بیت المال) است . کنایه از خودبینی اقتصادی و ارزش و بها ندادن به اموال دیگران.		مال خوش مال ، مال بوقی بیت المال
متعلق به من است ، مال من است	MALE MONEH	مال منه
مال و اموال خود را مواظبت کن و همسایه ات رادزد نگیر		مالت بپا همسادته دز درنیار
مالش ، ماساژ	MALESHT	مالشت
مال تو است ، متعلق به شماست	MAL TONEH	مال تینه
مال خودتان است ، متعلق به شماست	MAL KHOTONE	مال خوتون
مال خودشان است ، متعلق به آنهاست	MAL KHOSHONE	مال خوشون
مال خودمان است ، متعلق به ماست	MAL KHOMONE	مال خومون
مال خودت هست ، متعلق به خودت هست	MAL KHOTEH	مال خته
مال خودش هست ، متعلق به خودش هست	MAL KHOSHEH	مال خشه
مال خودم هست ، متعلق به خودم هست	MAL KHOMEH	مال خمه

مال نخوران از بخوران است . به این منظور که افراد لثیم از تمول و ثروت خود بهره نمی برند و پس از مرگ ، دیگران دارائی و مکنات آنان را تصاحب خواهند کرد. سهمیه کسیکه نمی خورد به کسی که می خورد ، می رسد	.	مال نَخَرَو سی بِخَرَو
از روستاهای توابع هندیشان می باشد که بعد از هندیشان جنوبی در مسیر دیلم است	MALEKI	مالکی
سرعت گیر، مانۀ هم تلفظ میشود	MANAE	مانع
ما ها ، جمع ما	MANAL	مانل
ماده	MAYAH	مایه
مانند تو هستند؟	MESLE TONEN?	مثل تُنِن ؟
مثل چوب تنه نخل زیر آب نمی رود کنایه از آدم زیرک و کسی که زیر بار حرف زور نمی رود	.	مثل کَرَب زَر او نیرِی
مانند من هستند؟	MESLE MONEN?	مثل مُنِن ؟
مانند این است	MESLE YONEH	مثل یِنِه
به کسیکه از زیارت امام رضا علیه السلام (مشهد مقدس) یاز زیارت امام حسین علیه السلام (کربلا) آمده بعد از دید و بازدید این دعا را می کنند یعنی انشاء الله برای مکه آمدنت (حاجی شدند) به بازدید و زیارت بیائیم	MAKAH RAWONET	مکه رَوُونِت
در مواردی که بخواهند کسی را ناکار کنند از طریق تلقین غیر واقع ، قبل از آن با هماهنگی دیگری ، موضوعی خلاف واقع را چندبار تکرار میکنند تا رفته رفته به باورش بیاید که صحت دارد	.	ملا بدنبو
معلم مدرسه قدیم که به دانش آموزان قرآن می آموخت	MOLA MAK TABI	ملا مکتبی
در شهر کورها باید دستت را روی چشمت بزاری (همرنگ جماعت بشوی) البته در اینجا بیشتر جنبه همدردی دارد و ارتباطی با مثل معروف : گر که خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو ، ندارد زیرا این مثل، دقیقاً مغایر با آموزه های دینی ماست به این علت که اگر کسی (مخصوصاً در این زمانه) بخواهد برای رسوا نشدن هم رنگ جماعت شود باید بیخیال خیلی از محرمات و معروفها گردد .	.	من شهر کورَل باید دَسْ بِنی ری تِیتْ
در شهر کورها آنکه یک چشم دارد پادشاه است (از جهل عده ای ، آن که کمی عاقل است سر دشته شده)	.	من شهر کورَل یه تِیه ای هم پادشایه

منیجه	MANIJAH	منیژه
مو ایگم نره ایگه بدوشش	.	من میگویم نر است او میگوید آنرا بدوش، کنایه از مجاب نشدن آن شخص
مو نَبَلَدُم	MO NABALADOM	من بلد نیستم
موچُبْ کُنم	MOCHOB KONOM	من چکار کنم؟
موحِ عُمَر	MOH OMAR	نخل بی ثمر، اینگونه نخل شبیه نخل خرماست ولی ثمر نمی دهد ضمن اینکه گونه های مختلفی دارند که نوعی از آنها بسیار رشد می کنند و بلند می شوند و نوعی دیگر کوچک می مانند و به نخل تزئینی معروف هستند
موحِ آژِ گَر	MOH AZH GAR	این نوع نخل در بین مردم بسیار عزیز است تاجایی که سعی می کند دوتیکه از چوب سبز این نوع نخل را همراه با جنازه ای که می خواهند دفن کنند درون قبر بگذارند و نیز برای باور و اعتقادند که اول کسی که این نوع نخل را کاشت مولا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده و میوه (خارک) آن دورنگ است رنگی مابین قرمز و زرد
موحِ بَتِ سَبَع	MOH BETE SEBEA	به معنی نخل دختر شیر که البته کلمه عربی است دارای خارک (میوه) قرمز رنگ
موحِ لِيلُو	KHARAK LILO	گونه ای نخل که (خارک) آن به این اسم شناخته میشود
موحِ بَرِیمِی	MOH BERA YMI	گونه ای نخل با میوه (خارک) خوشمزه، بریم هم می گویند
موحِ بَرِهی	MOH BERHI	گونه ای نخل با میوه (خارک) خوشمزه و پُر طرفدار
موحِ حاجی مُمدی	MOH HAJI MOMADI	گونه ای نخل
موحِ خَوْ سی	MOH KHOSI	گونه ای نخل
موحِ خِدْرُوی	MOH KHEDROI	گونه ای نخل
موحِ سَهْمَرُون	MOH SAMARON	گونه ای نخل
موحِ شِگَر	MOH SHEKAR	گونه ای نخل که میوه آن (خارک) دارای خطهایی دایره ای به رنگ خود خارک میباشد
موحِ فِرُ سی	MOH FERSI	گونه ای نخل با میوه (خارک) قرمز رنگ
موحِ یوزی	MOH YOZI	گونه ای نخل با میوه (خارک) قرمز رنگ
مور که بال درآورد نُشونِی وَرطرفیشه	.	مورچه که بال دارد و در آن به زیردستان خود ظلم میکند (کنایه از مغرور شدن از شغلی که دارد و در آن به زیردستان خود ظلم میکند)

موس مُوس	MOS MOS	چاپلوسی و تملق غیر زبانی
موکه سال پوئیدم ماهم ایپایم	.	من که سال را سپری کردم ، ماه رانیز سپری می کنم یعنی من انتظار بزرگتر را گذرانده ام ، انتظار کوچکتر رانیز می گذرانم
مُولید	MOWLID	به ماه جمادی الاول (ازماه های قمری) گفته می شود
مَیداف	MIDAF	پارو ، بعضی مناطق به قاشق نیز مَیداف یا نَیداف می گویند
میرَ ه	MIRAH	شوهر
میزون	MIZON	میزان ، ترازو، به ماه مهر نیز میزون گفته میشود
میشَه وَ پَیْ خوش ایورگشِن (دارایزِن)، بُزَم وَ پَیْ خوش	.	میش را به پای خودش به دارمی کشند و بزراهم به پای خودش . به این منظور که کسی رابجای کسی دیگر محاکمه ویا مجازات نمی کنند معادل فارسی: کسی رادر گورکسی دیگر نمی گذارند.
میلُم	MILOM	لثه
میلپا	MILEPA	خلخال ، نوعی میل بوده باجنس نقره که به مچ پای نوعروس وصل می شده
میلَه تَنیر	MILAH TANIR	سیخ تنور ، میرَه ی تنیر نیز می گویند
میمَنوئی	MIMNOYI	مومیایی ، دارویی است که معمولاً حاجیها از مکه می آورند وبعد از آب کردن وقاطی باروغن زیتون درجایی از بدن مثل کمر، دست و پا که کوفته شده یادر دارد مالیده می شود و در دوزخ مالشی و خوردنی موجود است
نَبَسْمِشِه	NABASOMESHEH	آن رانبسته ام (آن درب رانبسته ام)
نَبَسِشِه	NABASESHEH	آن رانبسته است (آن درب رانبسته است)
نَبَسِشِه	NABASISHEH	آن رانبسته ای؟ (آن درب رانبسته ای؟)
نَبِلْدُم	NABELADOM	بلد نیستم
نَبوهِتْ	NABOHET	نباشد تورا ، نیست شوی
نَبوهِشْ	NABOHESH	نباشد اورا ، نیست شود
نَبوهِه	NABOHEH	نباشد
نَبی	NABI	نبود، نبید ونبیدک هم تلفظ می شود
نَپِخْتَه	NAPOKHTAH	خام
نَپِشْکَن	NAPESHKAN	نپاش ، پخش نکن
نَپِهرِه	NAPEHREH	نَپَرَد ، پرواز نکند

پاک نیست	NAPAKEH	نَپَاکِه
پنهانش نکن ، لباس به تنش نکن هم معنا می دهد	NAPOSHANESH	نَپُوشَنِش
نترکد	NAPOKEH	نَپُوکِه
نتوانست، در بعضی نقاط حرف اضافه ک را نیز اضافه می کنند نَتَرِسْکُ	NATARES	نَتَرِس
نترسید	NATARSES	نَتَرِسِ
تعریفی نیست ، شایسته نیست ، قابل تمجید نیست	NATAHRIFIYEH	نَتَهْرِیْفِیَه
خسته نباشی	NAKHASAH	نَخَسَه
نخواب	NAKHOWS	نَخَوُس
نخور	NAKHAH	نَخَه
نخواهد	NAKHEH	نَخِه
نقشه	NAKSHAH	نَخْشَه
نقصی ندیدم	NAKHSI NAYDOM	نَخْصِی نَیْدَم
جویده نشده	NAKHOEIDAH	نَخْوِئِده
خیس نخورده ، خیسانده نشده	NAKHISESEH	نَخِیْسِیْسِه
شخص ناباب و نادرست	NADOROS	نَدْرُس
درنیاور	NADERAR	نَدِرار
نذری	NADRI	نَدْرِی
تمایل نداری ، به رأی و نظرت نیست	NARAYTEH	نَرِیْتِه
تمایل ندارد ، به رأی و نظرش نیست	NARAYSHEH	نَرِیْشِه
تمایل ندارم ، به رأی و نظرم نیست	NARAYMEH	نَرِیْمِه
گردن کلفت ، گنده، قلچماق ، بزرگ ، زُمخت ، به هیکل درشت و بدقواره میگویند نَرَه خر هم می گویند که در آنصورت آدم درشت هیکل بدقواره و نافهم معنی می دهد	NARRAH	نَرَه
نرمینه ، چیزی که بالمس کردن حالت نرمی و فرورفتگی داشته باشد	NARMAHA	نَرْمَهه
از اصطلاحات کشاورزی ، پلاس یا پارچه ای را لوله می کنند تابه گردن الاغها یا گاوهایی که قرار است در شخم زدن از آنها استفاده شود برسد که چوبهای مربوط به گاواهن آنها را اذیت نکند	NARMAH JOL	نَرْمَه جُل
نگیر ، نستان	NASOUN	نَسُون

صباحانه ، ناشتا هم می گویند	NASHTA	نَشْتَا
نشید	NASHNOFT	نَشْنُفْت
نشین	NASHI	نَشِی
لعنتی	NAELATI	نَعْلَتِی
جهالت ، نادانی	NAFAHMI	نَفَهْمِی
لباس بلندی است که زنان در قدیم می پوشیدند. معمولاً زنان جوان بیش تر از رنگ های تند مانند قرمز، زرد و نارنجی استفاده می کردند و زنان میانسال و پیر از رنگ های قهوه ای، سورمه ای و سیاه آن، وازگویش عربی وارد زبان ماشده است	NAF NOF	نَفُوف
قبول نیست	NAGHABOLEH	نَقَبُولَه
واژگون نشود، برنگرده	NAGHALAPEH	نَقْلَپَه
نکن	NAKO	نَک
نکوب	NAKOU	نَکُو
نگفتی	NAGOTI	نَگَتِی
نگذاشته ، بعضی نقاط نهشته نیز می گویند	NALESHTEH	نَلِشْتَه
کلمه ای تهدیدی است یعنی نگذار بگویم (رازت رافاش کنم) نَهْلِ بَگَم هم میگویند	NAL BEGHOM	نَلِ بَگَم
کلمه ای تهدیدی است یعنی نگذار بگوید (رازت رافاش کند) نَهْلِ بَگَه هم میگویند	NAL BEGHEH	نَلِ بَگَه
بازندگی باقطرات ریز و مداوم	NAME NAZ	نَمِ ناز
نگذارش، نذارش ، نذار	NANESH	نَنِش
نگذار	NANEH	نَنِه
به خیر نبودن ، عاقبت خوبی نداشتن ، کلمه واصطلاح نحسی است و تقریباً نفرین میباشد در جمله اینجور کاربرد دارد نَشُونِی نَوَخیرونِشه یعنی مُبین عاقبت به خیر نبودنش میباشد	NAVAKHAYROUN	نَوَخیرون
ازروی زمین بلند نشد، نَوَریسا یا نَوَریساد هم می گویند	NAVARSA	نَوَرسا
نفرینی است یعنی بلند نشوی	NAVARSI	نَوَرسی
تمام نکرده ام ، خلاص نشدم ، راحت نشدم ، هنوز گرفتارم	NAVAHRASOM	نَوَهَرَسَم
نایست ، برو ، حرکت کن ، نَوَیْسَک هم تلفظ می شود	NAVAYS	نَوَیس
نایستاد، حرکت کرد ، نَوَیْسَادَک هم تلفظ می شود	NAVAYSAD	نَوَیْسَاد

نمی دانم	NOWNOM	نَوُ نُم
اسکناس	NOWT	نَوُت
ناودان	NOWGAH	نَوَگه
نیامد	NOMAH	نَوَمَه
نیامد ، نومد هم می گویند	NOWMAH	نَوَمَه
نمی دانست ، نونسک هم می گویند	NOWNES	نَوُئِس
نمی دانستم	NOWNESOM	نَوُئِسُم
نمی دانستی؟	NOWNESI	نَوُئِسی
نه ایست ، نگه ندار ، برو ، حرکت کن	NAVADAR	نَوادار
نگذار بپوسد ، مانع پوسیده شدن آن بشو	NAHL BEPISEH	نَهْل بَپِیسه
آدم خوبی نیست	NAH ADAME KHOBEYEH	نَه اَدَمِ خَوبیه
درست نیست	NAH ALDEH	نَه اَلَدِه
باب دلم نیست ، مورد پسندم نیست	NAH BABE DOLOMEH	نَه بابِ دِلْمِه
مورد پسندم نیست	NAH PESANDOMEH	نَه پَسَنْدَمِه
جای خوبی نیست	NAH JAY KHOBEYEH	نَه جَیْ خَوبیه
جایش نیست ، موقع مناسبی نیست	NAH JASHEH	نَه جاشِه
مخصوصاً امروز	NACHI EMRO	نَه چی اِمرو
خودش نیست	NAH KHOSHEH	نَه خُشِه
درست نیست	NAH DOROSEH	نَه دُرْسِه
پیدانیست	NAH DEYAREH	نَه دِیارِه
فکر نکنم	NA MAY TAYIM	نَه مَیْ تَیم
خواجه ، نه مرد نه زن ، خنثی	NAH NAR NAH MAYAH	نَه نَر نَه مایِه
حرف نسنجیده	NAVAPALGHAR	نَه وَپَلْغار
نشود	NAH VOBEBEH	نَه وَوْ به
وقتش نیست	NAVAGHTESHEH	نَه وَقَتِشه
نیا نرو ، رفت و آمد نکن	NAYO NARAH	نَیو نَرِه
نشو ، نَوُوب هم می گویند	NAYOB	نَیوُوب
نیایی ، کلمه تأکید و تاحدودی تهدیدی برای نیامدن یعنی حتماً نیایی	NAYAY	نَیْی

نیائید ، کلمه تأکید و تاحدودی تهدیدی برای نیامدن یعنی حتماً نیائید	NAYAYN	نَیَّیْن
نوعی نی باریک و کوچک است	NAY JILAH	نَیْ جیلَه
ندیده	NAYDAH	نَیْدَه
ندیدم	NAYDOM	نَیْدُم
مثل تو ندیدم البته اشاره به مرام و خصلت شخص مقابلش میباشد نَیْدُم مِثت نیز می گویند	NAYDOM MESAT	نَیْدُم مِثت
پرنده ای است از خانواده پرندگان شکاری اما بلحاظ جثه کوچکتر، در امر شکار پرنده بحری از آن استفاده می کنند	NAYOL	نَیُول
ناخن	NOKHOND	نَخْنَد
نوزده	NORZAH	نُرْ زَه
نفرین ، این لغت هم مشمول اشتباه شنیدن بوده و نداشتن سواد باعث شده که آن را اینگونه تلفظ کنند	NORFIN	نُرفین
افراد چاق و شکمو بعد از تحمل مدتی گرسنگی وقتی به غذا می رسند این صدا را موقع خوردن از خود ایجاد می کنند	NOFA NOF	نُفَ نُفَ
بینی ، از این کلمه کمتر استفاده میشود	NOFT	نُفْت
نوبت کیست ؟	NOBAY KIYEH	نُوبَیْ کیه
نام خدا ، این اصطلاح در مواقعی که بخواهند مورد بحثشان چشم نخورد ایراد می شود مثلاً : کُرُم نوم خدا کار خوبی گیرش اومَیه = پسر (چشم نخورد) کار خوبی بدست آورده	NOME KHODA	نُوم خدا
نام سگ را بیاور بلافاصله چوب (چماق) به دست بگیر ، در مواقعی که شخصی به محض مطرح شدن نام دشمنش یا شخصی که بالاومشکلی دارد آن شخص حاضر شود از این ضرب المثل که بیشتر در جهت توهین به آن شخص میباشد استفاده می شود اما محترمانه این ضرب المثل به این صورت است که : واقعاً حلال زاده ای چون همین الان داشتیم درمورد شما صحبت می کردیم	.	نُوم سگ بیار ، چو و دَس بِگِر
نام ، اسم	NOM	نُوم
جلوئیت ، اولی ، اولیت	NOHOEIT	نُهوئیت
وقتی هنگام توضیح دادن مسئله ای دیگر نشود آن شخص را مجاب کرد اینگونه عنوان می شود	NOHTANOHTA	نُهتانهتا

نُهری	NOHRI	بچه اول ، نُغری نیز می گویند
نُها	NOHA	جلو، نِها هم می گویند
نُها نُها	NOHA NOHA	جلو جلو ، پیشاپیش ، نِها نِها هم می گویند
نِزَنگ	NEZENGH	نزدیک ، از این کلمه قسمتی از مردم و در قدیم استفاده میکردند
نِزیک	NEZEIK	نزدیک
نِسَبَکی	NESBAKI	از اوزان قدیم ، معادل ۱۲۵ گرم
نِستی	NESSI	نیست
نِسیت	NESSIT	نیستی ، نمی بینمت
نِشَهسِه	NESHAHSEH	نشسته
نِشِ جون	NESHE JON	نوش جان
نِشْتِ مار	NESHTE MAR	نیش مار (البته از کلمه نِشت به معنای نیش دیگر خیلی کم استفاده میشود)
نِصَب	NESB	نصف
نِصَبَه	NEZBAH	نصیحت ، تقویت روحیه خود در جهت مثبت
نِغَل	NEGHAL	آدم زیرک
نِغانِغی	NEGHANEGHI	آبش ماهی
نِکَ زَه	NEKZAH	نوک زد ، این نوک زدن منظور با نوک زدن ماهی به طعمه قلاب است
نِکَبَتی	NEKBATI	نکبت ، نحس ، نگبتي و نگبت هم گفته می شود
نِگَبَت	NEGBAT	نکبت ، بدبختی
نِمِک	NEMEK	نَمَک
نِهَه	NEHA	قلاب ماهیگیری ، این کلمه در ماهشهر خیلی کم استفاده میشود
نِهَی چو آخ ایکشه	.	جلوتر از (پیش از) چوب (چماق) خوردن آخ می کشد ، در بیان هراس از آینده اشخاص میباشد
نِهَنگ	NEHENG	نزدیک
نِها	NEHA	گذاشت ، نهاد
نِهاَتَر	NEHATAR	قبلاً
نِهاَتَم	NEHATOM	جلویت هستم ، منتظرتم
نِهاشِه	NEHASHEH	جلویش هست ، منتظرش هست
نِهاشُ	NEHASH	جلوش

جلومه ، جلوی من هست	NEHAMEH	نِهَامِه
جلویم هستی ؟	NEHAMI	نِهَامِی؟
نیت ها صاف بود	NIYATAL SAF BID	نِیْتَل صاف بی
نمی شود نِیَوُ بُو هم میگویند	NEIYOBEB	نِیَوِبِه
نمی آیی ؟	NEYAY	نِیَی
صدای یواش ناله مانند، بیشتر به گریه یکنواخت کودک اطلاق می شود	NEYORAH	نِیُورَه
نمی توانم	NITAROM	نِیْتَرُم
نمی آورد	NEYAREH	نِیَارِه
نمی آیم	NEYAM	نِیَام
نخواهم آمد	NEYAYOM	نِیَاِیُم
نخواهد آمد	NEYAYEH	نِیَاِیَه
نمی آید ؟	NEYAI	نِیَاِی
نمی خواهم	NIKHOM	نِیْخُم
نمی خواهی	NIKHI	نِیْخِی
نمی شویند	NISHOREN	نِیْشُورَن
نمی گذارم ، اجازه نمی دهم ، نِیَلُم نیز تلفظ می شود	NILOM	نِیَلُم
اجازه ات نمی دهند ، نِیَلِنِت نیز تلفظ می شود	NILENET	نِیَلِنِت
اجازه اشان نمی دهند ، نِیَلِنِشُون نیز تلفظ می شود	NILENESHON	نِیَلِنِشُون
نمی گذارند ، اجازه نمی دهند ، نِیَلِن نیز تلفظ می شود	NILEN	نِیَلِن
ازاوزان قدیم ، معادل ۲۵۰ گرم	NIMA AZ NIM	نِیْم اَز نِیْم
پنجره ، البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود	NIMDARI	نِیْمْدَرِی
زنیان ، گیاهی است دارویی	NINYAH	نِیْنِیَه
بیمار، مریض ، بدحال	NAKHOSH AHVAL	ناخوش احوال
یعنی صبحانه کارگر، در قدیم به کارگر های ثابتی که در زمینهای کشاورزی کار می کردند که اکثراً از گروه غربتی ها جدا می شدند و در روستاها سکنی می گرفتند ساعت ده صبح صبحانه ای برایشان می بردند که معروف بود به ناشتی بازیار البته اگر بچه ای خوش خوراک باشد که صبحانه رابامیل و رغبت بخورد (که این دوره زمانه از نوادر روزگار است) این اصطلاح رادر موردش بکار میبرند	NASHTAY BAZYAR	ناشْتِی بازیار

کم طاقت	NASABIR	ناصَبیر
از روستاهای توابع هندیجان می باشد	NASER ABAD	ناصر آباد
موقع بریدن ناف دختر بچه تازه متولد شده طبق رسوم قبل آن دختر را برای پسری در نظر می گرفتند که در آینده به عقد هم در آیند به این دختر و پسری که برای هم در نظر گرفته اند ناف بریده یا ناف برشه گفته میشود	NAF BORESHEH	ناف بُرشه
غیر عمد ، سهواً	NAKOMAKI	ناکَمکی
نوبت ، نوبه یا نوبه هم گفته میشود	NOBEH	نُوبه
نام من را	NOMOMAH	نُوممه
نامش به پای من نوشته شده ولی مزه اش را تومی بری ، در مواقعی که مثلاً عروسی را برای مریم خانم می خرنند ولی بیشتر مواقع نرگس خانم با آن بازی می کند	.	نُومِش و مُنِه طومِش و تُونه
نوعی نان محلی ، نانی است کمی ضخیمتر از نان لواش	NON BALBAL	نون بَلْبَلْ
نوعی نان محلی ، چانه خمیر این نوع نان را در روغن سرخ می کردند	NON TANGILAH	نون تَنگیله
نوعی نان محلی ، چند نان تیری را با هم روی تابه می پزند	NON TIRTAKON	نون تیرتَکون
نوعی نان محلی ، بر روی تابه درست می شود و نازک و ترد و شکننده است	NON TIRI	نون تیری
نوعی نان محلی ، این نان روی تابه پخته می شود	NON KHOSHKAK	نون خُشکک
نان کور دیده بودم ، آب کور ندیده بودم که دیدم . کسیکه ممانعت ازدادن آب کند در نهایت خِست می باشد یعنی از خسیس هم خسیس تر است	.	نون کور دیده بیدم ، او کور نیده بیدم ، که دیدم
نان گرم ، نانی که تازه از تنور در آمده است	NON GHARMAH	نون گَرمه
نه ، دود غم نکشی ، جواب تعارف کشیدن قلیان به کسی که قلیانی نیست (این جمله است) ولی اگر قلیان کش باشد می گیرد و باز می گوید دید غم نکشی	NAH , DIDE GHAM NAKASHI	نه ، دید غم نکشی
نه می شود جلوی راه بروی نه پشت سرش کنایه از شخص بدقلقی که به هیچ نحو نمی توان با او کنار آمد	.	نه ایوبه نه اش بری نه دینداش
حاضر نیست	NAHAZEREH	نه حاضره

نه شَل اِکْنِه نَه شِیْطُون	.	یعنی نه ملاحظه آدم معلول را می کند و نه ملاحظه آدم فضول ، کنایه از تروخشک را باهم سوزاندن است ، بی رحمی ، بدون ملاحظه و ترحم .
نه نِهْنُگم	NA NEHENGHOM	نزدیک نیستم ، کلمه نِهْنُگ به معنی نزدیک کمتر استفاده می شود و بیشتر از کلمه نَزیک استفاده می کنند
نه نِهْنِگه	NA NEHENGHEH	نزدیک نیست ، کلمه نِهْنِگ به معنی نزدیک کمتر استفاده می شود و بیشتر از کلمه نَزیک استفاده می کنند
نه نِهْنِگی	NA NEHENGHI	نزدیک نیستی ، کلمه نِهْنِگ به معنی نزدیک کمتر استفاده می شود و بیشتر از کلمه نَزیک استفاده می کنند
نه وَ ای نِخْم نِخْمِش ، نه وَ ای تِکِی گُتِش	.	نه از نمی خواهم نمی خواهمش (نخوردنش) و نه از این لقمه بزرگش ، در بیان افراط و تفریط
نی	NI	نیست
نی پَینه	NIPAYNEH	پیمانه نمی کند ، اندازه اش رانمی گیرد
نی پَرنه	NIPERNEH	نمی پراند
نی گروسِه	NIGOROSEH	نمی گریزد، فرار نمی کند
نی نِشْهَس	NINESHAHS	نمی نشست
نی وادارُم	NIVADAROM	نمی تواند جلویم را بگیرد
نی وادارنِش	NIVADARENESH	نمی تواند جلویش را بگیرد
نِیْهَلِن	NIBEHLEN	نمی گذارند ، اجازه نمی دهند البته قسمتی از مردم منطقه ما از این کلمه استفاده میکنند بیلین هم می گویند
نیبینی	NIBINI	نمی بینی ؟
نیترَس	NITARES	نمی توانست
نیتری	NITARI	نمی توانی
نِیْتِکِه	NITEKEH	فرو نمی رود
نِیْخِن	NIKHEN	نمی خواهند
نِیْخِه	NIKHEH	نمی خواهد
نِیْخِه بِخِیْسَنِش	NIKHEH BEKHISANISH	نیازی به خیساندن ندارد
نِیْخَاسُ	NIKHAS	نمی خواست
نِیْخِن	NIKHIN	نمی خواهید
نِیْدِش	NIDESH	نمی دهد

نید یش	NIDISH	به اونمی دهی؟
نیداد	NIDAD	نمی داد ، نیدا ، و نیدادک نیز تلفظ می شود
نیدادُم	NIDADOM	به من نمی داد
نیدادت	NIDADET	به تو نمی داد
نیدادش	NIDADESH	به اونمی داد
نیدام	NIDAM	نمی دادم
نیرَم	NIRAM	نخواهم رفت
نیرَن	NIRAN	نخواهند رفت
نیرِی	NIRAY	نخواهد رفت
نیرُم	NIROM	نمی روم
نیرِن	NIREN	نمی روند؟
نیری	NIRI	نمی روی؟
نیزَه	NIZAH	نمی زد ، غُرزدن هم معنا میشود
نیز نیزو	NIZNIZO	غُرغُرُو ، نازک نارنجی
نیشُشتِن	NISHOSHTEN	نمی شستند
نیشینُم	NISHINOM	نمی نشینم
نیشینِن	NISHINEN	نمی نشینند؟
نیشینه	NISHINEH	نمی نشیند
نیشینی	NISHINI	نمی نشینی؟
نیفور شَنَمَش	NIFORSHANOMESH	نمی فروشم
نیفور شَنِیش	NIFORSHANISH	نمی فروشی؟
نیکَهَنه	NIKAHNEH	کنده نمی شود
نیکِرْدُم	NIKERDOM	نمی کردم
نیگَم	NIGHOM	نمی گویم
نیگِن	NIGHEN	نمی گویند
نیگَه	NIGHEH	نمی گوید
نیگی ؟	NIGHI ?	نمی گویی؟
نیمَه کَو لی	NIMAH KOWLI	نوعی قرارداد برای کاشت ، داشت و برداشت که به هرطرف نصف حاصل تعلق می گیرد
نیمِی	NIMAY	ازاوزان قدیم ، معادل دوکیلوگرم

نیمول	NIMOL	لیمو
نیمول آمو نی	NIMOL AMONI	لیمو امانی ، لیمو عمانی
نینش	NINESH	نمی گذارد
نیننم	NINENOM	مرا نمی گذارند ، مرا قرار نمی دهند
نیننت	NINENET	تورا نمی گذارند ، تورا قرار نمی دهند
نیننش	NINENESH	اورا نمی گذارند ، اورا قرار نمی دهند
نیناد	NINAD	نمی گذاشت ، نینهاد نیز می گویند
نیوبه بگی هایا نه تاقهر کرده	.	نمی شود آره یانه بگویی ، قهر میکند . به کسانی که با کوچکترین انتقاد قهر میکنند ، گفته می شود
و تشِ دل	VA TASHE DEL	از داغ دل ، کسی که از مسئله ای زجر کشیده اگر کاری کند که برایش موجب تسلی و آرامش و دل خنکی باشد به آن رفتار میگویند و تشِ دلش این کار را کرد ، رهایی از آتشی که درونش شعله ور شده
و ت	VAT	از تو ، بهت ، به تو
و ر س	VARAS	تمام شد، وهرس نیز می گویند
و ز کلو	VARKOLO	سرسم خوردن
و ش	VASH	بهش ، به او
و م	VAM	بهم ، به من
و نگ ونگ	VANGHO VENGH	گریه بچه
و ته	VATAH	از ته
و تِسه	VAT ESAH	از تو گرفت ، و تِسه هم می گویند
و تون	VATOUN	از شما
و خوش گم ایزنه	.	خودش را گاز می گیرد ، این مثل در مورد بچه های بیش فعال و نا آرام بکار می رود که اگر کسی را پیدا نکنند که اذیتش کنند بخودشان آسیب می رسانند و به بیماری که از شدت درد به خود می پیچید نیز اطلاق می شود
و ختی نه تیتیم	VAKHTI NAH TAYTOM	وقتی پیش تونیستم
و ختی بختِ بخوسه ، پولیده دِنونت ایشکنه	.	وقتی بخت و اقبال خوابیده باشد (شانس نداشته باشی) فالوده هم دندان را می شکند ، درموردی که برای کسی بدشانسی و آسیبی از جایی که فکرش را نمی کند به او برسد

وختی تونه کاشتن ، مَو سَوَز بیدم	.	وقتی در حال کاشتن توبودند من سبز شده بودم (روئیده بودم) کنایه از داشتن تجربه است
وختی نِگَبَت بَگِرت ، سوار خری ، سگ ایگِرت	.	وقتی نکبت و بدبختی به تورو کرده باشی حتی سوار الاغ باشی هم سگ تورا گاز میگیرد ، کنایه از مصیبت و بدبختی پشت سرهم برای کسی است و اوج بدشانسی را میرساند
وَرَنِش	VARANESH	تمامش کن
وَرَنَدِش	VARANDESH	تمامش کرد
وَرَنَدِش	VARANDISH	تمامش کردی
وَرُم	VAROM	کنارم ، پهلوی من
وَرُم	VAROM	تنم ، بیشتر درمورد پوشیدن لباس بکار می رود بَرُم هم می گویند
وَرُم ایکنم	VAROM EIKONOM	می پوشم ، تنم می کنم
وَرِ خَتَه	VAREKHTAH	ور ریخته ، شلخته
وَرِ خَر چه کَه بُو چه زَهْفَرُون	.	جلوی الاغ چه کاه باشد چه زعفران ، کنایه از قدرشناسی در محبت به کسی است کلمه وَر در اینجا به معنای جلومیباشد
وَرِ ریش	VARE RISH	جلوی صورتش ، مقابل رویش
وَرِتْ	VARET	کنارت ، پهلوی تو
وَرِتْ	VARET	تنت ، بیشتر درمورد پوشیدن لباس بکار می رود بَرِت هم می گویند
وَرِتْ کُن	VARET KON	تنت کن (لباس) بَرِت کن هم می گویند
وَرِشْ	VARESH	کنارش ، پهلوی او
وَرِشْ	VARESH	تنش ، بیشتر درمورد پوشیدن لباس بکار می رود بَرِش هم می گویند
وَرِشْ کُن	VARESH KON	تنش کن (لباس) بَرِش کن هم می گویند
وَرِ ایکه	VAR EIKEH	به تن می کرد ، می پوشید
وَرِ تِکِسْ	VARTEKES	شکافت یا نخش باز شد
وَرِ زَا	VARZA	گاونر
وَرِ سَوَ نید	VAR SOWNID	مالیدن چیزی کثیف مانند دیگ سیاه یا دست گریسی یا روغنی وامثال این موارد به لباس یا جایی از بدن کسی را ورسونید می گویند

وَرْچَرِس	VARCHARES	بالا رفت ، وَرْچَهَرِس نیز تلفظ میشود
وَرْچَرِیدَن	VARCHARIDAN	بالارفتن ازدیوار
وَرْخَرِه	VARKHAREH	برخورد کند
وَرْساد	VAR SAD	بلندشد، ایستاد
وَرْکَنِس	VAR KANES	منهدم شد ، ازبین رفت ، وَرْکَهَنِس نیز می گویند البته معنی ازجابرخواستن نیز میدهد
وَرْکِرِد	VAR KERD	به تن کرد ، پوشید ، بَرْ کرد هم می گویند
وَرْوَانْدَه	VARVANDAH	کسیکه از چیزی ترسیده وحالتی شبیه به عجله ودستپاچگی دارد
وَرْواند	VARVAND	ترساند ، ایجاد رعب ووحشت ، البته بعضی ها هم اعتقاد دارند معنای این کلمه قاپیدن چیزی ازدست کسی است
وَرْوَاهِس	VARVAHES	ترسید ، جا خورد
وَرْدَارِش	VARDARESH	بردار ، چیزی را برداشتن
وَرْفِکِس	VARFEKES	یکه خورد ، ازجا پرید
وَرْکَشِشْ	VAR KASHESH	آویزان کن
وَرْکَشِید	VAR KASHID	آویزان کرد ، به بالا بردن پاچه شلوار جهت عبور از آب کم عمق نیز گفته میشود
وَرِی	VARI	امربه برخاستن ، بلندشو
وَرِی راسو بُو	VARI RASOWBOU	بلند شو ، به پاخیز البته این کلمه هم بصورت ترکیبی وهم جدا جدا همین معنی را می دهد یعنی کلمه وَرِی بلندشو معنا می دهد و راسو بو هم همین معنا ولی اگر این دو کلمه که بصورت ترکیبی باهم بکاربرده شود بیشتر برخواستن از خواب منظور میباشد
وَرِیس	VARIS	نوعی طناب
وَزیر	VAZIR	به شخصی که شب عروسی کنارداماد می ایستد ومعمولاً مسائل زناشویی را به داماد گوشزد می کند وزیر می گویند
وَسَن	VASAN	باردار، حامله
وَسْ	VAS	افتاد
وَشْ	VASH	به او ، از او
وَشْ اِسَه	VASH ESAH	از او گرفت ، وَشْ اِسَد هم می گویند
وَشْ ایرسیم	VASH EIRASIM	به او می رسیم

وَشُون	VASHOUN	از آنها
وَقَكْ	VAGHAK	پرنده ای است باگردنی نسبتاً بلند
وَكْ	VAK	درد ضربانی
وَلَمْ	VALM	حسابی ، فرصت مناسب
وَمُو پِشْتَرَه	VAMO PISHTAREH	به من نزدیکتر است (بلحاظ قرابت فامیلی)
وَمْ	VAM	به من ، از من
وَمْ اِسَه	VAM ESAH	از من گرفت ، وَمْ اِسَد هم می گویند
وَمُون	VAMOUN	از ما
وَوُبِی	VOBI	شد
وَوُری	VOORI	وارونه ، دمر ، برعکس
وَوْرِش کُن	VOORISH KON	آن را برگردان
وَهَه وَهَه بَیْ گَیْن نه بَیْ شما کُکَایِن	.	یعنی هُوَ کشیدن کار حیوانات (گاو) است و برای انسان کاربردی ندارد (برای شرمندگی کردن کس یا کسانی استفاده می شود)
وَهْرَسْ	VAHRAS	تمام شد، خلاص شد، وَرَسْ هم می گویند
وَیْسْ	VAYS	بایست ، نرو، حرکت نکن ، وِیْسْک هم تلفظ می شود
وِیْسْکْ	VAYSAK	بایست ، وِیْسْ هم می گویند
وِیْسَادْک	VAYSADAK	ایستاد
وِیْل	VAYL	پارچه نخی
وِیْلُون	VAYLON	آواره ، سردرگم
وِیْسَادْمِه	VAYSADOMEH	ایستاده ام
وِیْسَادِه	VAYSADEH	ایستاده است
وُ	VO	او
وُ که رَوُو ایرِی	WO KEH ROW EIRAY	اشاره به شخصی که در حال راه رفتن است ، آن که راه می رود
وُلُو	VOLO	ولگرد
وُلَات	VOLAT	ولایت ، روستا
وُلَاتَل	VOLATAL	روستاها ، آبادی ها
وُلِی	VOLI	برای دور کردن سگ استفاده می شود
وَنَه	VONAH	اورا
وَنِه	VONEH	اونه ، آن هست

وَنَاشُ	VONASH	آنجاست ، اشاره به دور
وُونَمُ	VONAM	اوهم
وَرِشْ ایدان	VERESH EIDAN	می انداختند
وَرِشْ بده	VERESH BEDEH	بیندازش
وَرِشْ ندی	VERESH NADI	پرتش نکنی ، نیندازیش
وَرُ	VER	انداختن ، به پرحرفی و وراجی هم می گویند با پسوند «ی» که میشود یَوَرُ که یعنی مدام در حال حرف زدن و وراجی است
وَرُ ایدِه	VER EIDEH	رها می کند ، می اندازد
وَرُ نده	VERNADEH	نینداز ، رها نکن
وَرْدُوْدِش	VER DODISH	انداختیش؟ رهایش کردی؟
وَرِاچ	VERACH	وراج ، پر حرف
وا نَوَمَه	VANOMAH	به جهنم که نمی آید، البته وا به معنای جهنم نیست ولی از معنای تحت الفظی آن و بکاربردن آن در مواقعی که کسی تمایل به همراه شدن با کسی دیگر را ندارد و در مقام توهین ، این معنی اقتباس می شود
وا تَکْنِیدَن	VATEKNIDAN	شکافتن پارچه دوخته شده
واخِی	VAKHAY	از این اصطلاح در مواردی که اتفاقی دفعه‌ای می افتد یا در حال اتفاق افتادن است توسط بانوان گفته می شود مثلاً بچه کوچکشان از بلندی در حال پائین آمدن است یکدفعه پایش به کلوخی برخورد می کند و سرعتش زیاد میشود و در حال ازدست دادن تعادلش میباشد که از اینطرف فریاد مادرش بلند می شود که: واخِی دا نِیَوَفْتِی
وادارِشُ	VADARESH	جلویش را بگیر
وادارُ	VADAR	نگه دار ، بایست ، نرو ، حرکت نکن
واداشت	VADASHT	نگه داشت ، جلویش را گرفت
وار	VAR	معنی مرده می دهد
وارسی	VARASI	تفتیش ، جستجو
وارْت	VART	هم به معنی پهن شدن روی زمین (از شدت خستگی خود را رها کردن بر روی زمین یا رختخواب) و هم به معنی وارونه است
واز	VAZ	باز
واگشت	VAGHASHT	برگشت

پذیرش ، تحویل گرفتن ، نگهداری	VAGER	واگر
نمی پذیرد	VAGERESH NIKONEH	واگرش نیکنه
ساکتش کن ، آرامش کن ، وآلوش هم می گویند	VALANESH	والانش
آرزو	VAYAH	وایه
آرزو به دل مانده	VAYAH VA DEL	وایه و دل
چه؟	HA	ه
فراوان ، هُبیس نیز می گویند	HABAYIS	هَبیس
قاپیدن چیزی ازدست کسی	HAPARON	هپرون
بی قانونی ، درهم ریخته و آدم سبک عقل رانیز می گویند	HAPAL HAPOW	هپَل هپو
حمله ور شدن ، گارد حمله گرفتن ، تهدید و حمله فیزیکی کردن	HADEDAH	هَدده
پرنده ای از خانواده مرغابی که نرآن طوسی رنگ و کنار چشمش یک خط سبز و یک خط سیاه دارد و ماده آن بصورت قهوه ای کم رنگ و لکه های سفید میباشد	HADAF	هَداف
مکانی که قبلاً مرده را بصورت امانت در آن می گذاشتند که سالها بعد مثلاً به کربلا یا مکان دیگری که می خواهند یامیت وصیت کرده منتقل کنند	HADIRAH	هَدیره
به آب باریکه وسط جوی یا خور که در جزر کامل آب دریا نمایان می شود هَرَت گفته می شود قسمتی از مردم ماهشهر نیز این کلمه را با کسره یعنی هِرَت تلفظ می کنند هَرَت هم تلفظ شده است	HARET	هَرَت
یعنی ای داد بیداد الاغ را می آورم ، می بینم گاو نیست ، کنایه از اینکه هنوز این مشکل راحل نکرده ام یک مشکل دیگر اضافه میشود.	.	هَرَنی هَرَنی خرّه ایارم گایه نی
بی حساب و کتاب ، بی قاعده و بی نظمی (هرکی به هرکی)	HARGALI	هَر گلی
قاطی و بی سامان	HARDAMBIL	هَر دَمبیل
هر دوتامون	HARDEMON	هَر دَمون
هر چیز بخواهی	HAR CHI BEKHI	هَر چی بخی
هر لحظه ، دمام ، همیشه	HARDAMON	هَر دَمون
برمن سخت گرفت ، کسی را تحت فشار قرار دادن و محاصره کردن	HARSAMAH TANG KERG	هَر سَمه تنگ کرد
هر ساعت	HARSAT	هَر سات

هرطرفی	HARKOTAY	هَر کُوتَیْ
هرگاه ، هروقت	HAR GHAY	هَر گَیْ
حلیم با گوشت	HARISAH	هَر یَسَه
خرمایی که خراب شده و برای خوردن خوب نیست و به احشام می دهند	HASHAF	هَشَف
هشت	HASH	هَشْ
افزودنی هایی معطر به شکم مرغ (مرغ شکم گرفته) نظیر ادویه جات ، کشمش و..	HASHOO	هَشُو
هفت	HAF	هَفْ
هفت قسمت ، هفت تیکه ، هفت پاره ، عدد ۷ به معنای زیاد است مثلاً میگویند ایزنُمِش زمین که هَفْ کَلْ هَوُبَه یعنی چندین تیکه شود	HAF KAL	هَفْ کَلْ
اصلاح کردن صورت بانوان	HAFFAH	هَفَّه
افعی	HAFI	هَفی
ماهیتابه	HALGHALAH	هَلْقالَه
قروقاطی ، به هم ریختگی ، ریخت وپاش	HALHALALOW	هَلْهَلالُو
همه شما	HAMAT	هَمَتْ
همه باهم ، همگی	HAMAKONI	هَم کونی
بسیاری از جانوران (مانند شیر ، ببر ، پلنگ ، کفتار و...) درنده و وحشی هستند فقط نام گرگ بد دررفته است . موقعی که فقط یک فرد در جمع بدکاران و خلافکاران تابلو شده باشد از این ضرب المثل استفاده می شود		هَمیْ جُونُورَل دِرِنْدَن فِقَه نُوم گرگ بد در رَهته
همه جا	HAMAY JA	هَمیْ جا
شلوارزانه قدیمی	HAMBON	هَمبُون
همین الآن ، همین ساعت	HAMSAH	هَمسَه
همسن و سال	HAMSEND	هَمسِنْد
شکم لنج ، قسمت برآمده لنج از درون آب ، آب شکن های دوطرف جلوی لنج که بیشتر این نقاط نیز زیر آب هستند راهمَلَه می گویند	HAMLAH	هَمَلَه
هم اندازه ، هم سن و سال ، دونفر که یک روز باهم به دنیا آمده باشند، هَمدا هم می گویند	HAMDA	هَمدا

همه چیزمان	HAMAH CHIMON	همه چیمون
باقله سبز آب پز شده که باماست می خوردند	HAMIS	همیس
آه کشیدن	HANASEH	هناسه
هنوز	HANI	هنی
هنوز که هنوز است ، تاکنون	HANI KEH HANIEH	هنی که هنیه
هنوز نیامده	HANI NOMADAH	هنی نومه
هنوز انجام نداده ای ، هنوز مانده ای	HANITEH	هنیته
هنوز انجام نداده است ، هنوز مانده است	HANISHEH	هنیشه
هنوز انجام نداده ام ، هنوز مانده ام	HANIMEH	هنیمه
هاون ، هونک نیز می گویند	HAVON	هون
معمولاً افرادی که پیاز ، خارک ، گزر (گونه ای هویج) ، تربیزه (ترپچه) و... را بر روی گاری دستی یا وانت برای فروش می برند اینجوری مشتری ها را جمع می کنند مثلاً هوبیو پیازه ، هوبیو خار که و...	HO BEYO	هو بیو
سروصدا و شلوغی	HO KHELAGHI	هو خلی
سروصدا و شلوغی	HOGALAH	هو گاله
دایی	HOLO	هو لو
بی پروا و رسواکننده	HOCHI	هوچی
بیابان - صحرا	HOR	هور
مرتب می گوید	HAY EIGHEH	هی ایگه
برای تشویق کسی گفته می شود	HAY SHIROM	هی شیرم
تاب ، ای دلو ، ایدو نیز گفته اند	HAYDELOW	هیدلو
تند ، قوی	HAIEL	هیل
دارد می رود	HAY EIRAY	هی ایری
هوار هوار که بردند ، هرکی به هرکی	HEYBORD HEYBORD	هی برد هی برد
دادوبیداد، سروصدا	HAYVELAH	هیوله
پرنده ای است حلال گوشت	HOREBAN	هر بان
خارج از کنترل ، معمولاً ریختن و جاری شدن مایعات از ظرف یا جای را میگویند هر بسه	HOR BASEH	هر بسه
هزاراتفاق	HOZAR TOFAGH	هزار تفاق

فوت کردن بادهان	HOF	هُفْ
بخار	HOFAR	هُفَار
حرکت لنگان لنگان قاطر یا الاغ ، هِلَنگ هِلَنگ هم می گویند	HOLONGH	هُلَنگ هُلَنگ
بی مو ، کچل ، ازاین کلمه کمتر استفاده میشود	HOL	هُلْ
هم به معنی سرزده وارد شدن است و هم به معنی فرورفتن	HOL EIKHAH	هُلْ ایخه
وارد شدن به جایی بدون رعایت مقررات صف و با هُل و ایجاد شرایط سخت برای خود و دیگران	HOL HOLAKAN	هُل هُلکان
هم اندازه	HOMBAR	هُمبَر
هم سن	HOMJENG	هُمَجَنگ
باجناغ	HAMRISH	هُمَرِش
عادت کرده ، کسی که راه جایی را بلد کرده باشد یا راه تأثیر گذاشتن بر روی کسی را یاد گرفته است که دراین مواقع می گویند هُمکارش هُوَییده ، یعنی تحت کنترل و تحت تأثیرش قرار گرفته	HOMKARAH	هُمکاره
آرام ، آهسته	HOMAR	هُمار
یواشکی	HOMARAKI	هُمارکی
هم سن و سال ، هُمسِن هم می گویند	HOMDA	هُمدا
همزاد	HOMAZA	هُمزا
دعایی است که توسط دعانویس همراه زن باردار می گذارند یا بعد از همزایر کردن آن دعا را در چمدانی یا جایی نگهداری می کنند که طبق اعتقادات قدیمی بلحاظ اینکه باتولد هر بچه آدمیزاد، همزمان از اجنه و از مابهران نیز نوزادی متولد می شود لذا جهت محفوظ ماندن نوزاد از آسیب اجنه باین دعا او را محافظت می کنند .الله اعلم	HOMAZA BOR	هُمزایر
همسایه ، هُمسایه هم می گویند	HOMSADAH	هُمساده
ازاین اصطلاح که روی هم رفته اصطلاح نحسی است در موارد عزاداری و مصیبت از جمع زنان زیاد شنیده می شود و احتمالاً معنای خاک هم بدهد چون بعضی ها را که بخواهند حرفی بارشان کنند یا به طعنه و البته با حسادت در موردش حرفی بزنند میگویند هُوَی هُوَی مَن سَرِش	HOVAY HOVAY	هُوَی هُوَی

هُورْت	HORT	پُک ، معمولاً به یک پُک زدن به قلیان می گویند یه هورت کشیدم
هُوقُ	HOGH	حالت بالا آوردن، تهوع
هُونَه	HONAH	خانه، البته شاید نوشتن صحیح آن حُونَه باشد
هُوْی کُمَکی	HOY KOMAKI	طلب کمک ، اصطلاحی است که درمواقع استمداد بکار میرود هُوْکُمَکی هم می گویند
هَرَیْت	HERAYT	فراوان ، به وفور ، خیلی زیاد وهم معنی با گُران (خیلی زیاد)
هَرَررهُووو	HERRRHOOO	اصطلاحی نامفهوم که چوپان درروز بارها وبارها تکرارمیکند
هَسِی	HESSI	هست
هَلِلْ یُوُس هِلْ یُوُسَه	.	واژه "هَلل یوس" عربی هست اما مخصوص کشور ایران و در اشعار فارسی به اشتباه مینویسند "هللیوسه" یا "هللیوس". حتی معنی این واژه ها ارتباطی با اشعار ندارند، هِلِل درعربی به معنای تشویق است ولی علاوه بر کاربرد آن درترانه های محلی وعروسیها وخارج ازاین بحث که توسط یکی ازخواننده های زمان شاه مخلوع خوانده شده ، می شود گفت درهرقسمتی برداشتی ازاین کلمه دارند درقسمتی مترادف با شخم زدن وبهم ریختن چیزی یاکاری آن را میدانند مثلاً: اَگَه دَوْدیش دَسْ قُلُونی هِلِلْ یُوُسِش ایکنِه یعنی اگرآن کاررا دست فلانی دادی که انجامش دهد بکلی خرابش میکند ودرجایی دیگر مترادف با نهایت بهره بردن از کاریاچیزی آن را میدانند مثلاً: نامه یَکو که بُرْدُم سیش ، هِلِلْ یُوُس هُوْید سیم یعنی نامه را که برایش بردم (سفارش مافوق یادوستش را) همه چیز برایم مرتفع وحل شد
هَلِه بِنْدی	HELEH BANDI	عبایی که بانخ پشمی دوخته می شود
هِنْدِر	HENER	هندل ، استارت
هِنْدِیُون	HENDION	هندیجان
هَیرون	HIRON	جنوب
هَیلْ	HIL	هَل
هاکِه	HAKEH	باوجودیکه ، علیرغم اینکه ، درجمله اگر بخواهیم استفاده کنیم چنین چیزی معنی می دهد مثلاً: مُو جواب سِلَامِشَه دادُم هاکِه هَنی وَش ناراحتُم . یعنی من علیرغم اینکه (باوجودیکه) هنوز ازاو ناراحت هستم ولی جواب سلامش را دادم

هرکس آتش روی (بالای) دیگ خود می گذارد ، هرکس به فکر خودش است	.	هرکسی خُل ری گرده خوش اینه
هرکس به فکر خودش است ، شخص بی ریش هم در فکر ریش است به این معنی که هرکس به فکر خودش (به نفع خودش) می باشد و کاری به کار دیگران ندارد	.	هرکه به فکر خیشه ، کوسه به فکر ریشه
هرکس به من نزدیکتر است آزار و اذیتش بیشتر است . ضربه خوردن فرد از طریق فامیل و خویشان را می رساند	.	هرکه و مو پیشتره ، نک نیشیش بیشتره
هر تیکه گوشت بدن موجب پوشاندن صدع (از جهت ظاهری و در بدن) است یعنی با گریم و بزک کردن می توان نقص های بدن را پوشاند و در مذمت لاغری بیش از حد میباشد	.	هرگند گوشت صدع ایپوشنه
از اوزان قدیم ، معادل ۶۲.۲۵ گرم	HOMBARE SHE GHAZ	همبر سه غاز
هست	HI	هی
منتیل	HIB	هیب
اظهار تعجب	HIYT	هیت
جنوبی ، مردم هیرون منظور مردم جنوب هندیجان که مردم استان بوشهر است ، میباشد	HIRONI	هیرونی
هیچکس	HISHKAS	هیشکس
بصورت مداوم و پشت سر هم گریه کردن	YAJIRAH	یجیره
مدام در حال ریختن (ریختن مایعات) بیشتر به عرق سرو صورت گفته میشود	YACHOR	یچر
نام شخص ، مصغر یداله	YADO	یدو
مرتب می لرزد	YADAKAH	یدک
آواز همراه بارقص که توسط زنان محلی در جشن عروسی اجرا ، و بایرلی یَر یَر لایله جواب داده می شود ولی همین اصطلاح در مواقعی که سر رشته کاری از دست کسی خارج میشود و بدشناسی می آورد گفته میشود و در اصل بایراد این جمله اعتراض خود را به وضعیت موجود اعلام میکنند مثلاً شب در حال تعویض لامپ خودرو است عجله هم دارد ، پیچ گوشتی از دستش می افتد و در بین اجزای موتور گم می شود در آن شرایط می گوید یَر لایله یَر یعنی ببو بارش کن که نه سنگینه !!!!	YARELI	یرلی

یَه تیکه	YATAVAL	يَطُولُ
یعقوب ، تلفظ نام یعقوب در ماهشهر و هند یجان	YAEQHOB	يَعْقُوبُ
معنی این اصطلاح (یعنی که چه چیز) است اما در مواردی که مشکلی پیش آمده باشد و شخصی آن مسئله یا مشکل برایش قابل هضم نباشد و در حالتی شبیه به افسوس خوردن و کلافه بودن و بعضاً ناخودآگاه این اصطلاح را بکار میبرد	YAENEKECH	يَعْنِيْكَه
نصف چیزی ، یَقْل هم می گویند (قسمتی از مردم ماهشهر)	YAKAL	يَكَل
سرفه پشت سرهم ، يَقْفَه هم میگویند (قسمتی از مردم ماهشهر)	YAKOFAH	يَكْفَه
مثمر ثمر، عالی	YAK VA YAK	يَكْ وَايَكْ
باهم	YAKDON	يَكْدُون
یعنی یک مشت یاسیلی بصورتش بزنم ؟ در ضمن شرح «یکی بیارش» نیز شامل این اصطلاح میشود	YAKI BEYAROMESH	يَكِي بِيَارْمَش
یعنی یک مشت یاسیلی بصورت می زند در ضمن شرح «یکی بیارش» نیز شامل این اصطلاح میشود	YAKI BEYARET	يَكِي بِيَارِت
این اصطلاح ، معنای فارسی آن با چیزی که مردم از معنای آن برداشت میکنند کاملاً مغایر است یعنی یک مشت یاسیلی بصورتش بزن البته قبل از ادای این اصطلاح «شیطون ایگه» نیز گفته می شود. (که جمله کامل آن اینجور میشود) : شیطون ایگه یکی بیارش ، وعمدتاً فقط در خیال خودش و شاید برای دلگرمی خود و توی دل طرف مقابلش را خالی کردن میباشد که از این اصطلاح استفاده میکنند و معمولاً به صورت فیزیکی کاری صورت نمیگیرد لذا جنبه تهدیدی دارد	YAKI BEYARESH	يَكِي بِيَارِش
فراوان	YAGOLLAH	يَكْلَه
کسی که مدام لیک (ضجه) می زند یَلِیکه هم تلفظ می کنند	YALIK	يَلِيكْ
یکباره ، دفعتاً ، غیر منتظره ، يَهْو وکی هم تلفظ میشود	YAHOW YAKI	يَهْو يَكِي
ریختن غیرقابل کنترل چیزی (هم معنی با هُرسه در کلمه هـ)	YAHOR	يَهْرُ
این یکی ، یارو ، البته این کلمه خیلی کم استفاده می شود	YAHKO	يَهْكُ
یه وجب	YA BELES	يَه بِلِس
یه ذره	YAH PENDELAK	يَه پِنْدَلَك
یه مقداری	YAH PARAY	يَه پارِی
به یک دور کامل ذکر گفتن باتسبیح (۱۱۰ مهره)، یَه تَزَبَه گفته میشود	YATAZBAH	يَه تَزَبَه

لنگان ، کسی که از یک طرف بدن لنگ می زند	YATAY SHALALK	یَه تَی شَلْک
یک چشمش می خندد یک چشمش گریه می کند ، کنایه از شخصی که با وجود تنگدستی و مشکلات، خود را در بین مردم شاد و بی مشکل جلوه میدهد	.	یَه تَیش ایخندِه یَه تَیش ایگیروَه
یه تارمو	YAH TALE MI	یَه تالِ می
لحظه ای ، منظور بازه زمانی کوتاهی است ، لحظاتی	YAH DAMOUNI	یَه دَمونی
یکبار ، منظور یک مرحله بازی کردن است	YAH DOW	یَه دَوُ
یک دقیقه ، یَدِقه هم تلفظ می شود	YAH DAYGHAH	یَه دَیقه
یه مُشت ، بعضی مناطق یه رُنْج می گویند	YAH RENJ	یَه رُنْج
یک روز درمیان	YA ROZ A YAH ROZ NAH	یَه روز آ یَه روز نَه
منظور همان انسان است ولی وقتی بچه ای فضولی میکرد برای ترساندش از این اصطلاح استفاده می کردند	YA SAR DO GOSH	یَه سَر دو گوش
بازی محلی ، این بازی که با ۵ قطعه سنگ (ریگ) انجام میشود مختص دختران است	YA GHOL DO GHOL	یَه قُل دو قُل
یک دیوانه سنگی را در چاه می اندازد صدا عاقل قادر نیستند آن را بیرون بیاورند ، در مواردی که شخصی آشنا به اوضاع و احوال چیزی نیست و با دخالت و دستکاری در آن باعث بدتر شدن وضعیت موجود می شود که با پادرمیانی و نظریه پردازی عاقلان نیز آن مشکل یا حل نمی شود یا به سختی رفع و رجوع می شود	.	یَه کَلو سنگی ایندازه مَن چه ، صتا عاقل نیتَرَن درارِنش
واحدی قدیمی درمتر ، از سرانگشتان تا آرنج	YAKORRO	یَه کَرُو
همه باهم	YAKAGER	یَه کاگِر
بازی فوتبال با تعدادی کم و بر روی یک دروازه	YAH GOL YAH BAK	یَه گُل یَه بَک
کج	YALATI	یَه لَتی
کمی خوابیدن ، چرت زدن چند لحظه ای	YAMONDEH KHOW	یَه مُندِ خَوُ
سرریز شدن یا جاری شدن غیر قابل کنترل	YAHIL	یَهیل
این روش (راهش) نیست	YO NAGARDASHEH	یُ نَگَر دَشه
این را	YONAH	یُنَه
این	YO	یُو
رسم اینگونه بود ، این بود رسم وقاعده، حالت گلایه ای	YO BIDA K GHAEDAH	یُو بیدَک قاعِدَه

این سراین هم گردن، وقتی کسی اشتباه خود را قبول داشته باشد	.	یو سر، یونم گردن
این و آن را دیدن، برای انجام کاری از همه کمک گرفتن	YO VO VONAH DIDAN	یو، و، وئه دیدن
این خودت هستی؟	YO KHOTI	یوختی
نوعی پایکوبی عربی است که هم درشادی، هم در عزا کاربرد دارد یزله هم می گویند که یک دست بصورت مشت کرده بالا می رود و فرد بایک پا بر روی زمین به پایکوبی می پردازد	YEZLAH	یزله
غده سرطانی	YEMAN	یمان
این را، ینه هم می گویند	YENAH	ینه
یادم نرفته، از یادم نرفته	YADOM NARAHTEH	یادم نرفته
یادت میاد	YADET EIYAY	یادت ایای
کشاب کمد	YARARAH	یراره
یه خوابی بهتر از یک پدری (در جهت ارزش خواب این جمله ادا می شود در صورتیکه حتی گوینده این مثل اعتقادی به صدق ضرب المثل ندارد)	.	یه خوئی بهز یه بوئی
یه تارمویت	YALATE MIT	یه لات میت
همشهری عزیز این حلقه را قطع نکن از اینجا به بعد را تو ادامه بده ←←←←←←←←←←		